تصوير ابو عبدالرحمن الكردي

پژوهشکده مطالعات راهبردی
غیرانتفاعی

مناسبات راهبردی
ایران و چین

شهرام قاضی‌زاده
عباس طالبی فر



مناسبات راهبردی
ایران و چین

نویسندگان: شهرام قاضی‌زاده
عباس طالبی‌فر

پژوهشکده مطالعات راهبردی

مناسبات راهبردی ایران و چین / نویسنده شهرام قاضی‌زاده (۱۳۵۱)، عباس طـالبی‌فـر.-
تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۹.
۲٦۵ ص. (سیاست؛ ۱۲۳. روابط بین‌الملل، ٤)
انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
ISBN: 978-600-5282-35-1 ریال: ٤۰۰۰۰
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.
۱. ایران - - روابط خارجی - - چین- - چین - روابط خـارجی - ایـران. طـالبی‌فـر، عباس، ۱۳۳۸- ب. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ج. عنوان.
۱۳۸۹ ۲ ق ۹ چ / DSR ۱٦۵٦ ۳۲۷/۵۵۰۵۱
کتابخانه ملی ایران ۲۱۸٦٤۲۲

مناسبات راهبردی ایران و چین

نویسندگان: شهرام قاضی‌زاده، عباس طالبی‌فر
ناشر: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
چاپ و صحافی: مجاب
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۳۰۰۰
بها: ٤۰۰۰۰ ریال

شابک: ۱- ۳۵-۵۲۸۲-٦۰۰- ۹۷۸

پژوهشکده مطالعات راهبردی

تهران خیابان کریم‌خان زند، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر شرقی، شماره ۷
صندوق پستی: ۵۱۸۹-۱٤۱۵۵

تلفن: ۳۰ ۲۸ ۹۱ ۸۸ **دورنگار: ٦۱ ٦۵ ۸۹ ۸۸**
تلفکس انتشارات: ۷٦ ۲٤ ۸۰ ۸۸ **روابط عمومی: ۷۷ ۲٤ ۸۰ ۸۸**

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

فهرست مطالب

فصل سوم: چشم‌انداز راهبرد روابط بیرونی جمهوری خلق چین

فصل چهارم: کنکاشی در مناسبات دوجانبه ایران و چین

سخن ناشر

روابط و مناسبات کشورها هم زمینه را برای بروز تهدیدات فراهم می‌کند و هم سبب شکل‌گیری فرصت‌ها می‌شود. مناسبات کشورها می‌تواند از دشمنی تا اتحاد در نوسان باشد. روابط سرد و خصمانه نشانه بروز تهدید و روابط گرم و نزدیک نمادی از دوستی و در نتیجه بستری برای شکل‌گیری فرصت‌های بیشتر در مناسبات دو کشور است. به صورت سنتی برقراری روابط دوستانه با کشور نمادی از قدرت کشور در عرصه بین‌المللی و سازوکاری برای افزایش قدرت به شمار می‌آید. روابط نزدیک با کشورهای دیگر به معنای افزایش فرصت‌های خود و کاهش فرصت کشورهای رقیب در عرصه بین‌المللی است. در همین حال بدتر شدن مناسبات خارجی می‌تواند به بروز تهدیدات بیشتر در عرصه بین‌المللی علیه امنیت ملی کشور منجر شود.

بررسی و رصد روابط و مناسبات کشورها با یکدیگر و با جمهوری اسلامی ایران یکی از الزامات دیده‌بانی امنیت ملی است. نوع روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای دیگر می‌تواند به تقویت قدرت ملی یا تضعیف آن منجر شود. روابط با کشورهای همسو و قدرتمند از اهمیت بیشتری برخوردار است. بهبود روابط میان کشورها عوامل مختلفی دارد. همسویی اهداف و منافع، سازگاری ارزش‌ها و نگرش‌ها در عرصه بین‌المللی، وجود یا احساس وجود تهدید مشترک و وجود توانمندی‌های متقابل و تکمیل کننده دو کشور از عوامل موثر در بهبود روابط دو کشور به شمار می‌رود.

ایران و چین دو کشور قدرتمند آسیا تاریخی چند هزار ساله و سابقه‌ای درخشان در ایجاد تمدن‌های جهانی دارند که در حال حاضر نیز دارای بسترها و ظرفیت‌های بالایی برای بهبود، گسترش و تعمیق روابط هستند. دو کشور طی تاریخ مناسباتی با یکدیگر داشته‌اند. نگرش مردمان دو کشور به یکدیگر مثبت و احترام‌آمیز است. آنها در عرصه بین‌المللی اهداف مشترکی دارند و در رفع نیازمندی‌های یکدیگر از توان و ظرفیت بالایی برخوردارند. طی چند دهه گذشته روابط دو کشور روند روبه رشدی داشته و چشم‌انداز مناسبات نیز مثبت بوده است، اما با وضعیت مطلوب فاصله دارد. مناسبات دو کشور با موانع و مشکلات جدی هم روبرو است. بررسی دقیق و علمی مناسبات دو کشور و تلاش برای شناخت عوامل مؤثر بر آن از الزامات تصمیم‌گیری در روابط دو کشور و برطرف کردن موانع و توسعه روابط در زمینه‌های گوناگون است.

پژوهشکده مطالعات راهبردی کتاب حاضر در ادامه مطالعات حوزه‌های مؤثر در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و شناخت و تعمیق روابط و مناسبات ایران با چین، سفارش داده است. در این حوزه ادبیات چندانی تولید نشده و تحقیق و تدوین چنین کتاب‌هایی برای مخاطبان ایرانی ضروری است. این کتاب می‌تواند برای مقامات و کارشناسان موثر در فرایند تصمیم‌گیری و روابط خارجی ایران و همچنین دانشجویان رشته‌های علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای مفید باشد. کتاب، حاصل کار دو نفر از پژوهشگران حوزه مطالعاتی چین، شهرام قاضی‌زاده و ابراهیم طالبی‌فر است که در تحقیق و تدوین آن زحمات زیادی را متحمل شده و اثر ارزشمندی را آفریده‌اند که امید است مفید باشد.

معاونت پژوهشی

پیشگفتار

ماهیت پویای نظام بین‌الملل، لزوم همگرایی کشورهای واقع در یک حوزه جغرافیایی را برای تأثیرگذاری بر تحولات و معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی اجتناب‌ناپذیر می‌کند. مناسبات دوجانبه ایران و چین نیز، با پیروی از همین قاعده کلی و با اتکاء بر خاستگاه و ویژگی‌های متمایز خود، طی دو دهه گذشته روند رو به رشدی داشته است.

پایه‌های محوری و اساسی روابط دو کشور بر فاکتورهای احترام متقابل، توجه به حاکمیت و تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر استوار است. این روابط به تجارب تاریخی، منافع و نگرانی‌های مشترک آنها درباره مسائل پیرامونی برمی‌گردد. تهران و پکن در مسائل عمده منطقه‌ای و بین‌المللی اشتراکات فراوانی دارند که سطح معقولی از همکاریهای پایه‌ای میان طرفین را ممکن کرده است. با وجود این، تاکنون توافق و تعاملی که با ظرفیتهای حقیقی هم پوشاننده دو کشور مطابق باشد حاصل نشده است. این عدم همسویی، تاحدودی نتیجه قهری سیاست حضور مسئولانه بین‌المللی چین و فاصله گرفتن تدریجی آن کشور از رفتارهای محافظه‌کارانه و نیز پافشاری تهران بر سیاست‌های اصولی خود است که ابهامات موجود در انگیزه‌های راهبردی دو طرف را تقویت نموده است. تداوم این روند، لزوم توجه ویژه به مبحث مدیریت راهبردی مناسبات و تلاش برای تدوین الگوی «همکاری‌های راهبردی ایران و چین» را ضروری نماید.

کتاب حاضر تلاش می‌کند با بررسی فرصتها، تهدیدها، چالشها، نقاط قوت و ضعف مناسبات تهران – پکن، ماهیت راهبردی روابط دوجانبه فی مابین را نقد و شیوه‌های کاربردی مدیریت روابط را تبیین کند.

در این نوشتار تلاش خواهیم کرد تا ضمن تشریح اصول تئوریک مدیریت راهبردی، چشم‌انداز راهبرد روابط بیرونی جمهوری اسلامی ایران و چشم‌انداز راهبرد روابط بیرونی جمهوری خلق چین را بررسی و با کنکاشی در مناسبات دوجانبه ایران و چین از گذشته تا به امروز و شرح وضعیت موجود، زمینه را برای تبیین مبانی مدیریت راهبردی روابط دو کشور فراهم کنیم. بدیهی است که رسیدن به این هدف بدون دستیابی به فهمی عمیق از ایستارهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی دو کشور میسر نیست.

مؤلفین تلاش کرده‌اند در این کتاب از هرگونه ذهنیت‌گرایی، آرمان‌نگری، تعصب و ترجیهات ذهنی پرهیز کنند و این اثر با الهام از مشاهدات میدانی، فقط براساس واقعیتهای موجود روابط دو کشور بوشته شود. منابع اصلی کار، تماس و ارتباط مستقیم مؤلفین با مردم و نخبگان چینی (به دلیل زندگی و حضور چندساله پدیدآورندگان در جامعه چین) و بالطبع بهره‌گیری از نقطه نظرات تحلیلگران و کارشناسان آن کشور و دیگر فرهیختگان ایرانی بوده است. بالطبع، مطالعه و بهره‌گیری از منابع با یک رویکرد علمی صورت گرفته و اندیشه و تجارب سایر صاحب‌نظران نیز از نظر دور نمانده است. همچنین برای غنای بیشتر اثر، ضمن استفاده از کتب، مقالات و گزارشات مراکز علمی و تحقیقاتی و نشریات (به زبانهای فارسی و انگلیسی و نیز ترجمه متون چینی)، غالباً از منابع دست اول رسمی مانند اسناد، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های منتشر شده از سوی دو کشور، نقطه نظرات کارشناسی، مصاحبه‌های سران و مقامات طراز اول ایران و چین، مواضع کشورهای ثالث که از روابط تهران – پکن متأثر هستند و همچنین توافقات و قراردادهای

منعقده بین دو کشور و نیز توافقات و تعهدات هریک از دو کشور با کشورهای ثالث (مرتبط با روابط تهران - پکن) استفاده شده است.

در همین جا وظیفه خویش می‌دانیم مراتب تقدیر و تشکر خود را از تمامی دوستانی که در تهیه این کتاب ما را یاری دادند، اعلام کنیم.

بدیهی است بررسی نقادانه خوانندگان می‌تواند موجب تقویت توان تحلیلی و دلگرمی نویسندگان این متن شود.

شهرام قاضی‌زاده

تهران؛ شهریورماه ۱۳۸۹

مقدمه

با فروپاشی شوروی و اضمحلال نظام دو قطبی و تکـوین نظـم و شـرایط جدیـد بین‌المللی، جمهوری خلق چین به یکی از ارکان مهم قدرت در ساختار نـوین نظـام بین‌الملل تبدیل شد. اگرچه در حال حاضر منطقـه آسـیا - پاسـیفیک اصـلی‌تـرین خاستگاه سیاسی - امنیتی چین به شمار می‌رود، ولی نفوذ خزنده پکـن در آسـیای مرکزی و خاورمیانه و همچنین افزایش تحرک آن کشور در آفریقا و آمریکای لاتین و... امری انکارناپذیر است.

از منظر سیاسی، چین درحال تبیین و تثبیت موقعیت منطقـه‌ای و بـین‌المللـی خویش است. از لحاظ اقتصادی نیز پیش‌بینـی مؤسـسات معتبـر اقتـصادی مـالی و پولی بین‌المللی حکایت از آن می‌کند که طی دو دهـه آینـده، چـین از نظـر حجـم اقتصادی و تولید صنعتی قدرت اول جهان خواهد شد و از آمریکـا، ژاپـن و اتحادیـه اروپا پیشی خواهد گرفت.

باید پذیرفت که چین امروز، با چین دیروز فاصله‌ای معنی‌دار پیـدا کـرده اسـت. در این کشور، پیشبرد اصلاحات اقتصادی و تـداوم و تکمیـل سیاسـت درهـای بـاز، حفظ ثبات و آرامش سیاسی و اجتماعی، همراه توسعه وحـدت و یکپـارچگی ملـی، وظیفه ای همگانی به شمار می‌رود. دولت چین تاکنون موفق شده است با استفاده از فن آوری نوین، سرمایه و دانش فنی و مدیریت خارجی و اصلاح مقررات داخلـی، از طریق سیاستهای تشویقی و اعمال تسهیلات ویژه و تشویق چینی‌های ماوراء بحـار،

سرمایه‌های شگفت‌انگیزی را جذب کند. این حرکت که حاصل دوراندیشی و ذکاوت مدیریت چینی است، چین امروز را به کارخانه دنیا مبدل کرده است. حاکمیت هوشمند چین می‌کوشد اختلافات کلیدی با دنیای پیرامونی را با ادبیاتی مسالمت‌جویانه، صلح‌آمیز و روال‌مند دنبال کند و هرگونه برخورد و درگیری احتمالی را به تعویق اندازد.

به عبارت دیگر، جمهوری خلق چین که در سال ۱۹۸۹ با بهره‌گیری از اصول کاپیتالیسم توانست از شرایط بحرانی عبور کند، امروز از نقش بالنده و فزاینده‌ای در نظام بین‌الملل برخوردار است. به طوری که درجریان بحران مالی بین‌المللی سال ۲۰۰۹ به یاری سرمایه‌داری می‌شتابد و در اجلاس سال ۲۰۰۹ سران گروه G20 در لندن، دو کشور آمریکا و چین محور مباحث اجلاس می‌شوند. حتی زمزمه‌هایی شنیده می‌شود که در کنار گروه بیست، اجلاسیه‌های سه جانبه‌ای با حضور آمریکا و چین و اتحادیه اروپا برگزار شود که این نشان از اهمیت چین امروز در معادلات بین‌المللی است.

می‌توان اذعان کرد که پیشرفتهای مشهود چین در عرصه‌های مختلف روابط خارجی مرهون عوامل ذیل است:

- سیستم متمرکز، عقلائی و واقع‌بینانه تصمیم‌گیری مبتنی بر نگرش علمی به تحولات پیرامونی
- تعیین دقیق و شفاف دایره مسئولیت ها، اختیارات و اهداف سیاست خارجی
- بهره‌گیری از فرصت‌ها و مدیریت بحران ها، باهدف حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور
- تداوم اصلاحات و پیشبرد استراتژی توسعه اقتصادی به منظور ارتقای موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی

ایران نیز ویژگیهای منحصر بفردی دارد. سرزمین ایران به عنوان منطقه واسط بین سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا و به طور اخص در منطقه خاورمیانه بامنابع عظیم انرژی واقع شده و به مثابه پلی بین خاورمیانه، جنوب و غرب آسیا است. موقعیت ژئوپلیتیک ایران در پیدایش تشکلهای منطقه ای و کارویژه‌های آن می تواند نقش مؤثری داشته باشد و در فرآیند سیاسی و تحولات منطقه مؤثر واقع شود. حوزه های ژئوپلیتیکی که کشور ایران با آنها ارتباط دارد، تفاوتها و تشابهاتی دارند که ایران می‌تواند به عنوان عامل اتصال این حوزه‌ها عمل کند و نقش مؤثری در متشکل کردن آنها برعهده گیرد.

ایران با در برداشتن ۱۴ درصد از ذخایر نفتی، سومین کشور نفت خیز دنیا و به لحاظ منابع گازی دومین کشور دنیا (بعد از روسیه) است. جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند در جِهت تحقق اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله (۱۴۰۴ – ۱۳۸۴)، در مسیر گذار از وضع موجود (کشور درحال توسعه) به وضعیت مطلوب (کشور توسعه یافته) گام بردارد. سند چشم‌انداز فوق با تأکید بر ضرورت فراهم کردن ثبات و امنیت، به مفهوم «تعامل سازنده» به عنوان «راهبرد کلان» جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی پرداخته است. بسط و تقویت مناسبات تهران - پکن و جهت‌دهی و مدیریت راهبردی روابط دو کشور نیز در همین زمینه قابل بررسی است.

مناسبات دوجانبه ایران و چین طی چند سال گذشته مسیر پرتلاطمی را طی کرده است. تهران و پکن در مسائل عمده بین‌المللی اشتراک نظر دارند. هردو کشور مخالف یکجانبه‌گرایی، سلطه هژمون و کاربرد زور در روابط بین کشورها هستند. این رویکرد، سطح معقولی از همکاریهای پایه‌ای میان طرفین را ممکن کرده است.[1]

---

۱. طی دهه گذشته، مناسبات تجاری و فنی و همکاریهای پروژه‌ای زیربنایی ایران و چین به میزان زیادی افزایش یافته است. به طوری که دریک دوره ده ساله، حجم مبادلات دوجانبه از ۵۰۴ میلیون دلار درسال ۱۹۹۶ به بیش از ۱۴/۲ میلیارد دلار درسال ۲۰۰۶ رسید و این رقم تاپایان سال ۲۰۰۸ از مرز ۳۰ میلیارد دلار عبور کرد. در حال حاضر (با احتساب معاملات نظامی و...) چین شریک اول تجارت خارجی ما به شمار می‌رود.

ولی در مقطع حاضر، درتمامی امور فی مابین، توافقی دوطرفه به دست نیامده است. موضوع برنامه هسته‌ای، همکاریهای دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی تهران ـ پکن را تحت الشعاع قرار داده است.

تجربه نشان داده است که ایجاد و نهادینه‌سازی تفاهم همه جانبه، با توجه به روحیه محافظه‌کارانه چینی‌ها کار آسانی نیست. تأکید تهران بر سیاست‌های اصولی مورد نظرش نیز از نگاه پکن توجیه‌ناپذیر و برخلاف منافع ملی ایران تعبیر می‌شود. در سالهای اخیر این رویکرد، روند همکاریهای دوجانبه ایران و چین را با موانع جدی روبرو کرده است. این در حالی است که چین بازار بزرگ مصرف آینده انرژی دنیا است و ایران نیز یکی از بزرگترین تولیدکنندگان انرژی درجهان است. چین یک بازار قابل اتکاء برای ایران است و ایران نیز با توجه به ذخایر عظیم نفتی یک تأمین کننده قابل اتکاء برای چین به شمار می‌رود.

در حقیقت دو کشور ایران و چین در دو سوی آسیا از منظر اقتصادی مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند. کشور چین روز به روز نیاز بیشتری به مصرف انرژی دارد و ایران نیز به نوبه خود یکی از بزرگترین تولید کنندگان نفت و گاز است. همچنین چین برای توسعه خود نیاز به انرژی تمیز دارد و این انرژی تمیز تا حد زیادی در گرو مصرف گاز و ال.ان.جی است که ایران یکی از بزرگترین تولیدکنندگان آن است.

بنابراین و با استناد به موارد فوق‌الذکر می‌توان اذعان کرد که روند رو به رشد همکاریهای دو کشور بر اصول و معیارهای راهبردی استوار نیست. نگاه پکن به تهران همواره بر اصل عمل‌گرایی اقتصادی استوار بوده و در مقابل نگاه تهران به پکن براساس مزیت‌گرایی و متعادل‌سازی سیاسی تعریف شده است. کمااینکه در مقطع حاضر، به موجب تحریم‌های بین‌المللی، تهران خواستار رفع بخش اعظم نیازهای داخلی و مراودات بین‌المللی خود از طریق تعامل با پکن است. در حالی که

پکن به دلیل ملاحظات یک قدرت نوظهور بین‌المللی و مناسبات استراتژیک با غرب (به ویژه ایالات متحده)، روابط خود را با تهران پائین‌تر از سطح مورد انتظار تعریف کرده است.

در چنین فضایی، تدوین الگوی «مدیریت راهبردی» روابط ایران و چین می‌تواند با پردازش فرصتها، چالشها، نقاط قوت و نقاط ضعف موجود، آینده مناسبات دو کشور در ابعاد مختلف سیاسی (دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی)، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... را جهت‌دهی کند. از منظر نگارندگان این اثر، تدوین چنین الگویی درچارچوب سند چشم‌انداز بیست ساله کشور (از سال ۱۳۸۴ تا سال ۱۴۰۴)[۱] و در قالب برنامه‌های توسعه‌ای مدون پنج ساله قابل تحقق است.

واضح است که «مدیریت راهبردی روابط» با «مدیریت روابط راهبردی» تفاوت اساسی دارد. در واقع، هدف از اجرا و تحقق مدیریت راهبردی روابط دو کشور، دستیابی به مدیریت روابط راهبردی است. در نتیجه مدیریت راهبردی روابط، ما به سطح تعریف شده‌ای از مناسبات خواهیم رسید که روابط استراتژیک نامیده می‌شود. برای تحقق و دستیابی به روابط استراتژیک می‌بایست «طراحی استراتژیک» داشت. طراحی استراتژیک می‌تواند براساس برنامه‌های پنج ساله توسعه‌ای کشور در سه بخش؛ «بررسی وضعیت موجود»، «تدوین برنامه دوره گذار» و «ترسیم وضعیت مطلوب» تعریف شود.

در سند چشم‌انداز بیست ساله که از آن به «دوره گذار» یاد می‌شود، مبنا براین است که ایران تلاش خواهد کرد قدرت اول اقتصادی منطقه شود. پس از طی دوره گذار، روابط استراتژیک دو کشور از «وضعیت موجود» وارد مرحله «وضعیت

---

۱. اشاره به تاریخ مشخص به منظور ایجاد چارچوب زمانی و موضوعی برای مباحث موجود است و بدیهی است که دوره بیست ساله مورد نظر می‌تواند از هر مقطعی شروع شود.

مطلوب» خواهد شد که سطح مورد نظر روابط را در بر دارد. درچنین مرحله می‌توان روی مدیریت روابط راهبردی دو کشور کار کرد.

بدین ترتیب تلاش خواهیم کرد مدیریت راهبردی روابط دو کشور ایران و چین را در یک فرایند زمانی مشخص و در غالب برنامه‌های اجرایی پنج ساله دریک سند چشم‌انداز بیست ساله (که می‌توان برای ترسیم آن از سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ کشور کمک گرفت) نقد و بررسی کنیم. بدیهی است که این اثر می‌تواند مقدمه‌ای برای تهیه مباحث جدید در حوزه مدیریت راهبردی روابط دو کشور باشد.

برای پردازش طرح پژوهشی، نقاط قوت و ضعف هر حوزه به عنوان فاکتورهای داخلی و فرصتها و تهدیدهای روابط دوجانبه به عنوان فاکتورهای بیرونی لحاظ شده‌اند. همچنین برای تبیین مدیریت راهبردی روابط ایران و چین، توأمان به مفاهیم و الگوهای مدیریتی و تئوری‌های روابط بین‌الملل استناد شده است. با تکیه بر این اصل که نظریه‌های مدیریتی عمدتاً معطوف به مدیریت درونی است و تئوری‌های بین‌المللی ساختارهای فراملی را هدف قرار می‌دهد، در این اثر تلاش کرده‌ایم تا ضمن کنکاش ویژگیهای درونی و راهبرد روابط بیرونی دوکشور ایران و چین، مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی و تأثیرات برآمده از آن را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

از این رو، نگارش کتاب در پنج فصل نسبتاً مستقل سامان یافته است. درفصل اول نگاهی به اصول و مباحث تئوریک مدیریت راهبردی خواهیم داشت. درفصل دوم و سوم، چشم‌انداز راهبرد روابط بیرونی جمهوری اسلامی ایران و چشم‌انداز راهبرد روابط بیرونی جمهوری خلق چین به عنوان درآمدی بر شناخت بهتر برنامه‌ها، اولویت‌ها، مزیت ها، چالش‌ها و ... تهران و پکن مورد بررسی قرار خواهد گرفت. فصل چهارم، کنکاشی بر مناسبات دوجانبه ایران و چین خواهد داشت که نتایج حاصل از آن در تبیین مبانی مدیریت راهبردی روابط ایران و چین در اختیار خوانندگان محترم در فصل پنجم قرار خواهد گرفت.

درپایان لازم به تأکید است که کتاب حاضر در حقیقت مقدمه و درآمدی برای پرداختن به موضوع «مدیریت راهبردی روابط ایران و چین» برای حصول به غایت «مدیریت روابط راهبردی ایران و چین» است که امیدواریم این مهم، در پژوهش‌های آتی و آثار موازی مورد مداقه قرار گیرد و نتایج آن به زیور طبع آراسته شود.

بی‌شک، وسعت و تازگی حوزه پردازش اثر موجب پنهان ماندن پاره‌ای از مسائل مهم از دید نویسندگان آن شده است. از این روی، نگاه نقادانه و عملی خوانندگان می‌تواند بر غنای چاپ‌های بعدی کتاب بیافزاید.

فصل اول

اصول و مباحث تئوریک

مفهوم مدیریت راهبردی

تعریف مدیریت راهبردی[1] عبارت است از برخورد نظام یافته با یک وظیفه بزرگ و یک مسئولیت روز افزون در قلمرو عمومی، به نحوی که موفقیت مستدام یک کشور، یک سیستم یا یک سازمان را تضمین، آنها را با محیط خود مرتبط و از پیشامدهای ناگهانی پیشگیری کند.

از منظر دیگر، مدیریت راهبردی عبارتست از فرآیند تضمین دستیابی به دستاوردهای مورد نظر مدیران ارشد و درجه اول با عنایت به علم تدوین، اجرا و ارزیابی تصمیمات، در یک بازده زمانی مشخص که یک کشور را قادر می‌کند به اهداف بلند مدت خود دست یابد.

---

۱. راهبرد، قانون و قاعده تصمیم‌گیری به شمار می‌آید و به همین دلیل آن را نمی‌توان به رده پایین تفویض کرد. چرا که تا آخرین لحظات نیازمند اصلاح است.

یک رهبر استراتژیست از طریق برنامه‌ریزی راهبردی به کنترل سیستم می‌پردازد. چرا که فقط یک رهبر غیراستراتژیست و نالایق، بدون برنامه‌ریزی فعالیت‌های سیستم را کنترل می‌کند. لذا تعریف فرایند استراتژیک عبارتست از؛ «هنر و علم فرمول بندی، اجرا و ارزیابی تصمیمات چندبعدی به منظور یکپارچه سازی عوامل، جهت رسیدن به اهداف سازمانی سیستم.»

از منظر دیگر، تلاش سازمان یافته جهت اخذ تصمیمات بنیادی و برنامه‌ریزی برای سامان دادن و جهت دادن به فعالیت‌های دولتی در چارچوب قانون اساسی، یک فرایند استراتژیک است.[۱]

در برنامه‌ریزی راهبردی لزوماً انتظار می‌رود که آینده بهتر از گذشته باشد. نه اینکه صرفاً تلاش شود تجربه تاریخی گذشته را به آینده تسری داد.

بدین منظور؛ گام نخست، تحلیل چشم‌اندازهایی است که کشور پیش رو دارد. در این تحلیل، گرایشها، خطرات، فرصتها و وقایع بی‌سابقه‌ای که روندهای تاریخی را دستخوش دگرگونی می‌سازد، شناسایی می‌شود.

گام دوم، تحلیل رقابتی است که افزایش قدرت و ظرفیت کشور یا بهبود عملکرد سیستم را تعیین خواهد کرد و آن نیز از طریق بهبود استراتژی رقابتی سیستم در مجموعه‌های ذی ربط به دست خواهد آمد. تحلیل رقابتی غالباً روشن می‌کند که اگر سیستم از استراتژیهای مطلوب خود در هر مجموعه سیستماتیک متابعت کند، در مواردی به دستاوردهای موفق تری نائل خواهد شد و در مواردی با آینده‌ای کاملاً نگران کننده روبرو خواهد بود.

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:

آون هیوز، مدیریت دولتی نوین، ترجمه سید مهدی الوانی و سهراب خلیلی شورینی و دیگران (تهران: انتشارات مروارید، سال ۱۳۸۳)

Colin S. Gray, strategic studies and public policy, university press of Kentucky, Lexington, 1982

گام سوم، فرایندی است که «تحلیل جامع راهبردی» نام دارد و بـه ایـن طریـق است که امکانات یک سیستم در زیرسیستمهای متعدد آن با یکدیگر مطابقـت داده، اولویت‌ها تعیین و منابع استراتژیک آتی به هر یک تخصیص داده می‌شود.

گام چهارم، تحلیل تنوع‌پذیری است تا نارسایی‌های کلـی سیـستم را بررسـی و امکان توسعه و تنوع ظرفیت‌ها را در فضاهای جدید معین کند. زمانی کـه هـدفهای آینده‌نگر و عملکرد آتی سیستم به منحنی توان موجود افزوده شود، مسیر هـدفهای کلی به دست خواهد آمد.

ویژگی‌های مدیریت راهبردی

مدیریت راهبردی، ضمن تـضمین موفقیـت پایـدار یـک کـشور و پـیش‌بینـی و چاره‌اندیشی در قبال پیشامدهای ناگهانی و غیرمترقبه، ویژگیهای مـدیریت کلـی را نیز در بر می‌گیرد. درعین حال یک سری ویژگیهای مخـتص خـود را نیـز دارد کـه عبارتند از:

- مدیریت راهبردی یک وظیفه برای مدیریت عالی رتبه و بلندپایه اسـت. مـدیریت راهبردی چون متوجه آینده نظام است، سعی می‌کند مسیر سیستم را تعیـین کنـد. از این منظر، وظیفه مدیران ارشد برنامه‌ریزی است و باید عنایت داشت که نخبگـان سیاستگذاری و تصمیم‌گیر می‌توانند به عنوان مشاوران و معاونین رهبران درجه اول ایفای نقش کنند. آنها با جمع آوری و تجزیه و تحلیـل داده هـا، درعـین شناسـایی نقاط ضعف، قادر خواهند بود که فرصت‌ها را نیز شناسایی کنند.

- مدیریت راهبردی معطوف به آینده است و به هدفهای بلندمدت سیـستم مربـوط می‌شود. مدیریت راهبردی یک بازده زمانی مـشخص بـرای خـود تعریـف و بررسـی می‌کند که سیستم در چه افق زمانی به اهداف مورد نظر خود دست خواهد یافـت و برای رسیدن به اهدافش چه اقداماتی باید انجام دهد.

- مدیریت راهبردی به اجزای تشکیل دهنده سیستم توجه می‌کند. با توجه به اینکه یک سیستم متشکل از مجموعه اجزایی است که هر جزء آن در عین آنکه بر سایر اجزا تأثیرگذار است، از آنها نیز تأثیر می‌پذیرد و هر تغییری در اجزای سیستم می‌تواند عامل تعیین کننده‌ای در کل سیستم به شمار رود، اجزای تشکیل دهنده سیستم و نحوه عملکرد آنها در مدیریت راهبردی حائز اهمیت است.

- مدیریت راهبردی با برنامه‌ریزی دقیق، مدیران سطوح پایین را در جهت دستیابی به اهداف مورد نظر هدایت می‌کند. برنامه‌ریزی راهبردی این امکان را برای مدیران ارشد بوجود می‌آورد تا با راهنمایی مدیران رده پایین، نقطه شروع و مسیر حرکت را مشخص کنند.[۱]

انواع مدیریت راهبردی

وظیفه اصلی و اولیه یک استراتژیست تعیین سلسله هدفها، منافع و راهبردها و سپس ارزیابی واکنش سایر سیستمها (دولتها) در برابر این اولویتها است. به همین منظور شناسایی و تفکیک الگوها برای درک و تفسیر بهتر و نگرش شفاف‌تر سیاستگذاران، امری ضروری است. هدف از بررسی انواع مدیریت راهبردی، طراحی تصمیمات مهم به عنوان بخشی از یک سیاست منسجم و دورن‌گر و نه تصمیم‌گیری در قبال بحرانهای فوری و زودگذر است. از همین منظر می‌توان انواع مدیریت راهبردی را به شرح ذیل تقسیم‌بندی کرد:

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:
علی‌رضا امیر کبیری، مدیریت استراتژیک، (تهران: انتشارات نگاه دانش، سال ۱۳۸۱)

- مدیریت موضع استراتژیک

توانایی کشور برای ورود به فضاهای جدید در ابتدای یک برنامه نوظهور استراتژیک، به قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و عملکرد موفق کشور در روبرو شدن با چنین فضایی بستگی دارد. بنابراین یکی از معیارهای اصلی برای انتخاب استراتژیک، مقایسه شرایط حال کشورها با تواناییهای گذشته آنها است. لذا اولین قدم در برنامه‌ریزی استراتژیک، تحلیل توانمندیها و ضعفهای سیستم است.

همچنین ارتباط مؤثری بین مدیریت موضع استراتژیک و برنامه‌ریزی استراتژیک وجود دارد. تجربه نشان داده است زمانی که برنامه‌ریزی مستلزم تغییر در طرز تفکر، فرهنگ و ساختار قدرت مدیریت باشد، سیستم در برابر تغییرات پیش‌بینی شده مقاومت شدید خواهد کرد و چنانچه تدابیری لازم برای غلبه بر مقاومت اتخاذ نشود، برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته بی اثر خواهد شد.

- مدیریت غافلگیری‌های استراتژیک

باید توجه داشت به‌رغم کوشش‌هایی که استراتژیست‌ها و متخصصین امر برای توجه به تمامی جنبه‌های یک تصمیم استراتژیک به کار می‌بندند، برخی از مسائل مورد غفلت قرار می‌گیرد و در مواقع بحرانی موجب سردرگمی رهبران و سیاستمداران درجه اول می‌شود. در واکنش به موضوع غافلگیر کننده، یک شبکه ارتباطات اضطراری وارد عمل می‌شود. این شبکه یک مرکز ارزیابی اطلاعات و ارجاع ماموریت به قسمتهای دیگر از شبکه را که مسئول پاسخگویی به آن است هدایت می‌کند.

بدین ترتیب، تا زمانی که شرایط اضطراری ادامه دارد، مسئولیت تصمیم‌گیران درجه اول نیز جابه جا می‌شود. برای مدیریت غافلگیری، یک شبکه کاری مخصوص ایجاد می‌شود که شامل مسئولین، تصمیم‌گیران، سیاستگذاران، استراتژیست‌ها،

متخصصین و اعضای گروههای کارشناسی و واحدهای عملیاتی استراتژیک است. شایان ذکر است که اعضای شبکه ارتباطی و گروههای کارشناسی برای پاسخگویی سریع، دوره‌های آموزشی لازم را سپری می‌کنند.[۱]

- مدیریت راهبردی یا بلند مدت

پیچیدگیهای محیطی در داخل و خارج سیستم، قابلیت پیش‌بینی آینده را مشکل می‌کند و کشورها جهت نیل به موفقیت، نیازمند بکارگیری شیوه‌های ظریف و پیچیده و کارشناسی و پاسخگوئی سریع می‌باشند. بنابراین، اگر سیاستگذاران درجه اول کشورها برای پذیرش تغییرات سیستم، به دیدگاههای تخصصی، استراتژیک و کارشناسی توجهی نداشته باشند و سیاست‌های ساده را در قبال پیچیدگی‌های روز افزون بکار گیرند، به استقبال نابودی و فروپاشی رفته‌اند. تصمیمات بلندمدت در چارچوب ایده آلها و برنامه‌های استراتژیک تعریف می‌شود. در این فرایند، دولتها خواستها و منافع خویش را در چارچوب مرزهای ملی محدود نمی‌کنند.

گاهی دولتها حاضرند اهداف میان برد خویش را برای تحقق هدفهای دوربرد فدا کنند. جهت دستیابی به این اهداف، باید به میزان قدرت و توانایی نظام سیاسی برای تجهیز منابع داخلی و میزان حضور مؤثر مردم جهت چشم‌پوشی از خواستها و نیازهای فوری، بهره‌وری بهینه از ابزارهای خارجی، واکنش سایر بازیگران بین‌المللی در تعقیب این گونه هدفها و موانع یا تسهیلاتی احتمالی که آنها ایجاد خواهند کرد، توجه داشت.

---

۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
اچ.ایگور انسف و ادوارد جی. مک دانل، استقرار مدیریت استراتژیک، ترجمه عبدالله زندیه، انتشارات سمت، تهران، بهار سال ۱۳۷۵ ۱۳۸۰

از یک سو، موفقیت راهبرد یا استراتژی بلندمدت در عملکرد دقیق سیاست‌های تاکتیکی و میان مدت تحقق خواهد یافت و از سوی دیگر، سیاستها و طرحهای راهبردی، راهنمای اقدامات مدیریتی میان مدت و تاکتیکی خواهد بود. همچنین، تصمیم‌های کوتاه مدت یا تاکتیکی، واکنشی در برابر رفتار سایر سیستمهای سیاسی است و در واقع یک برنامه مدون، طراحی شده، بلندمدت و ثابت نیست. این تصمیمات ممکن است گاهی به دلیل لحظه‌ای و مقطعی بودن با راهبرد بلندمدت تطابق نداشته باشند و گاهی هم مشاهده می‌شود که این تصمیمات برای پاسخگویی به خواستهای آنی سیستم طراحی شده‌اند. اما تلاش تصمیم‌گیران استراتژیست بر آن است که سیاست‌های کوتاه‌مدت را در جهت تحقق اهداف استراتژیک تنظیم کنند.[۱]

تمایز اساسی نظام مدیریتی بر پایه برنامه‌ریزی بلندمدت از نظام مدیریتی بر پایه برنامه‌ریزی راهبردی، در نگاه به آینده است. در برنامه‌ریزی بلندمدت تصور بر آن است که تجربه گذشته می‌تواند به پیشرفت در آینده منتهی شود. استراتژیست‌های رده بالا نوعاً طبق این فرض حرکت می‌کنند که عملکرد آینده می‌تواند بهتر از گذشته باشد و باید باشد. عموماً نتیجه کار، تعیین هدفهای خوش بینانه‌ای است که هیچ وقت به طور کامل به واقعیت نمی‌پیوندد. این درحالی است که در برنامه راهبردی یا استراتژیک، ضرورتاً نمی‌توان تجربه تاریخی گذشته را به آینده تسری داد. بنابراین اولین قدمی که برداشته می‌شود تحلیل چشم‌اندازهایی است که کشور پیش روی دارد و در این تحلیل، گرایشها و خطرات و فرصت‌ها و وقایع بی سابقه‌ای که روندهای تاریخی را دستخوش دگرگونی می‌کند، شناسایی می‌شود.[۲]

---

۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، (تهران: انتشارات سمت، سال ۱۳۷۲)
حسین سیف‌زاده، اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)، (تهران: انتشارات میزان، سال ۱۳۸۲)
۲. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
دردانه داوری و محمد حسن شانه ساززاده، مدیریت استراتژیک؛ از تئوری تا عمل، (تهران: انتشارات آتنا، سال ۱۳۸۰)

عوامل مؤثر در مدیریت راهبردی

مدیران طراز اول کشور باید توجه کنند که نیروی انسانی درکنار عوامل اقتصادی، فرهنگ و آموزش، ویژگیهای جغرافیایی، دیپلماسی عمومی و توانمندی نظامی نقش مؤثری در سیستم تصمیم‌گیری دارد. همانطور که عدم شناخت این بخشها و سرمایه‌گذاری نامناسب، ممکن است مانع اصلی برای دستیابی سیستم سیاسی به اهداف طراحی شده باشد.

با عنایت به این امر، مهمترین عناصر ملی و تأثیرگذار در مدیریت راهبردی به شرح ذیل است:

الف) منابع انسانی

در دنیای امروز، میزان جمعیت به تنهایی عامل مهمی در قدرت ملی محسوب نمی‌شود. بلکه، میزان برخورداری و درجه آگاهی جمعیت فعال یک کشور از علوم روز و پیشرفته، تعلیم و تربیت و رشد سیاسی و اجتماعی نقش بسیار مهمی در سیستم تصمیم‌گیری دارند. امروزه دولتها جهت دستیابی به اهداف راهبردی خویش، سرمایه‌گذاریهای هنگفتی در امر آموزش و پرورش و تربیت نیروی متخصص می‌کنند.

در واقع، واقعیتهای برنامه‌ریزی و اجرای راهبرد، سیستم‌ها را مجبور کرده است نقش نیروی انسانی را بپذیرند. با عنایت به این موضوع، منابع انسانی اهمیت ویژه‌ای در سیاستهای راهبردی دارند. چنانکه داشتن جمعیت کارآمد و متخصص، جهت بهره‌برداری از ابزارها و ارتقای بهینه وضعیت موجود، امری الزامی است.

این بدان معنا است که جمعیت انبوه بدون تخصص، اثر منفی در مدیریت نظام سیستماتیک خواهند داشت و برای دستیابی به اهداف برنامه‌ریزی شده مانع به شمار می‌آیند. تربیت متخصصین، مدیران، کارشناسان، استراتژیست‌ها و مترجمین

باعث کارآمدی سیستم و ارتقای جایگاه پرستیژی آن خواهد شد. به‌رغم موارد ذکر شده، اتباع یک کشور در خارج از مرزهای آن اعم از؛ متخصصین، نیروهای کار، دانشجویان و اساتید، بازرگانان و تجار و گروه‌های ذینفوذ می‌توانند اهرمهای مؤثری برای تأمین منافع یک کشور باشند. گروههای مختلف از اتباع یک کشور در خارج از سرزمین مادری خود می‌توانند در جهت‌گیری کشور مقصد نسبت به سرزمین اصلی خود اهرمی تأثیرگذار باشند. این بخش به عنوان گروه فشاری که خارج از مرزهای ملی خود سکونت دارند و در پستهای مهم اجتماعی، دانشگاهی یا اقتصادی در حال فعالیت هستند با محدود یا حذف کردن سیاستهای مخاصمه‌جویانه، می‌توانند باعث ایجاد افق‌هایی برای تأمین منافع ملی کشور خود شوند. دانشگاهیان با دریافت بورسیه‌های تحصیلی و انتقال دانش علمی و فنی به کشور اصلی خود، بازرگانان یا تجار اقتصادی با جذب سرمایه‌های اقتصادی و مالی و توسعه بخشهای مختلف و متخصصین با انتقال دانش، اطلاعات و فناوری جدید می‌توانند به ایفای این نقش بپردازند.

نکته مهمی که در این‌باره اهمیت دارد، حفظ و تقویت پیوندهای موجود میان اتباع ماوراء بحار یک کشور با سرزمین مادری است. زیرا توجه نکردن به عوامل تقویت کننده این پیوندها، می‌تواند موجب سستی یا حتی گسست این پیوندهای مهم شود.[۱] به عبارت دیگر، سیستم حکومتی باید توانایی سازماندهی این گروهها را داشته باشد تا بتواند از آنها با توجه به انگیزهای شخصی و ملی که دارند در مناسبتهای مختلف در جهت منافع ملی به صورت گروههای ذینفوذ و مؤثر استفاده بهینه کند.

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
ناصر ثقفی عامری و افسانه احدی، نقش ایرانیان خارج از کشور در توسعه ملی از دیدگاه سیاست خارجی، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه گرا، (تهران: انتشارات پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرداد ۱۳۸۷)

کشورهای در حال توسعه‌ای که در عرصه توسعه ملی موفق بوده‌اند توانسته‌اند با تکیه بر پدیده جهانی شدن که بر جریان تحرک سرمایه، فناوری و نیروی انسانی تأثیر داشته است، به اتباع ماوراء بحار خود توجه ویژه‌ای کنند. این کشورها همراه به شکل بسیار کارآمد از مهاجران خود بهره‌برداری کرده‌اند و می‌کنند. اتباع ماوراء بحار یک کشور به عنوان منبع سرشار انرژی بالقوه خارج از سرزمین اصلی می توانند در حوزه‌های ذیل تأثیرگذار باشند:

- انتقال فناوری، دانش و تجربه به سرزمین مادری
- سرمایه‌گذاری در طرح‌های آبادانی و کمک به رشد و توسعه کشور مادر
- کمک به شکوفایی تجارت کشور مادر
- کمک به توسعه بازار کالا و خدمات سرزمین مادری در بازارهای بین‌المللی

بنابراین، افراد منابع مالی نیستند ولی به یک منبع مهم راهبردی، تبدیل شده‌اند. اجرای مؤثر راهبرد، مستلزم به کارگیری دانش افراد کلیدی در سیستم به بهترین نحو ممکن است. به بیان دیگر، نحوه تخصیص افراد به وظایف ضروری، عنصر اصلی در اجرای اثربخش راهبرد و حائز اهمیت در فرایند مدیریت است. مدیران استراتژیک باید توجه داشته باشند که به‌رغم تفکیک وظایف، عناصر «برنامه‌ریزی راهبردی» و «مدیریت منابع انسانی» توأمان و به صورت یک گروه عمل می‌کنند. مدیران ارشد سیستم باید بدانند که کلید رشد و حل مشکلات با استفاده از مهارتها و افراد کلیدی در بخش‌های مختلف دولتی صورت خواهد پذیرفت[۱] و در این مورد چهار محور زیر همواره در اولویت قرار دارد:

---

۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
غلامرضا کیانی، رویکردهای نوین در مدیریت، (تهران: نشر هزاران، سال ۱۳۷۹)
حسین رحمان سرشت، مدیریت راهبردی (استراتژیک) در اندیشه نظریه پردازان، (تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، سال ۱۳۸۳)

- کشف ایده‌های جدید و راهگشا در سطوح مختلف (نوآوری)

- استفاده از دانش فنی پیشرفته در جمع آوری داده‌ها و بهینه کردن آنها به منظور تصمیم‌گیری، با هدف توانمند ساختن سیستم در برابر معضلات احتمالی و شوک‌آمیز

- استفاده از دانش فنی با استفاده از تمامی بازوهای تخصصی و علمی موجود و ایجاد انگیزه در سطوح مختلف علمی و تخصصی

- ایجاد فرصتهای جدید و برنامه‌ریزی جهت تربیت نیروهای متخصص و جوان و کاهش موانع رشد و ارتقای توانمندی‌های داخلی سیستم.

تصمیم‌گیران طراز اول باید نسبت به خواسته‌ها و نیازهای نیروی انسانی حساس باشند. چنانکه شناسایی این نیازها و پاسخگویی به آنها می‌تواند یک امر حیاتی برای سیستم باشد. درواقع، پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و رفاهی درون جامعه می‌تواند به فرصت سازی برای سیستم منجر شود.[۱]

در ارزیابی راهبردهای مدیریتی می‌بایست ویژگیهای فرهنگی، اجتماعی، میزان همبستگی و یکپارچگی ملی را مدنظر قرار داد. در همین زمینه تقویت روحیه ملی و دیدگاههای مثبت ناسیونالیستی نیزدر مؤثر بودن عملکرد منابع انسانی مثبت ارزیابی می‌شود. در عین حال باید توجه کرد در صورتی که یک واحد سیاسی در زمینه توانمندهای اقتصادی، فرهنگی، صنعتی و تکنولوژیک عقب مانده باشد، ایفای نقش مطلوب منابع انسانی محدود می‌شود و بعضاً انبوه نیروهای انسانی به صورت عامل منفی تعریف می‌شوند.

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:
Volker Mahnke and Torben Pedersen, Knowledge Flows: Governance and the Multinational Enterprise, printed by antonym Rowe Ltd, Chippenham and Eastbourne, in Great Britain, 2004

ب) اقتصاد

ظرفیت اقتصادی تأثیر مستقیمی بر قدرت ملی دارد و مهمترین عامل در تعریف ضریب امنیت ملی به شمار می‌آید. امروزه اقتصاد، ابزار مناسب و کارآمدی برای دولتها به شمار می‌رود که می‌توانند برای اهداف امنیتی خود از آن استفاده کنند.

میزان منابع معدنی، طبیعی، زیرزمینی و امکانات اقتصادی یک دولت، این فرصت را بوجود می‌آورد که متناسب با شرایط و براساس منافع ملی تصمیم‌گیری کند. برای مثال در یک رقابت، منازعه یا جنگ طولانی شرکت کند یا نکند. مالکیت بر منابع و ظرفیت بهره‌گیری صحیح از منابع موجود در جهت افزایش قدرت ملی، دو بخش جدایی‌ناپذیر هستند که تصمیم‌گیران سیاسی باید به آن توجه نمایند. در این رویکرد، متغیرهایی مانند تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، میزان تورم و بیکاری، میزان و کیفیت تولیدات صنعتی و کشاورزی، میزان سرمایه‌گذاری خارجی در آن کشور، نقش‌پذیری در بازارهای جهانی به عنوان واحد سیاسی تأثیرگذار یا تأثیرپذیر، میزان درجه وابستگی یا عدم وابستگی دولتها را به منابع سایر کشورها نشان می‌دهند. این مهم تأثیر و بازتاب مستقیمی بر تدوین راهبرد سیاست خارجی و برقراری روابط با سایر کشورها دارد.

منابع اقتصادی از عوامل تشکیل دهنده قدرت ملی به شمار می‌روند که تقویت آن می‌تواند به تسریع و تصریح در اجرایی شدن برنامه‌ها و طرحها منجر شود. خودکفایی یا عدم خودکفایی ملی در بخش‌های اقتصادی، صنایع، کشاورزی، توانمندی فنی و علمی، میزان آسیب‌پذیری یا عدم آسیب‌پذیری سیستم‌های حکومتی را تعریف می‌کند. در عصر فناوری، خودکفایی نه تنها در بخش کشاورزی و مواد غذایی حائز اهمیت است بلکه توانایی تولید علم و دانش، تربیت نیروهای

متخصص جهت مدیریت منابع موجود و توانمندی تکنولوژیک نیز جایگاه ویژه‌ای دارد.

امروزه اقتصاد به عنوان یک عنصر مؤثر، نقش مهمی در تعریف جایگاه کشورها در عرصه بین‌المللی بازی می‌کند. کشورهایی که دارای توانمندی و رشد بالای اقتصادی هستند با مسئولیت‌پذیری در عرصه بین‌المللی (سازمانهای بین‌المللی، اقدامات بشردوستانه جهانی) می‌توانند منافع و امنیت ملی (اعم از سیاسی، مالی و اقتصادی، نظامی و...) خود را تأمین کنند.

از جمله مواردی که در این بحث حائز اهمیت است، توسعه متوازن بخش‌های مختلف می‌باشد. زیرا سرمایه‌گذاری و تأکید بیش از اندازه در یک بخش می‌تواند مانع از رشد و ارتقای سایر بخش‌ها شود.

چنانکه در مباحث فوق نیز اشاره شد، سیستم تصمیم‌گیری متشکل از بخشهای مختلفی است که کنش و واکنشهای متقابلی دارند. یک بخش به‌رغم تأثیرگذاری بر سایر بخشها از آنها تأثیر می‌پذیرد. در نتیجه، توسعه یافتگی برخی از قسمتها و عقب‌ماندگی سایر بخشها، مانع کارایی و عملکرد بهینه سیستم تصمیم‌گیری می‌شود.

درک این موضوع که اقتصاد و خودکفایی در بخشهای مختلف از عوامل مؤثر در مدیریت راهبردی است، می‌تواند افق روشنی را برای تصمیم‌گیران طراز اول کشور ترسیم کند. در نتیجه، مدیران باید توجه داشته باشند که از تصمیمات بدون برنامه‌ریزی احتمالی خودداری شود.[1]

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:
Kate Hutchings and Kavoos Mohannak, Knowledge Management in Developing Economies A Cross-Cultural and Institutional Approach, Published by Edward Elgar, Glensanda House Montpellier Parade Cheltenham Glos, UK, 2007

ج) دیپلماسی عمومی

در عصر تکنولوژی اطلاعات، قدرت از جنس نرم بیش از قدرت از جنس سخت (نظامی و سیاسی) متقاعد کننده و جاذبه آفرین است. در واقع، دیپلماسی عمومی با انگیزه اطلاع‌رسانی، افکار عمومی را هدف قرار می‌دهد و تلاش می‌کند آن را در سطوح داخلی و بین‌المللی شکل دهد. هدف اصلی دیپلماسی عمومی، تضعیف و تخریب ایدئولوژی رقیب از طریق ناکارآمد نشان دادن آن در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و... است.

دیپلماسی عمومی عبارت است از: ارتباط با گروههای مختلف اجتماعی و تلاش برای استفاده از ابزارهای رسانه‌ای - ارتباطی و فعالیتهای علمی - دانشگاهی و فرهنگی که جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ازجمله شاخصه‌های قدرت نرم به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، دیپلماسی عمومی، مجموعه سیمنارها، کنفرانسها، کانالهای ارتباطی، همکاریهای دانشگاهی و آموزشی و ... را شامل می‌شود. هریک از ابعاد دیپلماسی عمومی نقش مهمی در ایجاد تصویر جذاب از سیاستها، طرحها و برنامه‌های یک کشور نزد افکار عمومی داخلی و بین‌المللی ایفا می‌کند.

امروزه بخش اعظم دیپلماسی عمومی توسط سیستمهای حکومتی و لابی‌های صاحب قدرت کنترل و هدایت می‌شود. به همین منظور اگر کشوری بتواند اطلاعات لازم را برای تأثیرگذاری منطقه‌ای تولید کند و موفق شود این اطلاعات را درچارچوب امنیت نرم افزاری سازماندهی کند، امکان تأثیرگذاری بر فرهنگ سیاسی و گروههای اجتماعی در سایر کشورها را خواهد داشت.[1] دولتهایی که توانایی استفاده از ابزار دیپلماسی عمومی را دارند، می‌توانند از این عامل به عنوان

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:

ابراهیم متقی، دیپلماسی عمومی www.irdiplomacy.ir

یکی از اهرمهای قدرت که نقش مؤثری در طراحی راهبردهای مدیریتی ایفا می‌کنند، استفاده کنند.

باید توجه کرد که دیپلماسی عمومی متفاوت از تبلیغات است. زیرا دیپلماسی همواره با واقعیت‌های شناخته شده سروکار دارد. اما تبلیغات بر مجموعه‌ای از فریب‌ها و دروغ‌ها استوار است که با واقعیات درآمیخته‌اند.

دیپلماسی عمومی همچنین از دیپلماسی رسمی نیز متفاوت است که تفاوتهای آن به شرح ذیل می‌باشد:

- دیپلماسی عمومی شفاف است و در سطح وسیعی نشر و گسترش می یابد، درحالی که دیپلماسی رسمی (جدای از اخباری که گهگاه به بیرون درز می کند) مبهم است و به صورت کاملا محدود منتشر می‌شود.

- دیپلماسی عمومی را دولت به گروه گسترده‌تری از «مردم» یا در برخی مواقع به طور گزینشی منتقل می‌کند. درحالی که دیپلماسی رسمی را دولتها به دولتهای دیگر منتقل می‌کنند.

- دیپلماسی رسمی با رفتار و سیاستهای دولتها سروکار دارد، درحالی که موضوعات دیپلماسی عمومی به رفتار و تمایلات عموم مردم و حتی مردم دیگر کشورها مربوط می‌شود.

د) توانمندی نظامی

در چارچوب مدیریت راهبردی، توانمندی نظامی ارزیابی درست و دقیق عناصر تشکیل دهنده قدرت نظامی از مسائلی است که تصمیم‌گیران طراز اول باید به آن توجه داشته باشند و تأثیرگذاری آن را بر رفتار سایر واحدهای سیاسی در جهت تحقق اهداف و تأمین منافع ملی خویش ارزیابی کنند. زیرا تجزیه و تحلیل درست از توانمندی نظامی، سلاحها و تجهیزات جنگی، کم و کیف نیروهای نظامی، رهبری، بودجه

نظـامی، پایگاههـای نظـامی، فنـاوری و میـزان اسـتفاده از تکنولـوژی در صـنایع و ابزارهای نظـامی، مانورهـا و همکـاری‌هـای نظـامی بـا سـایر کـشورها و توجـه بـه متخصصین و کارشناسان نظامی از شروط ضروری برای جهت‌گیـری و برنامـه‌ریـزی دقیق و صحیح راهبردی یک سیستم سیاسی است.

براساس شاخص‌های سنتی روابط بین‌الملل، کمیت و کیفیت سلاحهای اسـتراتژیکی و تاکتیکی مدرن و توانمندی در ابعاد مختلف نظامی از جمله تولید و سـاخت موشـکهای دوربرد و تجهیزات رادارگریز، زیردریایی‌های مجهز، هواپیماهای بدون سرنـشین، صـنایع نظامی با تکنولوژی پیشرفته و مدرن، به‌رغم حفظ ثبات و امنیت داخلی بـه تأثیرگـذاری پنهان و آشکار و بازدارندگی مؤثر در سطح منطقه‌ای و جهانی منجـر خواهـد شـد. نکتـه مهم برای تصمیم‌گیران طراز اول، حمایتهای مردمی یـا بـسیج مردمـی در جهـت حفـظ تمامیت ارضی و مقابله با حملات احتمالی است که عامـل تعیـین کننـده‌ای در اسـتفاده مؤثر از ابزار و تجهیزات نظامی اعم از پیشرفته یا سنتی به شمار می‌رود.

هـ) وضعیت جغرافیایی و جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک)

یکی از منابع مهم قدرت هر سیستم حکومتی، وضعیت جغرافیایی یعنی وسـعت سرزمین، پستی و بلندیها، آب و هوا و موقعیت جغرافیایی سرزمین به لحاظ اهمیت منطقه‌ای و بین‌المللی است.[1] موقعیت جغرافیایی یک کشور، تعیین کننـده شـرایط آب و هوایی آن کشور است. نزدیکی یا دوری از دریا، مجاورت یا همسایگی بـا یـک دولت پرقدرت و توسعه طلـب، داشـتن راه بـه دریاهـای آزاد یـا محـصور بـودن در خشکی، مجاور بودن با یـک کانـال یـا تنگـه بـین‌المللـی اسـتراتژیک و... مزایـا یـا مشکلاتی را برای سیستمهای تصمیم‌گیری ایجاد می‌کند.

۱. وضعیت جغرافیایی برخی از سرزمینها از اهمیت استراتژیک برخوردار اسـت. چنانکـه امتیـازات و وظایفی را برای سیستم دولتی مذکور در سطح منطقه و بین‌المللی ایجاد می‌کند.

جغرافیای سیاسی شاخه‌ای از علم جغرافیا است که تأثیرپذیری و تأثیرگذاری سیاست و قدرت را در محیط جغرافیایی بررسی می‌کند. به بیان دیگر، تأثیر تصمیمات سیاسی بر محیط جغرافیایی را مورد کاوش قرار می‌دهد. نقش ویژه جغرافیای سیاسی، سازماندهی سیاسی در سطح محلی، ملی و منطقه‌ای است. جغرافیای سیاسی پدیده‌های سیاسی را در جغرافیایی درونی یک کشور مورد بحث قرار می‌دهد که به طور سنتی شامل مفاهیمی مانند مرز، ملت، حکومت و سرزمین است.

یک کشور در بطن مطالعات جغرافیای سیاسی، به ریشه‌یابی مسائل قومی، مهاجرت، تحلیل قدرت سیاسی نواحی شهری، تحلیل جغرافیای قدرت سیاسی در سطح کشور، تقسیمات کشوری و رقابت‌های مکانی، تمرکز و عدم تمرکز قدرت سیاسی، جغرافیای انتخابات و مسائل مرتبط با کشورها که امروزه در جغرافیای سیاسی مورد توجه است می‌پردازد. این مفاهیم در بستر زمان و مکان می توانند کمک زیادی به روند بهتر اداره امور و کشورداری کند.

سرزمین وسیع علاوه بر اینکه می‌تواند جمعیت کثیری را در خود جای دهد، امکانات وسیع را برای دولتها جهت تأسیس پایگاهها مختلف، کارخانجات، تأسیسات و غیره بوجود می‌آورد.

شکل جغرافیایی سرزمین نیز از عوامل مؤثر و تأثیرگذار است. زیرا رهبران ارشد یک سیستم با توجه به ویژگیهای شکلی سرزمین می‌توانند سیاست دفاعی و تدافعی خود را طراحی کنند. کوهستانی بودن سرزمینی که دارای مناطق صعب‌العبور است نیز، هرچند در دفاع سنتی ممکن است حائز اهمیت استراتژیک باشد، در برنامه‌های توسعه‌ای یک مشکل برای رهبران تصمیم‌گیر به‌شمار می‌آید. همچنین سرزمین‌های کویری و بدون بارندگی، هزینه‌هایی را برای سیستم تصمیم‌گیر بوجود می‌آورند که ممکن است مانع اجرای به موقع و طراحی شده برنامه‌های راهبردی سیستم شوند.

کشورها با توجه به موقعیت جغرافیایی ویژه خود دارای منابع زیرزمینی، معدنی و طبیعی هستند. شناسایی معادن و بسترهای زیرزمینی، استفاده از تکنولوژی پیشرفته برای استخراج و سرمایه‌گذاری مناسب جهت استفاده بهینه از منابع موجود، از وظایف اصلی سیستمهای تصمیم‌گیر است که نقش مهمی در توسعه بخشهای اقتصاد داخلی و گاهی در اقتصاد و سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای ایفا می‌کند.

شیوه‌های تنظیم مدیریت راهبردی

تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های راهبردی و بلند مدت، بر پایه یکی از دو سیاست کلی «تغییر وضع موجود» یا «حفظ وضع موجود» تنظیم می‌شود. چنانکه رفتار سیستم جهت دسترسی به محیط ایده‌آل و سیاست‌های میان برد و تاکتیکی، در نگاه رهبران درجه اول به تغییر وضع موجود یا حفظ آن معنا پیدا می‌کند.

برخی معتقدند تصمیم‌های میان مدت نیز زیر مجموعه برنامه‌های راهبردی و بلند مدت هستند. آنها معتقدند، تصمیم‌های میان مدت با هدف افزایش اعتبار و مشروعیت سیاسی رهبران یک سیستم سیاسی در محیط داخلی و تأثیرگذاری بر رفتار سایر بازیگران خارجی در محیط بین‌المللی اتخاذ می‌شود. رهبران استراتژیست ممکن است در این فرایند، ترکیبی از هدفهای سنتی، ایدئولوژیک یا استراتژیک را تعقیب کنند. همچنین دولتها به موجب نیازهای داخلی، موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی و تحت تأثیر ساختار و عملکرد نظام بین‌المللی، جهت‌گیری و استراتژیهای خاصی را به منظور تأمین هدفها و منافع ملی خویش بر می‌گزینند.

در همین زمینه، نقشی که یک سیستم ممکن است در مبادلات بین‌المللی ایفا کند به صورت بی‌طرفی، انزواطلبی، عدم تعهد و هم پیمانی یا اتحاد با قدرتهای موجود تجلی می‌یابد که مختصراً به بررسی این راهبردها می‌پردازیم.

- راهبرد بی‌طرفی

راهبرد بی‌طرفی نوعی استراتژی است که یک دولت به عنوان چارچوب کلی سیاست خارجی خود بر می‌گزیند. دولت بی طرف که استقلال و تمامیت ارضی آن را سایر دولت‌ها به رسمیت می‌شناسند، توانایی تضمین امنیت و تمامیت ارضی خود را دارد. سیستم دولتی مذکور تمایلی در تغییر وضع موجود سیستم بین‌المللی ندارد، به اتحادیه‌های نظامی با سایر دولتها نمی‌پیوندد و سرزمین خود را به عنوان پایگاه نظامی در اختیار سایرین قرار نمی‌دهد.

برای حفظ راهبرد بی طرفی این نکته مهم است که دولت مذکور در موقعیت سرزمینی ویژه‌ای قرار نداشته باشد یا اگر قرار دارد، به لحاظ نظامی و تکنولوژی نظامی به حدی پیشرفته باشد که سایر دولت‌ها و قدرتهای بزرگ توانایی مداخله و تهدید سرزمینی یا نادیده گرفتن سیاست بی طرفی آن را نداشته باشند.

دولتهای بی طرف تلاش می‌کنند که با ایفای نقش بی طرف و عدم نقش‌پذیری در سیستم بین‌المللی، به امور و مسائل داخلی خویش معطوف شوند. این دولت‌ها به‌رغم اینکه از منافع بین‌المللی در قالب اتحادها استفاده نمی‌کنند هیچ گونه تعهد بین‌المللی و مسئولیت بین‌المللی (اعم از مسئولیت‌هایی که سازمان‌های بین‌المللی یا دولتهای خارجی مشخص می‌کنند) را نمی‌پذیرند. دولتی که از راهبرد بی‌طرفی پیروی می‌کند اصولاً خواهان حفظ وضع موجود است.

البته باید توجه کرد بعد از تأسیس سازمان ملل و پذیرش منشور ملل متحد، دولتها به صورت عملیاتی پذیرفته‌اند که در برخی از موارد به استناد ماده ۴۳[1] منشور، یک سلسله اقدامات اقتصادی، سیاسی و نظامی را علیه دولتی که مبادرت به اقدام تجاوزگرانه کرده است و مقصر شناخته شده، به عمل آورند و کمتر کشوری همانند سوئیس، راهبرد بی طرفی را به عنوان چارچوب اصلی سیاست خارجی خود تعیین کرده است.

- راهبرد انزواطلبی

راهبرد انزواطلبی مبتنی بر آن است که مراودات دیپلماتیک، اقتصادی، فرهنگی و نظامی با سایر واحدهای سیاسی در سطوح بسیار پایین و حداقل باشد. این راهبرد را سیستم‌های حکومتی‌ای می‌توانند اتخاذ کنند که از لحاظ جغرافیایی از مناقشات و بحرانهای بین‌المللی دور و کمتر تحت فشارهای بین‌المللی باشند و از خودکفایی نسبی درباره نیازهای اجتماعی برخوردار باشند.

در گذشته به علت نبود سیستمهای ارتباطی پیشرفته و وابستگی محدود میان واحدهای سیاسی و اجتماعات انسانی، این جهت‌گیری با مشکلات کمتری روبرو بود. دولتی که از راهبرد انزواطلبی پیروی می‌کند اصولاً خواهان تغییر وضع موجود

---

۱. براساس ماده ۴۳:
الف) کلیه اعضای ملل متحد به منظور شرکت در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی متعهد می‌شوند که نیروهای مسلح، کمک و تسهیلات منجمله حق عبور لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بنا به درخواست شورای امنیت و بر طبق موافقتنامه یا موافقتنامه‌های خاص در اختیار آن شورا قرار دهند.
ب) موافقتنامه یا موافقتنامه‌های فوق، تعداد و نوع نیروها، درجه آمادگی و قرارگاه عمومی آنها و ماهیت تسهیلات و کمکهایی را که باید به عمل آید معین می‌کنند.
ج) مذاکرات مربوط به موافقتنامه یا موافقتنامه‌های مزبور به ابتکار شورای امنیت هرچه زودتر صورت خواهد گرفت. این موافقتنامه‌ها بین شورای امنیت و اعضای شورای امنیت و گروهی از اعضاء منعقد خواهد شد و دولتهای امضاء کننده باید آن را بر طبق قوانین اساسی خود تصویب کنند.

نیست. این راهبرد بیشتر با هدف حفظ سنتها، اصول و جلوگیری از نفوذ یا سلطه فرهنگ بیگانه دولتهای قدرتمند صورت می‌گیرد.

- راهبرد عدم تعهد

هدف از راهبرد عدم تعهد، کناره‌گیری از دسته‌بندیهای سیاسی، نظامی و اقتصادی و دوری از وابستگی به قدرتهای درجه اول است. این راهبرد را دولتهایی اتخاذ می‌کنند که به دنبال حفظ استقلال رفتاری خود در نظام بین‌الملل هستند. این راهبرد در دوران نظام دو قطبی یا حضور دو قدرت مهم و مؤثر در نظام بین‌الملل که سعی می‌کردند بلوک متحدی برای خود ایجاد کنند، معنا پیدا می‌کرد. از عدم تعهد به عنوان راهبرد بی طرفی مثبت یاد می‌شود که به دنبال همزیستی مسالمت آمیز با قدرتهای موجود و حفظ استقلال خود است.

به موجب این راهبرد، کشورها می‌کوشند به اتحادهای نظامی قدرتهای بزرگ نپیوندند یا بخشی از سرزمین خود را به عنوان پایگاه نظامی در اختیار آنها قرار ندهند. این راهبرد ممکن است با اهداف قدرتهای بزرگ که خواهان تغییر وضع موجود هستند، در تعارض باشد. دولتهایی که این راهبرد را اتخاذ می‌کنند، می‌کوشند با ایفای نقش فعال در نظام بین‌الملل، در تصمیمات سیاسی و اقتصادی و نظامی حضور داشته باشند. در واقع، کشورهایی که راهبرد عدم تعهد را بر می‌گزینند تلاش می‌کنند بیشترین مسئولیت‌ها و تعهدات را در قالب سازمانهای بین‌المللی بپذیرند.

- راهبرد اتحاد

راهبرد اتحاد تأکید می‌کند که بدون قبول برخی تعهدات، به ویژه تعهدات نظامی، دولت‌ها قادر نخواهند بود با تهدیدات خارجی مقابله یا از منافع ملی و تحقق اهداف سیاست خارجی خود دفاع کنند. وجود منافع اقتصادی، ایدئولوژیک و

امنیتی مشترک، دولتها را بر آن می‌دارد که در چارچوب همکاریهای درون گروهی، به اتحاد و ائتلاف روی آورند. نکته مهم اینکه اتحادها و ائتلاف‌ها با هدف بازدارندگی و ممانعت از ضربه یا آسیب‌های احتمالی صورت می‌گیرد. تحقق هدفها و منافع ملی (تواناییهای اقتصادی و نظامی) علت گرایش به این راهبرد است.

گاهی این اتحادها با هدف حفظ وضعیت موجود نظام قدرت و امنیت بین‌الملل و گاهی با هدف تغییر وضعیت توزیع قدرت در نظام امنیت بین‌المللی انجام می‌شود.[۱]

الزامات مدیریت راهبردی

با عنایت به تعاریف ارائه شده از مدیریت راهبردی، بدیهی است که الزامات برای تحقق برنامه مدیریت راهبردی موفق ضروری است که مهمترین آنها عبارتند از:

- انجام دادن تحلیل محیطی
- تعیین جهت‌گیری سیستم
- تدوین استراتژی
- اجرای استراتژی
- اعمال کنترل استراتژیک

مرحله اول: تحلیل محیطی

مدیریت راهبردی با هدف شناسایی فرصت‌ها و تهدیدات جاری و آتی به تحلیل محیط درونی و بیرونی می‌پردازد. در چنین بستری، تمام عوامل درونی و بیرونی که

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:
عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، (تهران: انتشارات سمت، سال ۱۳۷۲)
حسین سیف‌زاده، اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)، (تهران: انتشارات میزان، سال ۱۳۸۲)

در مسیر دستیابی به اهداف کشوری مؤثر هستند مـورد شناسـایی قـرار مـی‌گیـرد. مدیران استراتژیک باید هـدف از تحلیـل محیطـی را دریابنـد و سـطوح متفـاوت را شناسایی کنند.

تجزیه و تحلیل میدانی بـرای شناسـایی فاکتورهـای محیطـی کـه در عملکـرد سیستم تصمیم‌گیری تأثیر بـه سـزایی دارنـد نیـز حـائز اهمیـت اسـت. یـک رهبـر تصمیم‌گیر برای تجزیه و تحلیـل کارآمـد و مـؤثر در محـیط واقعـی مـی‌بایـست از ساختار سیستماتیک کشوری و کلان آگاهی داشته باشد.

محیط سیستمیک معمولاً در دو سطح متفاوت دسته‌بندی می‌شود:

- محیط بیرونی[1]

شناسایی ظرفیت‌ها و عوامل فرصت سـاز و تهدیدسـاز بـرای سیـستم، خـارج از مرزهای جغرافیایی آن است. در محیط بیرونی توجه به نوع روابط با سـایر کـشورها، مشخص کردن دوستان و دشمنان و شناسایی ظرفیت‌های هر کدام، بررسـی روابـط سایر کشورها با یکدیگر و یافتن علل اتحادهـا و دشـمنی‌هـای آنهـا مـی‌توانـد ابـزار مناسبی برای رهبران استراتژیک به منظـور درک بهتـر از محـیط بیرونـی و تـدوین سیاسـت‌هـای مناسـب باشـد. از همـین رهگـذر، رویـدادها و رونـدهای اقتـصادی، اجتماعی، فرهنگی، محیطی، سیاسی، قانونی، فناوری و غیره که خـارج از کنتـرل و حیطه اختیارت دولتها هستند، می‌توانند به منفعـت یـا زیـان بـرای سیـستم منجـر شوند.

محیط بیرونی یا خارجی از حساسیت بسیار بالائی برخوردار اسـت. مـدیران رده بالا به عنوان متولی تهیه و اجرای طرحهای راهبردی باید نسبت به تغییرات محـیط اطراف خود حساس باشند. آنها بایـد اطلاعـات مـورد نیـاز را از محـیط جمـع آوری

1. Exteral Environment

کنند و بعد از تحلیل، برای اتخاذ تصمیمات راهبردی بکار گیرند.[۱] بدیهی است که مدیران عالیرتبه توجه دارند که دسترسی به اطلاعات محرمانه و تجزیه و تحلیل آن در کنار داده‌های کشف شده می‌تواند موجب شناسایی فرصتها و تهدیدهای موجود شود. تحلیل واقع‌گرایانه‌تر از محیط بیرونی نیز می‌تواند به شناسایی نقاط ضعف و قوت سایر سیستم‌های خارجی منجر شود.

- محیط درونی[۲]

محیط درونی عبارتست از سطحی از محیط کشور (مجموعه‌ای از نقاط قوت و ضعف) که سیستم قابلیت کنترل آن را دارد و معمولاً مفاهیمی خاص و صریح را به مدیران عالی‌رتبه می‌دهد. این مفاهیم می‌توانند شامل منابع مالی و اقتصادی، ساختار حکومت و قابلیتهای درونی سیستم باشد. روشن است که از نقطه نظر مدیریتی، محیط درونی شامل برنامه‌ریزی، تأثیرگذاری و کنترل درکشور و کلان سیستم است.[۳]

محیط عملیاتی[۴] سطحی از محیط درونی است که خارج از سیستم حکومتی است و شامل مؤلفه‌هایی خاص و صریح برای مدیران طراز اول سیستم می‌شود. مؤلفه‌های اصلی این سطح عبارتند از شهروندان و تقاضاها و نگرانی‌های آنها،

---

۱. حسین رحمان سرشت، مدیریت راهبردی(استراتژیک) در اندیشه نظریه پردازان، (تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۱۳۸۳)

2. Internal Environment

۳. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
اچ.ایگور انسف و ادوارد جی. مک دانل، استقرار مدیریت استراتژیک، ترجمه عبدالله زندیه، (تهران: انتشارات سمت، بهار ۱۳۷۵)
دردانه داوری و محمد حسن شانه ساززاده، مدیریت استراتژیک؛ از تئوری تا عمل، (تهران: انتشارات آتنا، سال ۱۳۸۰)

4. Operating Environment

متخصصین و کارشناسان، مترجمین، دانشگاهیان، عوامل اقتصادی، عوامل اجتماعی و فرهنگی، عوامل انسانی و آموزشی، عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیکی، عوامل نظـامی و فنی و عوامل تکنولوژیک و...

مدیران استراتژیک باید هدف تحلیل محیطی را دریابند و سطوح مختلف عوامل فرصت ساز یا تهدید ساز سیستم را شناسایی کنند.

در محیط عملیاتی، هدف شناسایی نقاط ضـعف و قـوت سیـستم بـرای تقویـت نقاط قوت داخلی و برطرف کردن نقاط ضعف می‌باشد.

مرحله دوم: تعیین جهت‌گیری سیستم

دومین مرحله رونـد مـدیریت راهبـردی، تعیـین جهـت‌گیـری سیـستم (نظـام حاکمیتی) است. ماموریت سیستم و اهداف سیستم دو شاخص عمـده ایـن مرحلـه است. مأموریت عبارت از هدفی است که علت وجودی سیـستم مـی‌باشـد و اهـداف عبارتند از مقاصدی که رهبران طراز اول به منظور حفـظ و ارتقـای توانمنـدی‌هـای کشور انتخاب می‌کنند.

شناسایی نقاط قوت و ضعف همچنین فرصت‌ها و تهدیدها، تصمیم‌گیران را قادر می‌کند تا سیاستها و خط‌مشی‌های استراتژیک کاربردی و مناسبی اتخاذ کنند یا در مواردی که ضروری است آنها را اصلاح کنند.

مرحله سوم: تدوین راهبرد[1]

تدوین راهبرد به شناسایی عواملی گفته می‌شود که در محیط درونـی و بیرونـی سیستم را تهدید می‌کنند یا فرصتهایی را بوجود می‌آورند. شناسـایی نقـاط قـوت و ضعف داخلی، تعیین هـدفهای بلندمـدت، در نظـر گـرفتن راهبردهـای گونـاگون و

1. Strategy Formulation

انتخاب استراتژی‌های خاص جهت ادامه فعالیت سیستم از ویژگیهای تدوین راهبردی است. در صورتیکه از محیط بیرونی و درونی تحلیل واقعی صورت گیرد، مدیران ارشد قادر خواهند شد در تلاشی آگاهانه، راهکارهای جایگزین را برای تضمین موفقیت کشور طراحی کنند.[۱]

مدیران طراز اول، در این مرحله بایستی برای تدوین راهبرد و استراتژی مناسب و صحیح و رویکردهای مختلف، دیدگاه‌ها و تحلیل‌های انتقادی، تحلیل نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدات را بررسی و استراتژی مناسب را تدوین کنند.

تصمیماتی که در زمینه تدوین راهبرد گرفته می‌شود سیستم را متعهد می‌کند که برای دوره نسبتاً بلندمدت، برنامه خاصی را دنبال کند و در محیطی مشخص به فعالیت بپردازد و از اطلاعات و منابع شناخته شده‌ای استفاده کند.

مرحله چهارم: بستر سازی و اجرای راهبرد

به منظور اجرای موفقیت‌آمیز استراتژی، مدیران طراز اول سیستم بایستی تصویر روشنی برای پرسشهای ذیل داشته باشند:

- چه میزان تغییر درون سیستمی به هنگام اجرای یک استراتژی جدید ضروری است؟
- مؤثرترین و بهترین راهکار برای حصول اطمینان از اینکه یک راهبرد به سهولت اجرا خواهد شد و منافع مورد نظر را کسب خواهد کرد، چیست؟
- اجرای راهبردها و ساختارهای سیستم چگونه به یکدیگر مرتبط هستند؟
- چه مهارتهایی برای مدیران و طراحان استراتژیست به منظور اجرای موفقیت‌آمیز سیاستها ضروری است؟

---

۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
فرد آر. دیوید، مدیریت استراتژیک، ترجمه دکتر علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی، (تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، سال ۱۳۸۰)

- یک مدیر استراتژیک از چه رویکردهای اجرایی متفاوتی می‌تواند پیروی کند؟

اجرای استراتژی ایجاب می‌کند که برای سازمان اهداف و سیاست‌های سالانه تدوین شود، در سیستم انگیزه ایجاد کند و منابع را به گونه‌ای تخصیص دهد که راهبردهای تدوین شده به اجرا درآید. اجرای موفق راهبردها نیازمند یک ساختار اثربخش است. در این مرحله مدیران و زیرمجموعه‌های آنها بسیج می‌شوند و راهبردهای تدوین شده را به مرحله عمل درمی آورند.

مرحله پنجم: کنترل و ارزیابی راهبرد[1]

اعمال کنترل استراتژیک شامل نظارت، ارزیابی و بهبود فعالیتهای مختلف جاری سیستم می‌شود. به این منظور که جریانات به گونه‌ای که طرح ریزی شده‌اند تحقق یابند. کنترل استراتژیک نوع خاصی از کنترل سیستمی است که بر نظارت و ارزیابی روند مدیریت راهبردی تمرکز دارد تا اطمینان یابد آنچه باید در روند مدیریت پدیدار شود، واقعاً در حال انجام شدن است. هدف کنترل و ارزیابی، شناسایی نقاط قوت و ضعف سیستم و اصلاح آنها است تا بتوان به هدف طراحی شده دست یافت. اگرچه کنترل استراتژیک مقاصد مختلف بسیاری در یک کشور دارد، اساسی‌ترین مقصود آن یاری رساندن به تصمیم‌گیران استراتژیک در دستیابی به اهداف راهبردی از کنترل استراتژیک است.

سه گام اساسی در روند کنترل استراتژیک وجود دارد:

- گام اول، سنجش عملکرد سیستم است. در این بخش مدیران درجه اول معمولاً از آزمایش و ارزیابی حوزه‌هایی که متأثر از عملکرد مدیران استراتژیک است برای تعیین آنچه در کشور رخ می‌دهد، استفاده می‌کنند.

1. Strategy Evaluation

- گام دوم، مقایسه عملکرد بخش‌های مختلف سیستم با اهداف و معیارهای طراحی شده است. در این بخش استراتژیست‌ها یا رهبران طراز اول موارد را به صورت استنتاجی بررسی می‌کنند تا اطمینان یابند که روند مدیریت استراتژیک، قابل پذیرش و اجرایی شدن است.

- گام سوم در روند کنترل استراتژیک، اتخاذ اقدامات اصلاحی در مورد لزوم است. چنانچه وقایع در جهت اهداف راهبردی که در روند مدیریت استراتژیک تعیین شده اند، رخ دهند، احتمالاً هیچ اقدام اصلاحی مورد نیاز نخواهد بود. اگر وقایع مذکور در جهت این اهداف نباشند، باید اقدامات اصلاحی ضروری اتخاد شود.

مدیران رده بالا باید روند کنترل استراتژیک را به نحوی طراحی و اجرا کنند که انگیزه‌های ملی تشویق شود، ساختار سیستم با اهداف کنترل استراتژیک سازگار شود، فرهنگ ملی با کنترل استراتژیک تناسب داشته باشد و اطلاعات مورد نیاز و واقعی برای اجرا و پشتیبانی از کنترل استراتژیک بکار گرفته شود.[۱]

علاوه بر مراحل پنج گانه فوق‌الذکر، سیستم تصمیم‌گیری ملزم است موارد ذیل را نیز رعایت کند:

- کاهش هزینه: کاهش هزینه می‌تواند در اجرای برنامه‌های راهبردی و عملیاتی بسیار مؤثر باشد. کاهش دادن و محدود کردن حاشیه‌ها، سیاست‌های جنجالی و تبلیغاتی که تأمین کننده منافع و منابع سیستم نیست، با هدف کاهش هزینه‌هایی است که بر سیستم و ساختار دولتی بار می‌شوند. بعضاً جهت کاهش هزینه‌های سیستم، رهبران استراتژیک نیازمند بازتعریف برخی از اصول و دستورالعمل‌های خود هستند.

---

۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
ساموئل سرتو و پائول پیتر، مدیریت استراتژیک، ترجمه علی شمخانی، (تهران: انتشارات پژمان، سال ۱۳۸۰)

هرچند در بسیاری از موارد، برخی رهبران تلاش می‌کنند با افزایش حاشیه ها، به فرافکنی تهدیدات بپردازند و بدین وسیله با حفظ آرامش درونی و نشان دادن عادی بودن شرایط، اهداف مورد نظر خود را در سطوح دیگر جستجو کنند. در همین زمینه بسیاری از دولتها که از توانمندی مالی و فرهنگی بالایی برخوردارند با سرمایه‌گذاری در بخش‌های فرهنگی و فرهنگ سازی تلاش می‌کنند از مخالفت‌های احتمالی نسبت به سیاستها و اهداف خود بکاهند تا بدین وسیله، با همراه کردن افکار عمومی، هزینه‌های احتمالی اجرای سیاستهای خود را در یک فرایند چند دهه‌ای کاهش دهند.

- سرعت عمل: درجهان امروز، سرعت عمل و واکنش سریع و پاسخگویی در مقابل حوادث ناگهانی از ویژگی‌ها و ابزارهای قدرت سیستم‌ها محسوب می‌شود. یک برنامه‌ریزی راهبردی زمانی موفق عمل خواهد کرد که توانایی پاسخگویی سریع را داشته باشد.

- حفظ پویایی: رهبران طراز اول و تصمیم‌گیر باید توجه داشته باشند که سیستم نیازمند دریافت داده‌ها و نظرات متفاوت است تا بتواند پویایی و حیات خود را حفظ کند. از این‌رو، به منظور تدوین سیاست کارساز و موفق، مدیران نیازمند توجه به دیدگاه‌ها و نظریات چهره‌های جدید هستند تا انگیزه‌های نو را تجزیه و تحلیل کنند. در همین راستا مدیران باید توجه داشته باشند که ایجاد یک حلقه از افراد، با تفکرات و گرایشات هماهنگ مانع از پویایی و پیشرفت می‌شود.

فصل دوم

چشم‌انداز راهبرد روابط بیرونی جمهوری اسلامی ایران

موقعیت ژئوپلیتیک ایران

ایران سرزمین وسیع با ژرفای استراتژیک و منابع سرشار طبیعی، جمعیت بالای تحصیل کرده، نیروی کار مناسب و موقعیت استثنایی ژئوپلیتیک است. فضای طبیعی فلات ایران در شمال از فضاهای ماورای قفقاز، سیبری و آسیای مرکزی، در شرق از فضاهای فلات تبت و فلات دکن (هند) و دشت سند و پنجاب، در جنوب از فضاهای آبی اقیانوس هند، خلیج فارس و شبه جزیره عربستان و در غرب از فضاهای فلات آناتولی و دشتهای بین‌النهرین جدا می‌شود.

ایران به لحاظ موقعیت جغرافیایی در جنوب غربی آسیا، بین سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا و به طور اخص در منطقه خاورمیانه به عنوان معدن عظیم انرژی و تأمین کننده احتیاجات کشورهای آمریکایی، اروپایی، ژاپن و چین واقع شده است.

موقعیت ژئوپلیتیک ایران در پیدایش تشکلهای منطقه‌ای و کارکردهای آن همچنین در فرآیند سیاسی و تحولات این منطقه می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد.[۱]

حوزه‌های ژئوپلیتیکی که کشور ایران با آنها ارتباط دارد تفاوتها و تشابهاتی دارند که ایران می تواند به عنوان عامل اتصال این حوزه‌ها عمل کند و نقش مؤثری در متشکل کردن آنها برعهده گیرد. حوزه‌های ژئوپلیتیک مجاور ایران عبارتند از:

- حوزه ژئوپلیتیکی قفقاز آناتولی که شامل ارمنستان، گرجستان، روسیه و ایران می‌شود.

- حوزه ژئوپلیتیکی خلیج فارس که شامل عراق، کویت، عربستان، امارات، قطر، بحرین، عمان و ایران می‌شود. منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت جغرافیای سیاسی و به ویژه جغرافیایی- اقتصادی با برخورداری از منابع عظیم انرژی در کانون توجه بین‌المللی و دگرگونی‌های نوین ژئوپلیتیک قرار گرفته است. این منطقه به عنوان مهمترین و بزرگترین مخزن نفتی جهان، نقش تعیین کننده‌ای در سیاست‌های انرژی و اقتصادی بین‌المللی ایفا می کند. بحرانهای موجود انرژی در دنیا و اهمیت نفت به عنوان منبع انرژی برای صنایع تولیدی و نظامی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و ترانزیت نفت از تنگه استراتژیک هرمز برای کشورهای غربی، ژاپن و چین نقش ویژه‌ای را برای کشورهای این منطقه ترسیم می کند. چنانکه قدرتهای مهم بین‌المللی معتقدند کنترل بر خلیج فارس و تسلط بر اهرم انرژی این منطقه برای اجرای موفق سیاستهای بین‌المللی ضرورت دارد.

- حوزه ژئوپلیتیکی دریای عمان و اقیانوس هند شامل پاکستان، هند، عمان، امارات و ایران می‌شود. سواحل مناسب و وسیع در دریای عمان، همچنین اجرایی شدن خط لوله صلح (خط لوله گاز) ایران - پاکستان – هند، اهمیت استراتژیک این

---

۱. عزت‌الله عزتی، ژئوپلیتیک، (تهران: انتشارات سمت، سال ۱۳۷۰)، ص ۲۷

منطقه را دو چندان خواهد کرد که در آن صورت موازنه قدرت سیاسی به نفع جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

- حوزه ژئوپلیتیک فلات ایران، پاکستان، افغانستان و ایران را در برمی‌گیرد.
- حوزه ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی شامل ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان می‌شود. وجود تجانسهای تاریخی، فرهنگی و دینی ایران با این کشورها می تواند زمینه فعالی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم کند. همچنین وجود ذخائر نفت و گاز و ترانزیت آن از ایران می‌تواند علاوه بر منافع اقتصادی برای ایران، در تأمین امنیت ملی کشورمان نیز مؤثر باشد و ایران را شاهراه این کشورها به جهان خارج کند.
- حوزه ژئوپولیتیکی دریای مازندران شامل ترکمنستان، قزاقستان، روسیه، آذربایجان و ایران می‌شود. اهمیت این حوزه ژئوپلیتیکی به عنوان منطقه حائل بین اروپا، آسیا و خاورمیانه پس از فروپاشی شوروی نمود یافت.[۱]

عوامل مؤثر بر ژئوپلیتیک ایران

عوامل تأثیرگذار در ژئوپلیتیک ایران به دو دسته کلی ثابت و متغیر قابل تقسیم است.

عوامل ثابت به مجموعه موقعیت و وسعت سرزمینی، موقعیت رودخانه‌ای و شرایط اقلیمی کشور اطلاق می‌شود:

موقعیت سرزمینی: ایران به مثابه پلی بین خاورمیانه، جنوب و غرب آسیا است. این وضعیت سه ویژگی منحصر به فرد را نصیب ایران کرده است که عبارت است از؛

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:

مهدی مینایی، مقدمه‌ای بر جغرافیایی سیاسی ایران، (تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی ایران، سال ۱۳۸۱)

- اتصال به اورآسیا
- وجود سواحل طولانی در دریای استراتژیک خلیج فارس و عمان
- تسلط کامل بر تنگه هرمز به عنوان شاهرگ حیاتی انرژی و اقتصاد جهان

درحال حاضر حدود ۶۵ درصد ذخائر شناخته شده نفت جهان در حوزه خلیج فارس قرار دارد. هرچند کشورهای اروپایی و امریکایی و دیگر کشورهای توسعه یافته تلاش کرده اند وابستگی خود را به انرژی این منطقه کاهش دهند، همچنان حدود ۶۰ درصد از انرژی جهان از این منطقه تأمین می شود. توسعه مناطق آزاد تجاری و حجم وسیع واردات کالا به منطقه نیز اهمیت این آبراه را (صرف‌نظر از صادرات نفت) بیش از پیش نمایان می‌کند. از حیث مسائل نظامی نیز اتصال کشورهای حاشیه خلیج فارس به دریای عمان و اقیانوس هند اهمیت این منطقه را به عنوان یک منطقه عملیاتی در سیاستهای نظامی تثبیت کرده است.

وسعت سرزمینی: ایران با وسعتی در حدود ۱۶۴۸۱۹۸ کیلومتر مربع، شانزدهمین کشور پهناور جهان است. وسعت قلمرو و عمق استراتژیک در موارد مختلف در سرنوشت سیاسی کشورها تأثیرگذار بوده است. ایران به لحاظ وسعت ارضی و برخوردار بودن از سواحل طولانی در خلیج فارس، نقش مهمی در معادلات منطقه برعهده دارد. به گونه ای که حتی دولت آمریکا، به‌رغم خصومتش با جمهوری اسلامی ایران، نتوانسته است آن را نادیده بگیرد و بارها به اهمیت ایران در مسائل امنیتی منطقه اعتراف کرده است.

شرایط رودخانه ای: شبکه آبها در ایجاد وحدت سرزمینی یا پراکندگی آن، قدرت اقتصادی، ارتباطات و حمل و نقل و به طور کلی در توان ملی یک کشور نقش عمده‌ای دارد. شبکه رودخانه‌ای ایران به غیر از رودخانه‌های کارون و اروندرود، قابل کشتیرانی نیستند. به همین جهت این رودخانه‌ها در معادلات

ژئوپلیتیک کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. با وجود این استفاده مناسب از این منابع، از نظر اقتصاد کشاورزی و نیروی برق حائز اهمیت است.

شرایط اقلیمی: شرایط جغرافیایی و عوارض طبیعی زمین، نقش بسیار تعیین کننده‌ای در سیاست خارجی کشورها ایفا می‌کند. وضع ناهمواریها در ایران باعث بروز مشکلات عدیده‌ای شده است. رشته کوههای البرز در شمال و زاگرس در غرب، فلات مرکزی ایران را در حصار خود گرفته اند. این بلندیها از لحاظ اقلیمی به‌رغم آنکه مشکلات ارتباطی ایجاد کرده اند، مانعی برای نفوذ بادهای مرطوب شمال و غرب به کشور شده اند که عامل خشکی فلات مرکزی است. اما این رشته کوهها به صورت مرزهای طبیعی همواره مانعی جدی در برابر نفوذ بیگانگان از این مناطق بوده‌اند.[۱]

عوامل متغیر مؤثر بر ژئوپلیتیک ایران نیز به ویژگیهای جمعیتی و منابع طبیعی اشاره می‌کند:

جمعیت ایران: جمعیت ایران به سبب افزایش امکانات بهداشتی در یک سده اخیر رشد زیادی داشته است. هرچند درصد جمعیت ایران نسبت به وسعت کشور زیاد نیست، رشد فزاینده جمعیت با توجه به محدودیت منابع و امکانات اقتصادی، مشکلات و کاستی هایی را برای نسل جوان بوجود آورده است. تمرکز امکانات در شهرهای بزرگ نیز به مهاجرت روستائیان به شهرها و تأثیرگذاری بر بافت جمعیتی کشور و اشکالاتی در سیستم تمرکز و پراکندگی جمعیت در مناطق روستایی و شهری منجر شده است. پنجاه سال گذشته، جمعیت روستایی ۶۹ درصد از جمعیت کل ایران بود. درحالی که در یک دهه اخیر جمعیت ساکن روستاها به حدود ۳۰ درصد کل جمعیت تقلیل یافته است.

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
عزت‌الله عزتی، ژئوپلتیک، (تهران: انتشارات سمت، سال ۱۳۷۰)

منابع موجود ایران: کشور ایران دارای منابع غنی انرژی است. این کشور با دربرداشتن ۱۴ درصد از ذخایر نفتی، سومین کشور نفت‌خیز جهان و به لحاظ منابع گازی دومین کشور دنیا بعد از روسیه است. این در حالی است که این طلای سیاه همچنان اهمیت ویژه‌ای در اقتصاد و صنعت ایران دارد. به طوری که ایران هنوز از کشورهای تک محصولی محسوب می‌شود و حدود ۸۰ درصد درآمدهای ایران از محل مبادلات خارجی نفتی است.

می‌توان اذعان کرد که نفت، رگ حیاتی اقتصاد و امنیت ایران است. افزایش قیمت جهانی نفت همانگونه که بر بازارهای بین‌المللی تأثیرگذار است، در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری نیز تأثیر ویژه‌ای دارد. از همین منظر، صنایع نفتی نیز از اهمیت زیادی در اقتصاد ایران برخوردارند. به گونه‌ای که بسیاری از شرکت‌های نفتی تمایل دارند در بخش صنایع نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کنند. اما در چند سال اخیر به دلیل تحریم‌های جدی که غرب در بخش صنایع ایران و سرمایه‌گذاری خارجی اعمال کرده است، بسیاری از این شرکت‌ها با تکنولوژی بالا نتوانسته‌اند یا تمایل ندارند در این بخش سرمایه‌گذاری کنند. فرسودگی صنایع و تکنولوژی در بخش نفت و گاز نیز سبب شده است تولید نفت ایران سالانه کاهش یابد و ناگزیر تعدادی از قراردادهای این بخش با کشورهایی با تکنولوژی متوسط از جمله چین منعقد شود.

برخی از کارشناسان صنعت نفت، نسبت به آینده این صنعت بسیار بدبین هستند و تأکید می‌کنند که در صورت عدم بهینه سازی تکنولوژی فرسوده موجود در بخش صنایع نفتی، این بخش در دهه آینده با مشکلات جدی روبرو خواهد شد.

صنعت گاز، پیوندی ناگسستنی با صنعت نفت دارد و همان طور که در بخش نفت اشاره شد، درصنایع گاز کشور نیز عدم استفاده از تکنولوژی جدید به جای

صنایع فرسوده، کشور را دچار مشکلات عدیده‌ای کرده است که نمونه های آن را در زمستان سال ۱۳۸۶ گذشته شاهد بودیم.

علاوه بر دو منبع سرشار نفت و گاز، ایران دارای اراضی ته‌نشینی و سنگهای خروجی و آتشفشانی و گچی و انواع سنگهای معدنی است. در هر کشوری، وجود معادن و اکتشاف و استخراج آن، یکی از عوامل مهم صنعتی شدن به شمار می‌رود. ایران از نظر معادن زیرزمینی بسیار غنی است و معادن آن بیشتر در نواحی مرکزی، گیلان، مازندران، آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل، کردستان، کرمانشاه، کرمان، یزد و خراسان و دیگر مناطق ایران یافت می‌شوند.

همچنین توانایی و امکانات بالقوه‌ای که ایران در بخش تولید مواد غذایی از آن برخوردار است این امکان را برای کشورمان به وجود می‌آورد تا بتواند به خودکفایی نسبی در تولید برخی از محصولات استراتژیک غذایی و بعضاً دارویی دست یابد.

همچنین در صورت سیاست‌گذاریهای مناسب در بخش صنعت توریسم و فرهنگ‌سازی در این بخش، چشم‌اندازها و پتانسیل‌های موجود با جاذبه بالای توریستی، ظرفیت ایجاد درآمدهای سرشاری را برای کشورمان خواهد داشت.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که از لحاظ ژئوپلیتیکی ایران ظرفیتهای بالایی دارد که می‌تواند در تعیین شاخص‌های تأثیرگذار کشور در منطقه و نظام بین‌الملل مورد توجه قرار گیرد.

از جمله عوامل جغرافیایی بالقوه و مؤثر در افزایش قدرت ملی ایران عبارتند از:

- موقعیت جغرافیایی و مجاورت با خلیج فارس و تنگه استراتژیک هرمز
- تسلط بر منابع طبیعی نظیر نفت، گاز، معادن فلزی و سنگهای تزئینی
- تنوع اقلیمی که می‌تواند در اجرای الگوهای مختلف کشاورزی مؤثر باشد.

- بیابان‌های گسترده که می تواند منابع عظیمی برای تولید انرژی خورشیدی به شمار رود.
- سرزمین وسیع با عمق استراتژیک
- حوزه نفوذ فرهنگی گسترده در کشورهای مجاور از جمله افغانستان، عراق، پاکستان، آسیای مرکزی[1]

در عین حال، عوامل جغرافیایی بالقوه و مؤثر در کاهش قدرت ملی کشورمان نیز عبارتند از:

- اقتصاد تک محصولی و رانت‌خوار
- وابستگی تکنولوژیک در حوزه صنایع
- وابستگی در بخش کالاهای استراتژیک (غذایی و تسلیحاتی)
- الگوی نامتعادل توزیع جمعیت و عدم توسعه متوازن
- حضور در منطقه حساس و تنش زا
- حضور گروههای تروریستی در مرزهای جنوب شرقی و غربی و حمایت مالی قدرتهای فرامنطقه‌ای و بعضاً همسایگان از آنها
- سرزمینی زلزله خیز با سیلاب‌های فصلی
- جمعیت زیاد و عدم تجهیز منابع انسانی
- درصد بالای بیکاری که بخش وسیع آن فارغ‌التحصیلان دانشگاهی هستند.
- تورم همیشگی که به افزایش آسیبهای اقتصادی و اجتماعی و نارضایتی عمومی در جامعه منجر می‌شود.
- همسایگی با قدرت‌های توسعه طلب و فرامنطقه ای از طریق ایجاد دولتهای دست نشانده در کشورهای مجاور.

---

۱. منبع پیشین، مهدی مینایی

اصول و خط‌مشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر قانون اساسی

نظام جمهوری اسلامی ایران اصول ثابتی دارد که راهبرد سیاست خارجی کشور براساس آن تنظیم شده است که بدین شرح هستند:

- ایدئولوژی

اسلام به عنوان دینی کامل و جامع، حاکم بر اندیشه و کارکرد نظام جمهوری اسلامی ایران و شالوده اعتقادی و ارزشی نظام را شکل می‌دهد. مشروعیت نظام از آراء مردم سرچشمه گرفته و حکومت که ناظر بر ارتباط قدرت و نظام ارزشی است، از اسلام نشات می‌گیرد. توسعه و گسترش مشارکت واقعی مردم، تقویت روحیه ملی، یکپارچگی قشرهای مختلف ملت ایران با وجود تفاوت‌های فرهنگی، نژادی و قومی همگی بازتاب دورنمای دینی، ارزشی و ملی در حکومت است.

- عوامل جغرافیایی

ایران به لحاظ وسعت، شکل مرزها و وضعیت اقلیمی، کشوری منحصر به فرد است. ایران با ۱۵ کشور همسایه، مرز آبی و خاکی دارد و پل ارتباطی بین چهار منطقه شرق مدیترانه، خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز و شبه قاره هند است.

- عوامل اجتماعی - انسانی

از عوامل مهم اجتماعی – انسانی میزان جمعیت است. ایران با جمعیت بیش از ۷۰ میلیون نفر، از بزرگترین کشورهای غرب آسیا و خاورمیانه است. از دیگر عوامل مهم اجتماعی و انسانی، ویژگی ملی و روحیه مردم است. طرز تفکر، خلق و خوی و طرز عمل ایرانیان همواره از وجوه تمایز آنها نسبت به دیگر مردمان بوده است.

روحیه مردم ایران در دشمن ستیزی و دفاع از تمامیت ارضی موجب حفظ قلمرو کشور در جنگ هشت ساله با رژیم بعثی عراق شد.

- عوامل سیاسی

جایگاه بین‌المللی ایران به گونه‌ای است که با معیارهای کنونی جهانی یعنی توسعه صنعتی، پیشرفت علمی، استاندارد سطح زندگی و رعایت موازین اخلاق اجتماعی، کشور را در میان کشورهای جنوب در سطح معقولی قرار داده است.

- عوامل اقتصادی

امکانات و تمهیدات اقتصادی هر کشور از معیارهای عمده قدرت ملی به شمار می‌رود. نگاهی به شاخص‌های اقتصادی همچون تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، کمیت و کیفیت تولیدات صنعتی و کشاورزی و دسترسی به منابع نشان می‌دهد که به طور نسبی عوامل لازم برای ساختن ایرانی آباد، پیشرفته و قوی فراهم است.

- عوامل نظامی

آنچه به عناصر جغرافیایی، منابع طبیعی و قابلیت صنعتی ویژگی ملموس می‌بخشد، آمادگی نظامی است. قدرت ملی هر کشور به طور مستقیم به وضعیت، توان و آمادگی نیروهای مسلح آن بستگی دارد. جمهوری اسلامی ایران با در اختیار داشتن نیروهای مسلح قوی و روزآمد، از موقعیت مناسبی برخوردار است. همچنین ایران از لحاظ سه عامل مهم در بخش نظامی یعنی برخورداری از نیروهای نظامی نیرومند و کارآمد، در اختیار داشتن تأسیسات، صنایع و تکنولوژی پیشرفته نظامی و استعانت از روحیه قوی و تجربه کافی و انگیزه برای دفاع، از موقعیت مناسبی در میان کشورهای جنوب برخوردار است.

علاوه بر موارد فوق، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به استناد مقدمه، بند ۱۶ از اصل سوم و اصل ۱۵۲، اصول و مبانی سیاست خارجی بدین گونه تعریف شده است:

- در بند ۱۶ از اصل ۳ قانون اساسی، تنظیم سیاست خارجی کشور براساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمان، حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان بیان شده است.

- طبق اصل ۱۵۲ قانون اساسی نیز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان، عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر، روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحارب استوار است.

برهمین اساس، چهار گروه از کشورها شامل؛ همسایگان ایران، کشورهای مسلمان، کشورهای جهان سوم و در نهایت کشورهایی که یکی از نیازهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا نظامی ایران را برطرف کنند، در اولویت همکاری قرار گرفته‌اند.[1]

خطی‌مشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز بر اساس اصول زیر تعریف و تبیین گردیده است:

۱. سعادت انسان در کل جامعه بشری

۲. استقلال کشور

۳. حفظ تمامیت ارضی

۴. حمایت از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین

۵. روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحارب

۶. ائتلاف و اتحاد ملل مسلمان و وحدت جهان اسلام

---

۱. جواد منصوری، نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۵)، ص ۱۱۸.

۷. نفی هرگونه ستم‌گری و ستم‌کشی

۸. نفی هرگونه سلطه گری و سلطه‌پذیری

۹. عدم تعهد در برابر قدرتهای سلطه‌گر

۱۰. طرد کامل استعمار

۱۱. جلوگیری از نفوذ اجانب

۱۲. اجتناب از پیمانهایی که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی، اقتصاد، فرهنگ و ارتش شود.

۱۳. ظلم ستیزی و عدالت خواهی

۱۴. تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان

۱۵. تاکید بر همزیستی مسالمت آمیز

۱۶. دفاع از حقوق همه مسلمانان و رفتار مبتنی بر اخلاق حسنه، قسط و عدل اسلامی با غیرمسلمانان (اصل ۱۴)

۱۷. ممنوعیت انعقاد قراردادهایی که به نحوی موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی، اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد. (اصل ۱۵۳)

۱۸. شناسایی و آزادی و حکومت حق و عدل به عنوان حق همه مردم جهان (اصل ۱۵۴)

۱۹. حمایت از مبارزات حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان، در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر (اصل ۵۴)

۲۰. اعطای پناهندگی سیاسی به متقاضیان به پناهندگی، درصورتی که بر طبق قوانین ایران خائن و تبهکار شناخته نشوند. (اصل ۱۵۵)[۱]

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
جواد منصوری، نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۵)

همچنین اصل یازدهم قانون اساسی با اشاره به آیه شریفه؛ "اِنّ هذهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّة واحدة وَ اَنَا رَبُّکُم فاعبدون" تأکید می‌کند که همه مسلمانان یک امت واحد هستند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام تحقق یابد.

بدین ترتیب، اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس اصول قانون اساسی کشور بدین شرح است:

- دفاع از حقوق همه مسلمانان

اصل ۱۵۲ قانون اساسی ضمن تشریح سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، یکی از اصول آن را دفاع از حقوق همه مسلمانان جهان ذکر کرده است. دفاع از حقوق همه مسلمانان جهان یکی از اهداف مهم سیاست خارجی است. بدین معنی که جمهوری اسلامی ایران خود را متعهد و ملتزم می داند تا در هر گوشه‌ای از دنیا که به حق مسلمانی تجاوز و تعدی شود، از حقوق آنها دفاع کند و جلوی تجاوز و تعدی به آنها را در حد توان و قدرت خود بگیرد.

- همزیستی مسالمت‌آمیز

دفاع از حقوق مسلمانان جهان به هیچ وجه منافی اصل همزیستی مسالمت‌آمیز نیست. همزیستی مسالمت آمیز با دولتهای غیرمحارب در اصل چهاردهم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که علیه اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند. به حکم آیه شریفه "یَنهیکُمُ اللّهُ عَنِ الّذینَ لَمْ یُقاتِلوکُمْ فِی الدّینِ وَ لَمْ یُخرِجوکُم مِنْ دیارِکُمْ اَنْ تَبَروهُمْ وَ تُقسِطوا الیهم اِنّ اللّهَ یُحِبّ المُقسِطینَ" مسلمانان موظفند نسبت به افراد

غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی برخورد کنند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند.

- برقراری (مشروط) رابطه با کشورها جهان

جمهوری اسلامی ایران با کشورهایی رابطه برقرار می‌کند که اولاً این رابطه صلح‌آمیز و متقابل باشد (بنابراین، چنانچه کشوری به سیاست جنگ‌طلبی و کشمکش نظامی روی آورد، دولت موظف به حفظ چنین رابطه‌ای نیست). ثانیاً، آن دولت جزو دولتهای غیرمحارب باشد.[۱]

بایسته‌های سیاست خارجی در سند چشم‌انداز بیست ساله

سند چشم‌انداز بیست ساله (۱۴۰۴ – ۱۳۸۴) با اتکاء به عزم ملی و کوشش برنامه‌ریزی شده و مدبرانه جمعی و در مسیر تحقق آرمانها و اصول قانون اساسی تنظیم شده است. طبق برنامه چشم‌انداز ۲۰ ساله، ایران کشوری توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل است. جامعه ایرانی در افق این چشم‌انداز چنین ویژگیهایی خواهد داشت:

– توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی و جغرافیایی و تاریخی جامعه ایرانی و متکی بر اصول اخلاقی و ارزشهای اسلامی، ملی و انقلابی، با تأکید برمردم سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادیهای مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسانها و بهره‌مند از امنیت اجتماعی و قضایی

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
منوچهر محمّدی، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۶)

- برخوردار از دانش پیشرفته، توانا در تولید علم و فناوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی

- امن، مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه‌جانبه و پیوستگی مردم و حکومت

- برخوردار از سلامت، رفاه، تأمین اجتماعی، فرصتهای برابر، توزیع مناسب درآمد، نهاد مستحکم خانواده، به دور از فقر، فساد، تبعیض و بهره‌مند از محیط زیست مطلوب

- دست یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری درسطح منطقه آسیای جنوب غربی (شامل آسیای مرکزی، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقای نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل

- الهام‌بخش، فعال و مؤثر درجهان اسلام با تحکیم الگوی مردم سالاری دینی، توسعه کارآمد، جامعه اخلاقی، نواندیشی و پویایی فکری و اجتماعی

- دارای تعامل سازنده و مؤثر با جهان براساس اصول عزت، حکمت و مصلحت

- افراد جامعه ایرانی، فعال، مسئولیت‌پذیر، ایثارگر، مومن، رضایتمند، برخوردار از وجدان کاری، انضباط، روحیه تعاون و سازگاری اجتماعی، متعهد به شکوفایی ایران و مفتخر به ایرانی بودن[1]

جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند تا در جهت تحقق اهداف سند چشم‌انداز، پیروی از اصول قانون اساسی و رعایت سه اصل عزت، حکمت و مصلحت، در اجرای دقیق سیاست‌های کلی نظام در حوزه سیاست خارجی گام بردارد. به موجب سند چشم‌انداز بیست ساله، مهم‌ترین این گامها در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی عبارتند از:

- حل اختلافات مرزی با همسایگان و از میان بردن عوامل ناامن کننده مرزها در چارچوب منافع ملی

---

1. http://tec.mporg.ir/T/arshive_html/StrategicManagement.htm

- حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات با کشورهای غیرمتخاصم
- هماهنگی با بخش‌های نظامی برای توان بخشیدن بـه همکـاری‌هـای نظـامی صلح‌آمیز منطقه‌ای
- تقویت پیوندها با قدرتهای منطقه‌ای مانند هند، چین، روسیه و ژاپن
- همگرایی، با تأکید بر توانمندی جهان اسلام
- همکاری کارآمد برای ایجاد ظرفیتها و فرصتهای اقتصادی ملی
- قراردادهای همکاری اقتصادی با کشورهای همسایه و منطقه خاورمیانه
- گسترش همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی
- ادامه پرهیز از تشنج در روابط با کشورها
- تقویت روابط سازنده با کشورهای غیرمتخاصم
- بهره‌گیری از روابط برای افزایش توان ملی
- مقابله با افزون‌خواهی و اقدام متجاوزانه در روابط خارجی
- تلاش برای رهایی منطقه از حضور نظامی بیگانگان
- مقابله با تک قطبی شدن جهان
- حمایت از مسلمانان و ملت‌های مظلوم و مستضعف به ویژه ملت فلسطین
- تلاش برای همگرائی بیشتر میان کشورهای اسلامی
- تلاش برای اصلاح ساختار سازمان ملل
- عضویت جمهوری اسلامی ایران در همه مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی
- حضور کنش‌گر در کمیته‌ها و گروه‌های کاری مربوط به بازبینی سازوکارهای سازمان ملل متحد
- توان بخشیدن به سازمان کنفـرانس اسـلامی و تـلاش جهـت داشـتن نقـش بیشتر در این سازمان برای حل بحران‌ها و مسائل جهان اسلام

- رایزنی با کشورهای اسلامی درباره واگذاری جایگاه دائمی در شورای امنیت به سازمان کنفرانس اسلامی
- بستن قراردادهای همکاری در معاضدت قضایی و استرداد مجرمین
- بستن قراردادهای همکاری در زمینه مبارزه با قاچاق مواد مخدر
- دگرگون کردن نگرش منفی در زمینه اتهام پشتیبانی جمهوری اسلامی از تروریسم
- کاهش درجه ریسک‌پذیری کشور در رابطه با جلب سرمایه‌های خارجی
- داد و ستد کارآمد اطلاعات اقتصادی در روابط بین‌الملل
- بهبود بخشیدن به سطح علمی کارشناسان اقتصادی از راه آموزش و حضور در مجامع بین‌المللی
- استفاده از ظرفیتهای بین‌المللی، جهت پیشبرد طرحهای ویژه اقتصادی
- بستن قرارداد همکاریهای بازرگانی شامل کنار گذاشتن مالیاتهای مضاعف، تعرفه ترجیحی و تشویق سرمایه‌گذاری متقابل
- بستن قرارداد صدور خدمات فنی و مهندسی
- بسترسازی مناسب برای پیوستن به سازمان جهانی تجارت[۱]

الزامات اجرایی شدن استراتژی تعامل سازنده

در عصر حاضر، الزامات اقتصاد جهانی و ضرورت پیوند عناصر اقتصاد ملی با آن ایجاب می کند که سیاست خارجی بیش از گذشته در خدمت اهداف توسعه

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
فریدون وردی نژاد، مدیریت سیاست خارجی در تراز سند چشم‌انداز ملی، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گرا، (تهران: انتشارات پژوهشکده تحقیقات استراتژیک تشخیص مصلحت نظام، مردادماه ۱۳۸۷)

اقتصادی قرار گیرد. به عبارت دیگر، سیاست خارجی کشور باید به گونه‌ای سامان یابد که ضمن تعامل سازنده با نظام بین‌الملل در سطح دو جانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی، بتواند منابع و امکانات و فرصتها را برای توسعه اقتصادی کشور تجهیز کند تا هماهنگی و همسویی کامل میان سیاست خارجی و الزامات توسعه اقتصادی برقرار شود. در همین زمینه باید سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز که هم در سند چشم‌انداز بیست ساله و هم در قانون اساسی بر آن تأکید شده است، مورد توجه قرار گیرد. برای دستیابی به حقوق و منافع ملی در قالب این الگوی رفتاری، باید تلاش کرد ضمن تعریف منافع مشترک و همسان با سایر کشورها، از کشمش با دیگران پرهیز کرد. بر همین اساس، سیاست تنش زدایی که در بطن خود بر سیاست همزیستی مسالمت آمیز تأکید می‌کند، به عنوان تلاشی برای عادی سازی روابط با سایر کشورها مورد توجه است. در واقع، هدف از تنش‌زدایی همان تأمین منافع عالیه ملی در جهت توسعه جمهوری اسلامی ایران است.

چنین به نظر می‌رسد که تحقق سند چشم‌انداز بیست ساله بدون اجرای استراتژی تعامل سازنده امکان‌پذیر نیست. اهم الزامات اجرایی استراتژی تعامل سازنده بدین شرح است:

– تدوین و بکارگیری استراتژی هادی همانند پلی بین دو نقطه فعلی درحال توسعه و نقطه هدف توسعه یافته

– شناسایی و تبیین الزامات داخلی و خارجی با توجه به مشکلات و چالشهای احتمالی و ایجاد راهکار مناسب

– ایجاد ادراک، گویش، زبان مشترک در سطوح دولت، نخبگان و ملت

– تناسب آرمانها با محذورات و مقدورات برای کسب موفقیت درگستره سیاست خارجی (الزاماً آرمانها باید با توجه به امکانات و مقدورات محیطی و ساختاری مورد توجه قرار گیرند.)

- جهت‌گیری ذهنی افراد درگیر در طراحی و اجرای سیاست خارجی، نقش بسیار مهم و کلیدی در کل فرآیند اجرایی شدن سند چشم‌انداز ایفا می‌کند. به طوری که نگرشها و ایستارهای فردی بر ساختارها و زیرساختهای سیاست خارجی تأثیرگذار است و حتی آن را شکل می‌دهد. از همین رو هرگونه نارسایی و کج فهمی در ذهنیت افراد، به طور مستقیم با تأثیرگذاری منفی بر جریان سیاست خارجی، محصولات آن را به شیوه‌ای انکارناپذیر، مبهم و ناکارآمد می‌کند.

- انتخاب گفتمان مناسب در بیان و پیگیری آرمانها و اندیشه‌ها و جلوگیری از برانگیخته شدن حساسیت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای جامه عمل پوشاندن به اهداف ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی سند چشم‌انداز

- گریز از خاص بودن، زیرا این امر سبب واکنش کشورهای دیگر خواهد شد یا دست کم آنها را دچار تردید و بی اعتمادی خواهد کرد.

- عرف و هنجارهای بین المللی در جهان جدید، باید به عنوان یک راهنما در سیاستگذاری خارجی مورد توجه قرار گیرد. البته توجه به عرف و هنجارهای بین‌المللی به معنی تسلیم شدن در برابر آنها نیست.

- پیگیری اهداف از راه اقناع جمعی و مجموعه سازی (در شرایط نوین، کشورها از راه کنشهای فردی موفقیت چشمگیری در سیاست خارجی بدست نمی آورند. این امر حتی درباره قویترین و بزرگترین قدرتها نیز صادق است.)

- تأکید بر فرهنگ چانه زنی در پیگیری اهداف ملی (یک سیاست خارجی موفق الزاماً باید توانایی‌های خود را برای چانه زنی افزایش دهد. طبیعی است که فرهنگ چانه زنی در سیاست خارجی انعطاف به وجود می‌آورد و از به بن بست رسیدن موضوعات مهم و حساس جلوگیری می‌کند).

- کوشش برای از بین بردن تصویر امنیتی (در شرایط نوین، کشورهایی که به هر دلیلی تهدید تلقی می‌شوند یا یک تصویر امنیتی از خود بروز می‌دهند، نمی‌توانند اهداف خود را به شیوه‌ای مطلوب در نظام بین‌المللی پیش ببرند.)

- ضرورت تعامل با اقتصاد جهانی برای تحقق توسعه (درجهان جدید، تحقق توسعه در واحدهای ملی از راه تعامل سازنده با اقتصاد جهانی سهل‌تر و سریع تر است. لذا هر دولتی که توسعه را به عنوان یک ضرورت و یک هدف در سیاست خارجی خود پذیرفته باشد، باید با عناصر اقتصادی، تعاملی سازنده و فعال برقرار کند. به موجب سند چشم‌انداز بیست ساله، در افق ۱۴۰۴ تولید ناخالص ملی ایران بایستی به رقم ۱۰۰۰ میلیارد دلار و نرخ رشد اقتصادی باید در سالهای آتی دست‌کم هشت درصد در سال باشد).[۱]

- دگرگونی روابط کشور با کانونهای قدرت بین المللی، از درگیری و رویارویی به رقابت (یکی از الزامات بنیادین برای تأمین اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله، تغییر در ادبیات و روابط بین جمهوری اسلامی ایران و قدرتهای بزرگ بین المللی است. این امر به معنای پذیرش بی‌چون و چرای خواسته قدرتهای بزرگ نیست، بلکه چگونگی مدیریت و گزینش نوع قواعد بازی متناسب با اهداف تعریف و تعیین شدن در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ را ترسیم می‌نماید).

- ضرورت پرهیز از رویکرد تقابلی و دشمن آفرینی و درعین حال تلاش در تعامل فعالانه با کشورهای دیگر با تأکید بر حوزه‌های نرم قدرت (فرهنگی- تمدنی)

- ارائه تعریف جمعی از خود در محیط بین‌المللی (هرکشوری برای رسیدن به اهداف ملی خود نیازمند همکاری و همیاری جامعه بین‌المللی است. لازمه ایجاد

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
بیژن زنگنه، چشم‌انداز بیست ساله و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا از منظر اقتصادی، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گرا، (تهران: انتشارات پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، مردادماه ۱۳۸۷)

این همکاری، ارائه تعریف همگانی و تصویری جهان پذیر از خود به عنوان جزیی از پیکره جهانی است).

- کانونی شدن عناصر اقتصادی، علمی و فناوری (زیرا عناصر دیگر قدرت، زمانی امکان رشد و بالندگی را پیدا خواهند کرد که قبل از هر چیز حوزه‌های اقتصادی، فنی و دانش از قابلیت‌ها و توانمندی‌های مناسب و دلخواه برخوردار شوند).[۱]

مراحل ذکر شده فوق، اجرای سیاست چندجانبه‌گرایی را امکان‌پذیر می‌کند. در این فرایند تلاش می‌شود دامنه همکاریها به قلمرو و زمینه‌های که همکاری وجود ندارد، گسترش و ارتقاء یابد. بدیهی است که تنها وسیله‌ای که توانایی محقق کردن اهداف مذکور را دارد، ابزار دیپلماسی است. نکته مهم آنکه، ساختار نظام بین‌الملل، الگوهای رفتاری تعریف شده‌ای را بر کشورها بار می‌کنند که در صورت عدم رعایت آن، هزینه‌های رفتاری کشورها افزایش می‌یابد و موانعی را در سایر بخشهای سیاست خارجی و اقتصادی کشورها ایجاد می کند. در نتیجه در این نظام، کشورها با تعریف جایگاه و نقش خویش، امکانات و محدودیت های محیطی را مشخص خواهند کرد و قادر خواهند بود به اهداف از پیش تعیین شده دست یابند.

۱. منبع پیشین، محمود واعظی

فصل سوم

چشم‌انداز راهبرد روابط بیرونی جمهوری خلق چین

بررسی مؤلفه‌های داخلی

الف) نظام سیاسی – اجتماعی

سیستم حکومتی چین، جمهوری خلق و مبتنی بر حاکمیت مطلق حزب کمونیست است. براساس قانون اساسی، حزب کمونیست بر ارگان‌های هفت‌گانه مندرج در قانون اساسی نظارت کامل دارد. از زمان تأسیس جمهوری خلق چین، تاکنون چهار بار طی سالهای ۱۹۸۲، ۱۹۷۸، ۱۹۷۵، ۱۹۵۴ قانون اساسی آن کشور مورد بازنگری قرار گرفته است. همچنین طی سالهای ۱۹۸۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۹ نیز اصلاحاتی در قانون اساسی اعمال شده است.[1] ارگانهای هفت‌گانه مندرج در قانون

1. Xinhua, January 14, 2006

اساسی در چهار گروه قانونگذاری – مشورتی، اجرایی، قضائی و نظامی تقسیم‌بندی می‌شود که عبارتند از:

- نهادهای قانونگذاری و مشورتی شامل کنگره ملی خلق (مجلس نمایندگان) و کنفرانس مشورتی سیاسی خلق
- نهادهای اجرایی شامل ریاست جمهوری، شورای دولتی و دولت‌های محلی در استان‌ها
- نهادهای قضایی شامل دیوان عالی خلق و دادستانی عالی خلق
- نیروهای مسلح شامل ارتش آزادیبخش خلق و نیروهای پلیس

در این میان، حزب کمونیست، نهاد ریاست جمهوری، شورای دولتی، کنگره ملی خلق و کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق به عنوان نهادهای تصمیم‌گیرنده و اجرائی، تدوین و جهت‌دهی سیاست‌های کلان و محوری کشور را به عهده دارند. در ذیل هریک از این ارکان به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.[۱]

حزب کمونیست چین

حزب کمونیست عالی‌ترین نهاد تصمیم‌گیرنده در چین به شمار می‌رود. این حزب تا سال ۲۰۱۰، کنگره سراسری برگزار کرده است که هر کنگره شامل پنج اجلاسیه (پلنوم) است که به صورت نشست‌های سالانه برگزار می‌شود. در اساسنامه جدید حزب تأکید شده است اعضای جدید باید به اندیشه مارکسیستی مائو، نظریه اصلاحات و سیاست درهای باز دنگ شیائو پنگ و اندیشه سه نمایندگی جیانگ زمین پایبند باشند.

---

۱. هرچند حزب کمونیست کاملاً بر سایر نهادها و ارگانهای دولتی چین سیطره دارد، شناخت و بررسی سایر نهادهای قانون ساز و اجرائی بدون لحاظ کردن الیت‌های حزبی میسر نیست.

حزب کمونیست چین دارای کمیته مرکزی، دفتر سیاسی کمیته مرکزی، کمیته دائمی دفتر سیاسی، دبیرخانه دفتر سیاسی، کمیسیون مرکزی نظامی و کمیسیون انضباطی است. کمیته دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی، بالاترین رکن تصمیم‌گیرنده در ساختار تصمیم‌گیری چین به شمار می‌رود که تعداد اعضای آن ۹ نفر است. همچنین سایر اعضای دفتر سیاسی ۱۵ نفر به اضافه یک نفر علی البدل می‌باشند. بدین ترتیب دفتر سیاسی کمیته مرکزی ۲۵ نفر عضو دارد که در این میان نه نفر عضو دائم آن نقش محوری و تصمیم‌گیرنده را ایفا می‌کنند.[1]

براساس آمار اداره کل تشکیلات کمیته مرکزی حزب کمونیست، تاپایان ماه ژوئن سال ۲۰۰۷، تعداد کل اعضای حزب کمونیست چین بالغ بر ۷۳/۳۶ میلیون نفر شد که این تعداد نسبت به سال ۲۰۰۲ و درزمان شروع بکار کنگره شانزدهم بیش از ۶/۴۲ میلیون نفر رشد را نشان می‌دهد. براساس همین آمار، طی سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ حدود ۱۳/۱۶ میلیون نفر به عضویت حزب درآمده‌اند. بدین ترتیب طی همان سالها، حدود ۶/۷۴ میلیون نفر (در اثر فوت، اخراج، بازنشستگی و...) ازعضویت حزب خارج شده‌اند. از ۱۳/۱۶ میلیون نفر فوق، ۴/۲ میلیون نفر زن، ۹۳۴ هزار نفر اقلیتهای قومی و نژادی و حدود ۸ میلیون نفر مرد بوده‌اند.

در سال ۲۰۰۹ حدود ۷۱/۸ درصد یعنی بیش از ۱۷/۳۸ میلیون نفر از اعضای حزب زیر ۳۵ سال سن داشتند و ۳۸/۸۴ میلیون نفر نیز در فاصله سنی ۳۶ تا ۵۹ سال قرار دارند. همچنین تا ژوئن سال ۲۰۰۷ بیش از ۳/۱۸ میلیون نفر از اعضای حزب را صاحبان بنگاهها و موسسات خصوصی و صاحبان مشاغل حرفه‌ای تشکیل می‌دادند که از آنها تحت عنوان "لایه اجتماعی جدید"[2] نام برده می‌شود. اداره کل

---

۱. دبیرخانه کمیته مرکزی رکن اجرایی کمیته است و هفت عضو دارد. همچنین کمیته نظامی مرکزی حزب یازده عضو دارد که مهمترین رکن تصمیم‌گیری در امور نظامی و دفاعی و ارتش هستند.

2. New Social Stratum

تشکیلات کمیته مرکزی برآورد نموده که بیش از ۵۰ میلیون نفر در چین در بخشهای فوق مشغول بکار هستند که سرمایه آنها بالغ بر ۱۰ هزار میلیارد یوان (تقریبا معادل هزار میلیارد یورو) است.

ریاست جمهوری

مقام ریاست جمهوری از نظر سلسله مراتب قدرت پس از دبیرکل حزب قرار دارد. وظایف وی شامل ابلاغ مصوبات کنگره به دستگاه‌های اجرایی، معرفی نخست وزیر و معاونین وی به کنگره، اعطای نشان های دولتی، اعلان جنگ، حکومت نظامی و بسیج عمومی و دریافت استوارنامه سفرای خارجی، عزل و نصب سفرای چین در خارج و تأیید قراردادهای منعقده با دول خارجی است. در حال حاضر، خوجین تائو، دبیرکل حزب سمت رئیس جمهور را نیز بر عهده دارد. براساس قانون، رئیس جمهور به مدت ۵ سال از سوی کنگره ملی خلق انتخاب می‌شود.

شورای دولتی

شورای دولتی، رکن اجرایی یا در واقع همان هیئت دولت است که شامل نخست وزیر، ۴ نفر معاونین نخست وزیر، ۵ نفر مشاورین عالی شورای دولتی، دبیرکل شورای دولتی و وزرا می شود. در مارس ۲۰۰۳ و سپس در مارس ۲۰۰۸ کنگره ملی خلق آقای ون جیا بائو را به عنوان نخست وزیر انتخاب کرد و در حال حاضر وی رئیس شورای دولتی چین است که در سلسله مراتب حزبی، نفر سوم عضو دائم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین است.

ساختار حکومتی چین ویژگیهای منحصر به فردی دارد که از منظر دولتمردان این کشور، سیستم سوسیالیستی با ویژگی چینی گفته می‌شود. در این سیستم، درحالی که بخش اقتصادی هر روز بیش از پیش به سمت

خصوصی‌سازی پیش می‌رود، در حوزه سیاسی تلاش می‌کنند با افزایش اقتدار دولت مرکزی، فساد اداری و سوءمدیریت گریبانگیر سیستم دولتی را که به عنوان یکی از دغدغه‌های مهم امروز دولت است، ریشه کن کنند. برطبق آمار موجود، درچندسال اخیر سالانه بیش از ۱۵۰ هزار پرونده مربوط به کارکنان دولت مورد بررسی بخش تخلفات قرار گرفته است. هرچند، رقم ۱۵۰ هزار پرونده درسال مبین یک درهزار تخلف درپرسنل دولتی است، با توجه به گستره سرزمینی و رقم بالای کارکنان دولتی، نبود راهکار مناسب برای مهار آن می‌تواند مشروعیت سیستم را با چالش جدی روبرو کند. این وضعیت باعث شده است سیاستمداران چینی، تحقق عدالت و رفاه اجتماعی را برمحور تئوری توسعه علمی مورد توجه و تأکید جدی قرار دهند.[۱]

در این میان، یکی از دغدغه‌های مهم دولت مرکزی این است که سیاستهای تدوینی مرکز، به طور مؤثر ازسوی دولتهای محلی در استانها به مورد اجرا گذاشته نشود. چراکه طی چندسال گذشته، تأکید دولت بر سیاست اصلاحات و درهای باز باعث شده بخشهای زیادی از اقتصاد چین از سیطره دولت مرکزی خارج شود و به موجب آن، کنترل دولت مرکزی بر برخی مناطق به ویژه مناطق توسعه یافته کشور کاهش زیادی پیدا کند. در نتیجه، در این مناطق دولتهای محلی خواستار آزادی عمل بیشتری هستند. این وضعیت با تمرکزگرایی و اقتدارگرایی به عنوان یکی از خصایص بارز حزب کمونیست تضاد دارد.[۲]

در واقع، وسعت سرزمین و جمعیت بالای چین باعث گردیده که سیستم اداری این کشور از تشکیلات وسیعی برخوردار باشد. بدیهی است که این سیستم به منظور جلوگیری از بروز فساد و تخلف در دستگاه‌های دولتی، مستلزم کنترل و

1. Ming Pao, China Economic Weekly, December 11, 2007
2. Nanfang Daily, Legal Daily, December 19, 2007

نظارت دائم است. در حالی که دولت با سیستم تک حزبی و کنترل مطلق تمامی دستگاهها و رسانه‌ها و... امکان انعکاس اخبار و تحولات داخلی را برای ایجاد نظارت عمومی کاهش داده است.

طی سالهای اخیر موارد متعدد فساد دررده‌های مختلف دولتی و حزبی مشاهده شده است. هر چند مقامات پکن با ایجاد راهکارهای جدید نظارتی مانند اخراج از ساختار تشکیلاتی حزب، جریمه نقدی، تنبیه و حتی مجازات اعدام، تلاش کرده‌اند با متخلفین برخورد کنند، در عمل، موضوع فساد اداری و رشوه خواری مسئولین دولتی به عنوان یکی از مشکلات گریبانگیر دولت مورد توجه بوده است. علاوه بر آن، افزایش حباب گونه هزینه‌های دولت، تورم فزاینده، سیستم بوروکراسی پیچیده و ناهماهنگ، مسائل زیست محیطی، ناآرامی‌های داخلی و درگیریهای قومی و فرقه‌ای،[1] عدم آزادیهای اساسی و حقوق بشر، معضل عدم اشتغال، مطالبات سیاسی نهادهای اجتماعی، شکاف عمیق طبقاتی و فقر گسترده و ... ازجمله مسائلی هستند که دولتمردان چینی با آنها دست بگریبان هستند.[2]

در این کشور هنوز بیش از ۳۰۰ میلیون نفر (به ادعای مقامات دولتی ۳۰ میلیون نفر) زیرخط فقر مطلق زندگی می‌کنند. در واقع، تفاوت سطح زندگی میان مناطق روستایی و شهری تا به حدی است که می‌توان ادعا کرد دو چین مختلف روستایی و شهری وجود دارد. به‌رغم اصلاحات بعمل آمده، ساختار مالیاتی درچین همچنان یکی از مشکلات اساسی است و طبقات کم درآمد به شیوه‌های مستقیم و غیرمستقیم مالیات پرداخت می‌کنند.[3]

---

۱. درسال ۲۰۰۶ بیش از ۳۰۰۰ مورد ناآرامی درچین ثبت شده است.

2. Xinhua News Agency, December 19, 2006

۳. در آخرین نشست دهمین اجلاس کنگره ملی خلق درسال ۲۰۰۷ در پکن، قانون جدیدی به تصویب رسید که بر اساس آن، اخذ مالیات از کشاورزان متوقف شد. باتوجه به وسعت سرزمینی، اجرای این قانون به یک دوره زمانی برنامه‌ریزی شده نیاز خواهد داشت.

در واقع چین امروز رشد یکجانبه اقتصادی بالا را تجربه کرده است، ولی با توسعه همه جانبه و پایدار فاصله زیادی دارد. نکته حائز اهمیت اینکه خود دولتمردان این کشور به بسیاری از مشکلات موجود و پیش‌رو آگاه هستند و اعتراف می‌کنند و به دنبال راهکاری برای برون رفت از وضعیت فعلی هستند.

جالب توجه است که در آن کشور به‌رغم وجود سیستم بوروکراسی گسترده و تسلط کامل حزب و دولت برتمامی امور، هنوز اشخاص و دیدگاههای فردی نقش زیادی در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان ایفاء می‌کنند. در واقع، نهادینه کردن فرهنگ پیروی و اطاعت محض از قانون، حتی در سطوح رهبران عالی درچین به سالها زمان نیاز دارد. از این رو، بخشهای پرسنلی و آموزش و دپارتمان تشکیلات کمیته مرکزی حزب کمونیست وظیفه خطیری بر عهده دارند.[1]

کنگره ملی خلق

کنگره ملی خلق چین، بالاترین رکن قانونگذاری کشور چین است که در حال حاضر آقای وو بانگو ریاست آن را به عهده دارد که در سلسله مراتب حزبی، بعد از آقای خوجین تائو نفر دوم کمیته دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین است. تاکنون ده دوره کنگره ملی خلق برگزار شده است. نشست اول یازدهمین کنگره ملی خلق[2] در ماه مارس سال ۲۰۰۸ در پکن برگزار گردید. برگزاری نشست فوق درحالی صورت گرفت که تحولات سیاسی ـ اقتصادی بسیار مهمی این کشور را تحت تأثیر قرار داده بود. شورش‌های فزاینده درمنطقه تبت که بنابر اخبار منتشره طی پنجاه سال اخیر بی سابقه بود.[3] ناآرامی‌های فوق در فاصله

---

1. People's Daily, August 2, 2005

۲. نشست اول کنگره اول ملی خلق درتاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۴ درپکن برگزار شد.

۳. بنابر اعلام منابع دولتی چین، این ناآرامی‌ها بیش از ۱۹ کشته برجای گذاشت. درحالی که دولت درتبعید تبت تعداد کشته‌ها را بالغ بر ۱۴۰ نفر اعلام کرد.

زمانی کمتر از پنج ماه مانده به شروع بازیهای المپیک پکن توجهات زیادی را به خود جلب کرد.

اجلاس فوق‌الذکر روی دو موضوع "افزایش کارایی و توانمندی دولت" و "کنترل تورم" تمرکز داشت. در واقع، انجام دادن اصلاحات ساختاری در بدنه شورای دولتی، تغییر کابینه دولت و حضور اعضای جدید دربدنه رهبری و در نهایت اتخاذ تدابیر مناسب برای کنترل اوضاع اقتصاد داخلی، محوری‌ترین مباحث اجلاس یازدهم بود. تعهد دولت چین به فرایند خصوصی‌سازی، به عنوان معضل جدی گریبانگیر دولت مرکزی را گرفته است. این در حالی است که سال ۲۰۰۸ در چین "سال المپیک" نامیده شد و در سال ۲۰۰۹ نیز دولت چین سی امین سالگرد آغاز سیاست خصوصی‌سازی و درهای باز "دنگ شیائو پنگ" را جشن گرفت. بدین منظور، انجام دادن اصلاحات تعریف شده‌ای درحوزه اقتصادی ـ وبعضاً سیاسی ـ ازسوی حزب در دستورکار دولت قرار گرفت. اما اینکه این سیاستها و تغییر ساختارها تا چه اندازه می‌تواند مشکلات این کشور را تعدیل کند، جای تامل دارد.

کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق

کنفرانس مشورتی- سیاسی خلق، ارگانی است که با نظارت بر اوضاع جاری و نگاه به آینده، پیشنهاداتی را درباره حل مشکلات و مسائل سیاسی و اجتماعی کشور به دولت ارائه می‌دهد. این سازمان در ابتدای تشکیل خود، نقش ارگان قانونگذار کشور را به عهده داشت و به جای کنگره ملی خلق عمل می کرد. پس از تشکیل کنگره ملی خلق و تفویض بخشی از وظایف به کنگره، کارکرد کنفرانس تغییر ماهوی یافت و در حال حاضر وظیفه اصلی آن نظارت و ارائه مشورت درباره سیاست‌ها و برنامه‌های حزب کمونیست، برقراری تماس و وحدت بین گروه‌های اجتماعی، احزاب سیاسی و چینی‌های مقیم خارج است.

در واقع، بارزترین جلوه دموکراسی اجتماعی درچین NPC و CPPCC هستند. نحوه ارتباط میان NPC و CPPCC و دولت به این شکل تنظیم شده است که CPPCC پیش از اینکه تصمیمات سیاسی اخذ شود، درباره آن بحث و تبادل نظر می‌کند. در مرحله بعد NPC آن تصمیم سیاسی را به رای می‌گذارد و درنهایت دولت آنرا اجرا می‌کند. این سه مرحله قانونگذاری تحت رهبری حزب کمونیست صورت می‌گیرد.

کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین، نهادی مؤثر و کلیدی برای تحقق همکاریهای چندحزبی و مشورتهای سیاسی مقامات چینی تحت رهبری حزب کمونیست چین به شمار می‌رود و به اعتقاد مقامات پکن، کانال اصلی ترویج دموکراسی اجتماعی در کشور چین است. این کنفرانس، مرکب از نمایندگان حزب کمونیست چین و سایر احزاب غیرکمونیست و شخصیتهای مهم غیرحزبی، سازمانهای مردمی و نمایندگان اقلیتهای قومی و نژادی و همچنین نمایندگان سایر اقشار جامعه چینی است. علاوه بر آن، این کنفرانس نمایندگی منطقه ویژه اداری هنگ کنگ و ماکائو و تایوان و چینی‌های بازگشته از خارج را نیز به عهده دارد.

به اعتقاد مقامات چینی، کنفرانس مشورتی سیاسی با ترکیب تئوریهای مارکسیستی و لنینیستی و ویژگیهای فرهنگ چینی، باعث ایجاد الگوی چینی در چارچوب اصول حزب کمونیست چین شده است. اقدامات و سیر تحولات CPPCC طی ۵۰ سال گذشته را می‌توان در دو عبارت خلاصه کرد؛

- ایجاد وفاق و اتحاد ملی
- توسعه دموکراسی تحت رهبری حزب کمونیست چین[1]

1. China Brief, January 24, 2007

نسل‌شناسی رهبران

نسل‌شناسی نخبگان حزب و دولت چین درحالی مورد توجه است که این کشور طی شش دهه حاکمیت خود بر سرزمین چین، به‌رغم نبود بسترهای اولیه رشد و توسعه، توانسته است خود را به عنوان قدرت درحال ظهور بین‌المللی مطرح کند. براساس آمار و ارقام موجود، درسال ۲۰۰۶ چین به مقام سومین قدرت اقتصادی دنیا رسید. براساس اعلام بانک مرکزی این کشور، میزان ذخایر ارزی چین درپایان سال ۲۰۰۸ از مرز ۲۰۰۰ میلیارد دلار گذشت. همچنین براساس گزارش WTO، چین در سال ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ در حوزه صادرات از ایالات متحده و آلمان پیشی گرفت و جایگاه نخستین کشور صادر کننده کالا و خدمات در دنیا را کسب کرد.

در بررسی سیر تحولات این کشور مشاهد می‌شود که در چین نیز نظیر غالب کشورهای در حال توسعه، رهبران و نخبگان، نقش ممتازی درتعریف و تدوین اصول راهبردی، منافع ملی و آرمانهای ملت دارند. می‌توان اذعان کرد که چین امروز تاحدود زیادی مرهون مدیریت، تدبیر، درایت و نگرش نخبگان آن است و درواقع در چین امروز نیز فضای سیاسی تحت تأثیر نخبگان است نه توده. بنابراین افراطی‌گری و احساسات کورکورانه سیاسی و اجتماعی کمتر به چشم می‌خورد و عمل‌گرایی، عقل جمعی و محوریت منافع ملی، عناصر اصلی تصمیم‌گیری در چین امروز به شمار می‌آیند.

به‌رغم این که چین امروز با توسعه همه جانبه و پایدار فاصله زیادی دارد و تهدیدها و چالشهایی نظیر فقر، فساد گسترده، مواد مخدر، درگیری‌های قومی و فرقه ای، نبود آزادیهای اساسی و حقوق بشر، معضل عدم اشتغال، مطالبات سیاسی نهادهای اجتماعی، شکاف عمیق طبقاتی، ضعف مدیریت منابع خارجی و افزایش حوزه‌های رقابت با قدرتهای بین‌المللی از جمله مسائلی هستند که رهبران این کشور درسطوح داخلی و بین‌المللی با آن دست به گریبان هستند، به نظر می‌رسد

دولت و حزب حاکم کمونیست، تعریف روشن و واقع بینانه‌ای از قدرت و توانایی چین امروز دارند و دچار خطای ادراکی و خود بزرگ بینی مقطعی نمی‌شوند.[1]

رهبران اصلی نسل اول حزب کمونیست چین مائو زدونگ[2]، ژو انلای[3]، ژو دو[4]، لیو شائو کای[5]، شی ژونگ شان[6] و لی رویی خوان بودند. گروه فوق به رهبری "مائو"، بنیانگذاران جمهوری خلق چین شناخته می‌شوند. به لحاظ ویژگیهای رهبری، این گروه همزمان، به عنوان نخبگان و رهبران سیاسی و نظامی شناخته می‌شدند که ضمن یکپارچه کردن تمام سرزمین اصلی، حزب کمونیست را به عنوان حزب حاکم به قدرت رساندند و ساختارهای اجتماعی و روابط خارجی را برمبنای تفکر انقلابی بنیان نهادند. تعداد کمی از آنان تحصیلات عالی درخارج از کشور داشتند و شاکله و الگوی تفکر سیاسی آنها در جریان راهپیمایی بزرگ، جنگ‌های داخلی چین و جنگ دوم چین و ژاپن شکل گرفته بود.

شخصیتهای محوری نسل دوم رهبری شامل دنگ شیائو پینگ[7]، چن یوان[8]، هو یائو بانگ[9]، ژائو زیانگ[10]، خوا گوفنگ[11]، یی جیانگ یینگ[12] و سونگ پینگ[13]

1. China Brief, April 18, 2007
2. Mao Zedong
3. Zhou Enlai
4. Zhu De
5. Liu Shaoqi
6. Xi Zhongxun
7. Deng Xiaoping
8. Chen Yun
9. Hu Yaobang
10. Zhao Ziyang
11. Hua Guofeng
12. Ye Jianying
13. Song Ping

می‌شوند. سردمداران نسل دوم نیز همانند سلف خود غالباً از نیروهای انقلابی بودند ولی عموماً در زمان انقلاب بزرگ، در نقش‌های غیرکلیدی فعالیت داشتند. تعداد زیادی از مدیران این طیف برخلاف نسل اول، در دانشگاههای خارج از چین به ویژه در فرانسه تحصیل کرده بودند. بسیاری از آنان در زمان انقلاب فرهنگی، پستهای کلیدی برعهده داشتند، ولی به دنبال تحولات انقلاب فرهنگی از سمت خود کنار گذاشته شدند و بازگشت آنها به صحنه قدرت، خود مبین تغییر و تحول اساسی در صحنه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاست خارجی چین بود.

نخبگان اصلی نسل سوم رهبران حزب کمونیست چین جیانگ زمین[۱]، لی پنگ[۲] و ژو رونگ جی[۳] بودند. اکثر قریب به اتفاق مدیران ارشد این طیف قبل از انقلاب چین به دنیا آمده بودند و در دوران نزدیکی مناسبات چین و شوروی، وارد دنیای سیاست شدند. بیشتر آنها فارغ التحصیلان دانشگاههای شوروی ــ به ویژه رشته‌های مهندسی ـ بودند و غالباً با پستهای مدیریتی در کارخانجات صنعتی وارد حزب شدند. یکی از ویژگیهای دوران مورد نظر، تفکیک مباحث حوزه سیاسی و نظامی از یکدیگر بود. با این تفاوت که براساس الگوی چینی، تجمع سه پست کلیدی دبیرکلی حزب، ریاست جمهوری و فرماندهی نظامی، سیاست تمرکز گرایی همچنان اساس حرکت حزب و دولت محسوب می‌شد. اساس ایدئولوژی و تفکر سیاسی این نسل نیز در زمان جنگ دوم چین و ژاپن و جنگ کره شکل گرفته بود.[۴]

---

1. Jiang Zemin
2. Li Peng
3. Zhu Rongji
4. People's Daily, January 6, 2007

نسل چهارم رهبران حزب را، مدیران تکنوکراتی نظیر خوجین تائو[1] و ون جیابائو[2] شامل می‌شود که در حال حاضر قدرت را در دست دارند. این نسل به نسل جمهوری خواهان[3] هم معروف است. بیشتر رهبران این نسل متولدین سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۹ هستند که در جریان شانزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست توانستند قدرت را به طور کامل در دست بگیرند و پیش‌بینی می‌شود تا کنگره هجدهم یعنی تا سال ۲۰۱۲ نیز قدرت را در دست داشته باشند. پس از آن، زمینه برای واگذاری تدریجی قدرت به رهبران نسل پنجم مهیا خواهد شد. بیشتر آنها دانش آموختگان رشته مهندسی هستند که دوران فطرت انقلاب فرهنگی را نیز تجربه کرده‌اند و به‌رغم اندیشه‌های نوین در عرصه سیاست داخلی و خارجی، پایبندی به برخی اصول و معیارهای سلف آنها در نگرش کلان رهبران طراز اول به چشم می‌خورد.[4]

به عقیده بسیاری از صاحبنظران، شی جین پینگ[5]، لی کی چیانگ[6]، ژو چیانگ[7]، ژائو لی جی[8]، لی یوان چائو و هان ژنگ[9] به عنوان رهبران بالقوه نسل پنجم حزب کمونیست معرفی می‌شوند. در حال حاضر رهبران نسل پنجم هنوز به طور کامل دررده‌های بالای حزبی و سلسله مراتب اصلی قدرت حزب و دولت وارد

1. Hu Jintao
2. Wen Jiabao
3. republican generation
4. Xinhua, Dec. 13, 2004 & Henan Daily, Nov. 30, 2004 & Henan Daily, April 22, 2004
5. Xi Jinping
6. Li Keqiang
7. Zhou Qiang
8. Zhao Leji
9. Han Zheng

نشده‌اند. رهبران نسل پنجم برخلاف سلف خود، بیشتر فارغ‌التحصیلان رشته‌های مدیریت، اقتصاد و امور مالی، از دانشگاههای معتبر و مهم اروپایی و آمریکایی هستند. نکته بسیار مهم درباره رهبران نسل پنجم این است که هسته مرکزی و شکل‌گیری این نسل، لیگ جوانان کمونیست[1] است که در واقع رئیس جمهور فعلی چین دراواسط دهه هشتاد رهبری آن را برعهده داشت. یعنی دقیقاً زمانی که نخبگان امروز نسل پنجم در لیگ، حضوری فعال داشتند. به همین دلیل است که عنوان می‌شود برای درک بهتر رهبری نسل آتی چین و اصول و اهداف حرکت نسل پنجم، باید به مطالعه نزدیکان رئیس جمهور پرداخت. نسلی که بسیاری از مقامات ارشد آن در حال حاضر بین دهه‌های سنی سی تا پنجاه سال عمر دارند.

شایان ذکر است که لیگ، درحال حاضر نیز تحت نظارت خوجین تائو فعالیت می‌کند. تقریباً تمام رهبران بالقوه رهبری آتی چین، مدتی سمت دبیری لیگ جوانان کمونیست چین یا حداقل دبیری لیگ دریکی از استانهای مهم را برعهده داشته‌اند. این نسل بیشتر دردوران پس از رفورم سال ۱۹۷۸ وارد فعالیتهای اجتماعی شدند.[2]

طی دهه گذشته، چین شرایط دوگانه‌ای را پشت سرنهاده است. دربعد داخلی، تأکید بر توسعه اقتصادی مستمر با شاخص بالای رشد، تبعاتی را به دنبال داشته است. کنترل شکاف طبقاتی رو به تزاید، کنترل تورم، اشتغال‌زایی برای قشر گسترده تحصیل کرده و... لزوم ایجاد جامعه‌ای هماهنگ را بدیهی می‌نماید و این امر درحال حاضر جزو سیاستهای اصولی دولت چین محسوب می‌شود. در بعد بین‌المللی، نیاز روزافزون این کشور به منابع انرژی برای تحقق روند صعودی رشد اقتصادی و اقبال مقامات پکن بر سیاست نگاه به بیرون، جایگاه چین را در معادلات

1. Communist Youth League (CYL)
2. China News Agency, Jan. 10, 2005

بین‌المللی دچار تحول کرده که بالطبع هزینه‌هایی را نیز برای این کشور به همراه داشته است. تناقض و مغایرت واقعیات زندگی چینی، با بیش از هفتاد درصد جمعیت روستایی که بخش زیادی از آنها زیر خط فقر زندگی می‌کنند نیز با نگرش و دیدگاههای صرف سرمایه‌داری برخی از رهبران چین تضاد دارد که در وادی عمل، مسائل عدیده‌ای را ایجاد کرده است. در واقع، بازخوانی تاریخ چین ثابت می‌کند که علت موفقیت مائو، رهبر نسل اول، تعریف چارچوب حرکت برمبنای خواست اکثریت هفتاد درصدی فوق بوده است که با گرایشات سرمایه‌داری رو به تزاید رهبران کنونی تضاد دارد. به اعتقاد بسیاری از صاحبنظران، وضعیت موجود، بازنگری دربرخی از سیاستهای دولت چین را ضروری می‌کند که معمولاً این مهم در دوره انتقال قدرت از نسلی به نسل دیگر محتمل‌تر می‌نماید.

کنگره هفدهم[1] درپائیز سال ۲۰۰۸ را می‌توان به عنوان آغاز یک دوره انتقالی دیگر و پایان کامل گروه شانگهای به رهبری "جیانگ زمین" درساختار حزب و دولت ـ حتی درسطوح میانی ـ تعبیر کرد.

به نظر می‌رسد با توجه به نوع تعامل و ارتباط دبیرکل حاضر حزب با نخبگان نسل جوان، حضور پررنگ‌تر نسل پنجم درساختار قدرت این کشور نمی‌تواند به معنای تغییرات اساسی در سیاستهای امروزی تعبیر شود. هر چند میزان پایبندی به برخی اصول و معیارهای حزبی که نخبگان نسل چهارم نیز تاحدودی به آن مقید بودند، در رهبران طراز اول نسل جدید کمتر به چشم خواهد خورد. همچنین بررسی سوابق کاری نخبگان نسل پنجم، افزایش گرایشات ناسیونالیستی در این کشور در سالهای آتی مورد تأیید قرار می‌دهد.

---

۱. برگزاری اجلاسیه‌های سالانه کنگره ملی حزب کمونیست مهمترین تحول سیاسی دربعد داخلی چین به شمار می‌رود. اصولاً تغییر و تحولات درساختار قدرت، درجریان شروع بکار هر دوره جدید کنگره رقم می‌خورد. کنگره ملی حزب کمونیست از سال ۱۹۷۷ اجلاسیه‌های خود را به طور منظم هر"پنج سال یکبار و نشست‌های سالانه را در خلال آن پنج سال" برگزار کرده است.

بررسی تحولات اجلاسیه‌های کنگره ملی حزب نشان می‌دهد، طی سالهای اخیر دموکراسی درون حزبی درحزب کمونیست چین به میزان زیادی تقویت و در عین حفظ سلسله مراتب حزبی و قدرت، مجال اظهار نظر به رده‌های پائین و جوانتر حزب داده شده است. به نظر می‌رسد یکی از علل مهم این تحول، سطح دانش و معلومات نسل جوان و آشنایی آنان با قواعد نوین سیاست و ارائه تئوریها و ایده‌های جدید است که طی سالهای اخیر، این ویژگی درمقابل نگرش سنتی و محافظه‌کارانه رهبران نسلهای قبل، درصحنه داخلی و خارجی همواره سیاستی دوبعدی را به نمایش گذاشته است. تغییر جایگاه بیرونی چین به عنوان یک قدرت بین‌المللی نوپا و نیازهای روزافزون داخلی، حضور رهبرانی آشنا با قواعد نوین سیاسی درسطح بین‌الملل را ضروری کرده است. این موضوعی است که از نگاه رهبران حزب پوشیده نیست. تأکید نخبگان و اندیشمندان چینی (حزبی و غیرحزبی) برلزوم واگذاری قدرت به نسل پنجم در همین زمینه قابل تفسیر است.[۱]

بر اساس تصمیم کمیته مرکزی کنگره هفدهم، نه نفر عضو جدید کمیته دائمی دفتر سیاسی به عنوان کادر جدید رهبری این کشور بدین‌گونه تعیین شدند؛

خوجین تائو[۲]، وو بانگو[۳]، ون جیابائو[۴]، جیا چینگ لین[۵]، لی چانگ چون[۶]، شی جین پینگ[۷]، لی کی چیانگ[۸]، خو گو چیانگ[۹] و ژو یونگ کانگ[۱۰].

1. www.wyzxsx.com
2. Hu Jintao
3. Wu Bangguo
4. Wen Jiabao
5. Jia Qinglin
6. Li Changchun
7. Xi Jinping
8. Li Keqiang
9. He Guoqiang
10. Zhou Yongkang

همچنین سایر اعضای دفترسیاسی با عضو علی البدل عبارتند از:
وانگ گانگ[۱]، وانگ لو چوان[۲]، وانگ ژائو گو[۳]، وانگ چی شان[۴]، خویی لیانگ یو[۵]، لیو چی[۶]، لیو یون شان[۷]، خانم لیو یان دونگ[۸]، لی یوان چائو[۹]، وانگ یانگ[۱۰]، ژانگ گائو لی[۱۱]، ژانگ دی جیانگ[۱۲]، یو زنگ شنگ[۱۳]، شو کای خو[۱۴]، گو بوشیونگ[۱۵]، بوشیلای[۱۶].

در ترکیب فوق، ورود چهره‌های جدید جوانتر از نسل پنجم به ترکیب رهبری حزب و قابلیتها و توانایی‌ها و گرایشهای آنها از اهمیت زیادی برخوردار است. بدیهی است که نقد و موشکافی این افراد می‌تواند درشناخت برنامه‌های "چین فردا" بسیار حائز اهمیت تلقی گردد.[۱۷]

---

1. Wang Gang
2. Wang Lequan
3. Wang Zhaoguo
4. Wang Qishan
5. Hui Liangyu (Hui)
6. Liu Qi
7. Liu Yunshan
8. Liu Yandong
9. Li Yuanchao
10. Wang Yang
11. Zhang Gaoli
12. Zhang Dejiang
13. Yu Zhengsheng
14. Xu Caihou
15. Guo Boxiong
16. Bo Xilai
17. New York Times, December 10, 2005

ترکیب هیئت رهبری جدید نشان می‌دهد که اولویت کاری آقای خوجین تائو تغییر تدریجی در سیاستهای کلانی تعریف شده و انتقال سریع قدرت به نسل بعد در دستورکار نیست. این سیاست درتعیین کادر رهبری حزب در استانها نیز مشهود است. به طوری که بالانس معقولی میان حامیان خو در لیگ کمونیستهای جوان و گروه سنتی صورت گرفته است. در واقع، یکی از ویژگیهای کنگره هفدهم، تقسیم منصفانه و معقول قدرت سیاسی و اقتصادی میان دو نسل قدیم و جدید و ویژگی رهبری درتحقق پل ارتباطی میان دو طرف است. به عبارت دیگر، ایجاد هارمونی و هماهنگی درسطوح مختلف حزب از دیگر شاخصه‌های رهبری کنونی چین به شمار می‌آید.[1]

بنابراین، نقش آقای خوجین تائو به عنوان دبیرکل حزب و رئیس جمهور این کشور بسیار درخور توجه است. دقیقاً زمانی که وی به صورت کامل برکلیه مراکز قدرت شامل حزب، دولت و ارتش خلق تسلط یافته است، چرا موضوعات و مباحثی طرح می‌کند که با اقتدارگرایی کامل وی درتقابل است؟ طرح مباحثی نظیر ایجاد شفافیت دربخش اجرایی، حاکمیت قانون، دموکراسی درون حزبی و ازهمه اینها مهم‌تر اجرای تئوری علمی توسعه، با معیارهای سنتی و به تبع آن اقتدارگرایی در تضاد است[2]. این شیوه عمل می‌تواند جهت حرکت و میزان تأثیرگذاری رهبر را درسالهای آتی به طور جدی تحت تأثیر قرار می‌دهد.

برخی تحلیلگران این نگرش را از ویژگیهای "تئوری سوسیالیسم چینی" تعبیر می‌کنند که می‌تواند درآینده، معادلات نظام بین‌الملل را متأثر و چین را قادر می‌کند که به عنوان یک قدرت مهم بین‌المللی، به ایفای نقش بپردازد.

---

1. Xinhua, February 27, 2008
2. Xinhua, October 21, 2008

همانطور که گفته شد، یکی دیگر از قابلیتها و توانایی‌های آقای "خوجین تـائو" رئیس جمهور کنونی، ایجاد پل ارتباطی میان نسل گذشته و نـسل حاضـر و انتقـال تدریجی تجارب و مسئولیتها به نسل بعد و مقابله با شتاب‌زدگی در رهبـران جـوان است. در واقع این، خصائص و ویژگیهاست که از وی رهبری مقتدر و منحـصر بفـرد در ساختار قدرت چین ساخته است.

ترکیب کادر رهبری نیز بیان کننـده ایـن واقعیـت اسـت کـه همچنـان قـدرت تصمیم‌گیری دردست نیروهای اجرایی حـزب متمرکـز اسـت کـه مخـالف دکتـرین جدایی حزب از دولت هستند. این تئوری اولین بار در زمان دنگ و به عنوان یکی از وجوه دکترین وی در دهه ۸۰ میلادی بیان شد. ولی بعد از واقعـه میـدان "تـین ان من" درسال ۱۹۸۹، روسای جمهور بعدی این کشور یعنی آقای "جیانـگ زمـین" و آقای "خو جین تائو" در جهت عکس این دکترین حرکت کـرد و حتـی بـا تقویـت حزب در استانها، باعث تثبیت ساختارهای آن شدند.[۱] اگرچـه ایـن اقـدام و تقویـت حزب و سـاختارهای آن، باعـث تحکـیم اوضـاع داخلـی و ایجـاد ثبـات سیاسـی ــ اجتماعی در جامعه چین شد، مسائل عدیده‌ای نیز به دنبال داشت که کاهش نقـش روشنفکران و اندیشمندان جامعه در اداره امور کشور و نبود آزادیهای اساسـی و... از آن جمله است.[۲]

ب) ساختار اقتصادی

اقتصاد چین با کنار گذاشتن روش‌های سـنتی و متمرکـز مـدیریت اقتـصادی و اتخاذ سیاست درهای باز و اصلاحات اقتصادی که از سال ۱۹۷۸ تاکنون ادامـه دارد، از شتاب و رشد زیادی برخـوردار شده است. توسعه تجارت خارجی و بهبـود موازنـه

1. Bloomberg, October 21, 2008 & Forbes, October 21, 2008
2. AFP, October 27, 2008

ارزی، نرخ بالای جذب سرمایه خارجی، اصلاحات عملگرایانه و ایجاد زیرساختهای اقتصادی مناسب از جمله دلائل اصلی رشد ۸ تا ۹/۵٪ تولید ناخالص داخلی این کشور در فاصله سالهای ۲۰۰۸ - ۱۹۶۸ است.

متوسط رشد اقتصادی چین طی ۳۰ سال گذشته ۹/۴ درصد بوده است . تولید ناخالص داخلی (GDP) چین در سال ۲۰۰۶ با ۷/ ۱۰ ٪ رشد نسبت به ارقام سال ۲۰۰۵ به رقم تقریبی ۲ تریلیون و ۵۰۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۷ با ۱۱/۴ درصد افزایش نسبت به سال ۲۰۰۶، به ۳ تریلیون و ۴۳۰ میلیارد دلار رسید. برخی آمار اعلام می‌دارد که در سال ۲۰۱۰ رقم تولید ناخالص داخلی چین به دو برابر سال ۲۰۰۰ افزایش یافت و در سال ۲۰۲۵ به ۴ تریلیون دلار خواهد رسید (تولید ناخالص داخلی چین در سال ۱۹۷۸ یعنی سال آغاز اصلاحات اقتصادی حدود ۱۴۸ میلیارد دلار بود.) براساس پیش‌بینی بانک جهانی، چین در سال ۲۰۱۰ به بزرگترین کشور صادر کننده در جهان تبدیل خواهد شد. همچنین طبق پیش‌بینی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) متوسط نرخ رشد اقتصادی چین طی سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۰۰ سالانه ۷ درصد خواهد بود و الحاق این کشور به سازمان تجارت جهانی نیز می‌تواند در بلند مدت زمینه افزایش بیشتر توان اقتصادی چین را در نظام اقتصادی بین‌المللی فراهم کند.

چین در حال حاضر بیش از ۴٪ اقتصاد جهان را در اختیار دارد. درآمد سرانه جمعیت شهرنشین در سال ۲۰۰۶ با ۴ / ۱۰ ٪ رشد نسبت به سال ۲۰۰۵ معادل ۱۴۴۰ دلار و برای جمعیت روستایی برابر ۴۳۵ دلار (۴ / ۷ ٪ رشد) بوده است. متوسط حقوق کارمندان دوایر دولتی در سال ۲۰۰۶ حدود ۶۳۰ و در شرکتهای دولتی ۵۹۰ دلار گزارش شده است . ۱۰ ٪ از مردم که ثروتمند به شمار می‌روند به تنهائی ۴۵ ٪ کل ثروت کشور را در اختیار دارند. این رقم برای ۱۰ ٪ مردم زیر خط فقر حدود ۴ / ۱ ٪ ثروت کل کشور است.[1]

۱. کلیه آمار و ارقام اعلامی براساس اطلاعات دریافتی از اداره گمرک چین است.

در عین حال، بحران‌ها و چالشهای متعدد اقتصادی فرآروی چین قرار دارد که از آن جمله می‌توان به ناهمگونی مقوله توسعه اقتصادی در بخش‌های توسعه یافته شرق و جنوب چین با مناطق کمتر توسعه یافته در مرکز و غرب این کشور، کاهش رشد درآمد کشاورزان، افزایش بیکاری، فقر و فاصله طبقاتی، نقص سیستم حقوقی، کاستی در عملکرد سیستم بازار، تعداد زیاد کارگران اخراجی و تسریع در فرآیند اصلاحات در شرکتهای دولتی و مبارزه با تبعات آن از جمله مشکل بیکاری، لزوم پرکردن خلاء علمی و تکنولوژیکی موجود میان چین و کشورهای صنعتی توسعه یافته و بعبارتی گذر از مرحله اقتصاد صنعتی به اقتصاد دانش محور، حل و فصل مشکلات مربوط به ورود چین به سازمان تجارت جهانی و انطباق چین با اقتصاد جهانی و... اشاره کرد.[۱] علاوه بر اینها چین مشکل بزرگ دیگری نیز دارد و آن معضلات اقتصاد سنتی است. این مشکلات شبیه مسائل کشورهائی است که در حال گذر از اقتصاد برنامه‌ریزی شده و متمرکز به اقتصاد بازار هستند. در این رابطه می‌توان به معضلات شرکتها و بانکهای دولتی، مؤسسات مالی و ساختار حقوقی آنها اشاره کرد.

- عضویت چین در سازمان جهانی تجارت

پس از ۱۵ سال تلاش و رایزنی‌های بی‌وقفه، سرانجام چین در نوامبر سال ۲۰۰۱ به طور کامل به عضویت سازمان جهانی تجارت درآمد. از عمده‌ترین پیامدهای مثبت این الحاق می‌توان به دسترسی آسان‌تر به بازارهای جهانی (به ویژه آمریکا و اروپا)، جذب بیشتر سرمایه‌های خارجی، افزایش سهم مشارکت این کشور

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
الف) دری، ف.، چین در آستانه تغییرات، ترجمان سیاسی، شماره ۳۰، سال ۱۳۸۰، صفحه ۳۱-۲۹
ب) حمیدرضا ارشدی، اقتصاد در چین و شرق آسیا در دوران جهانی شدن، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۳، سال ۱۳۸۰، صفحه ۹۲۷-۹۳۹

در بازارهای مختلف جهانی و... اشاره کرد. همچنین از عمده‌ترین تبعات منفی عضویت چین در WTO را می‌توان افزایش نرخ بیکاری، آسیب‌پذیری صنایع کوچک و از بین رفتن کشاورزی این کشور دانست. عضویت چین در سازمان تجارت جهانی درحالی صورت گرفت که آن کشور در چند دهه پس از جنگ جهانی دوم، یکی از منتقدین بزرگ این نوع نگرش بود و اکنون به یکی از اعضاء مهم و تأثیرگذار آن تبدیل شده است.[۱]

- تجارت خارجی چین

حجم مبادلات تجاری جمهوری خلق چین با کشورهای مختلف جهان از ابتدای تأسیس تا سال ۱۹۷۸ یعنی درآغاز برنامه اصلاحات اقتصادی حدود ۲۰/۶ میلیارد دلار بود. اما در نتیجه اصلاحات اقتصادی و اتخاذ سیاست درهای باز، این رقم در پایان سال ۲۰۰۴ به ۱۱۶۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۵ به ۱۴۲۰ میلیارد دلار با مازاد تجاری ۱۰۲ میلیارد دلار بالغ شد. مازاد تجاری چین درسال ۲۰۰۷ میلادی از مرز ۲۶۲/۲ میلیارد دلار گذشت که نسبت به سال ۲۰۰۶، ۴۷/۷ درصد افزایش نشان می‌دهد. آمارهایی که اداره کل گمرک چین منتشر کرده حاکی از آن است که حجم تجارت دوجانبه بین چین و اتحادیه اروپا، آمریکا و ژاپن در سال ۲۰۰۷ رشد دو رقمی داشته است. اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۷ بزرگترین شریک تجاری چین بوده است. حجم تجارت دو طرف به بیش از ۳۵۰ میلیارد دلار رسید که در مقایسه با سال ۲۰۰۶ حدود ۲۷ درصد افزایش داشته است. آمریکا و ژاپن به ترتیب دومین و سومین شریک تجاری بزرگ چین بودند.[۲]

---

۱. علی اکبر پور، چین در آستانه ورود به سازمان تجارت جهانی، ترجمان سیاسی، شماره ۹، سال ۱۳۸۰، صفحات ۲۲-۲۴

2. New York Times, December 10, 200۷

در سال ۲۰۰۶ میلادی حجم تجارت خارجی چین به رقم ۱۷۶۰/۶۹ میلیارد دلار بالغ شد. حجم تجارت خارجی چین در سال ۲۰۰۷ به دو تریلیون و ۱۷۰ میلیارد دلار رسید. این آمار در مقایسه با سال ۲۰۰۶ حدود ۲۰ درصد افزایش نشان می‌دهد. ذخایر ارزی چین تا پایان سال ۲۰۰۷ با افزایش ۴۳/۳۲ درصدی نسبت به سال ۲۰۰۶ به رقم ۱/۵۳۰تریلیون دلار رسید که رتبه اول در جهان به شمار می‌رود. میزان بدهی‌های ارزی خارجی چین نیز در پایان سال ۲۰۰۵ میلادی با ۱۳/۵۶ درصد افزایش نسبت به سال ۲۰۰۴ به رقم ۲۸۱ میلیارد و ۴۰ میلیون دلار رسید که از این میان ۱۲۴/۹ میلیارد دلار آن بدهی‌های میان مدت و بلندمدت و ۱۴ / ۱۵۶ میلیارد دلار آن بدهی‌های کوتاه‌مدت بوده است. رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۰۷ به بیش از ۱۱/۵ درصد رسید که این رقم در دهه قبل آن بی‌سابقه بوده است. رشد اقتصادی این کشور در سال ۲۰۰۸، ۱۰/۲ درصد بوده است.

– سرمایه‌گذاری خارجی در چین و سرمایه‌گذاری چین در سایر مناطق

در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی، چین همچنان یکی از جذابترین کشور برای سرمایه‌گذاری به شمار می‌رود. این کشور با توجه به سیاستهای دولت مرکزی درباره بهبود محیط سرمایه‌گذاری، در نظرگرفتن امتیازات برای سرمایه‌گذاران، اجرای طرحهای بزرگ اقتصادی و تجاری، کاهش تعرفه ها، سهولت در روند سرمایه‌گذاری، ایجاد مقررات و قوانین جدید و محیط مناسب برای سرمایه‌گذاران خارجی توانسته است هر سال سرمایه گذاران بیشتری را به خود جلب کند. به طوری که میزان جذب سرمایه‌های مستقیم خارجی (FDI) تا پایان سال ۲۰۰۰ به ۳۹۱ میلیارد دلار رسید. این رقم برای سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ معادل ۲۷۴ میلیارد دلار شد. در سال ۲۰۰۵، چین موفق شد ۶۰/۳ میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی در قالب تشکیل ۴۴۰۰۱ شرکت جذب کند که به میزان نیم

درصد کمتر از سال ۲۰۰۴ بود. بزرگترین سرمایه گذار خارجی در چین در سال ۲۰۰۵ اتحادیه اروپا بود و اتباع چینی مقیم هنگ کنگ و تایوان رقمی در حدود ۹ / ۶ میلیارد دلار از ارقام سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۲۰۰۵ را به خود اختصاص دادند. در پایان سال ۲۰۰۶، این کشور بیش از ۷۴ میلیارد دلار سرمایه خارجی مستقیم را جذب کرد. همچنین بنا به گزارش وزارت بازرگانی چین میزان واقعی سرمایه‌گذاری خارجی جذب شده در سال ۲۰۰۶ میلادی در این کشور رقمی در حدود ۴۷ / ۶۹ میلیارد دلار و در قالب ۴۱۴۸۵ پروژه بوده است.

میزان سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در ۱۷۲ کشور خارجی نیز تا پایان سال ۲۰۰۷ میلادی به بیش از ۹۰میلیارد و ۶۳۰ میلیون دلار رسید.[۱]

– مناطق ویژه اقتصادی

همزمان با اعلام سیاست اصلاحات و درهای باز در سال ۱۹۷۹ و به منظور سرعت بخشیدن به برنامه‌های نوسازی کشور و استفاده از تکنولوژی، سرمایه و دانش فنی و مدیریت خارجی، این کشور ۴ منطقه ساحلی را به عنوان مناطق ویژه اقتصادی اعلام کرد که این مناطق بعداً به ۵ منطقه افزایش یافتند که عبارتند از: شن جن، جوخای، شانتو، شیامن و جزیره خاینان.

در این مناطق، شرکتهای خارجی می‌توانند خارج از مقررات داخلی چین بر اساس نظام سرمایه داری و مقررات ویژه این مناطق سرمایه‌گذاری کنند و از معافیت‌های خاص مالیاتی بهره‌مند شوند. به علاوه این کشور دارای ۵۴ منطقه توسعه اقتصادی و فن‌آوری است که در سه سطح شهرستان، استان و کشور فعالیت دارند و هر یک از این سه سطح تحت قوانین و مقرارت متفاوتی هستند.

---

۱. براساس آماری که وزارت امور اقتصادی و دارائی کشورمان ارائه میزان سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در ایران بسیار اندک و تا بهمن ماه ۱۳۸۵ حدود ۵۸ / ۹ میلیون دلار بوده است.

– بنادر آزاد تجاری

غیر از مناطق ویژه اقتصادی، ۱۴ بندر نیز تاکنون به عنوان بنادر آزاد تجاری اعلام شده‌اند. در این شهرهای بندری نیز تأسیسات ویـژه‌ای از جملـه ایجـاد زمینـه‌هـای مناسب برای اتباع خارجی، تخفیف‌های مالیاتی، تسهیلات برای صـادرات و واردات و نیز تردد اتباع خارجی اتخاذ و به مورد اجرا گذارده می‌شود. بـه سـبب رشـد سـریع اقتصادی، نیاز چین به انرژی روز به روز افزایش می‌یابد. طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۵ میلادی مصرف انرژی در چین هر ساله به طور میانگین ۵/۱۶ درصد افـزایش یافتـه است. طبق آماری که سازمان تجارت جهـانی (WTO) منتـشر کـرده سـهم واردات سوخت چین از ۹/۲ درصد کل واردات در سال ۲۰۰۰ به ۱۱/۲ درصد در سال ۲۰۰۶ افزایش یافته است. چین ۳۷/۴ درصد از میزان کل تولید زغـال سـنگ در جهـان را تولید می‌کند و در تولید نفت خام مقام پنجم را در جهان دارد. میزان تولید کل انرژی چین ۲/۳۸ میلیارد تن زغال سنگ (۲۰۰۶)، ۱۸۶ میلیون تن نفت (۲۰۰۷) و ۵۸/۵۵ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی (۲۰۰۷) می‌باشد.

ج) ویژگیهای فرهنگی

طی سالهای اخیر، نفوذ گسترده شیوه زندگی و فرهنگ غربـی، شـکاف عمیقـی میان نسل گذشته و نسل کنونی (صاحبان انقلاب و وارثـان آن) ایجـاد شـده اسـت. حذف انگاره‌های رایج جامعه و جایگزینی آن با الگوهای غربـی باعـث شـده هویـت ملی، به عنوان عامل اتکاء و وحدت بخش تمامی گروهها، قومیتها و اقلیتها جامعه به چالش کشیده شود.

شاید یکی از عوامل مؤثر در ترغیب نسل جدید بـه فرهنـگ و الگوهـای غربـی، سیاست‌های غلط و افراط‌گرایی‌های مائو زدونگ و همپیمانان وی در جریان انقـلاب فرهنگی چین بود که باعث ایجاد نـوعی دلزدگـی نـسبت بـه داشـته‌هـا و منویـات

فرهنگی سرزمین مادری و انحراف از مسیر صحیح انقلاب شد. رویکرد فوق، با شروع سیاست درهای باز دنگ شیائوپنگ در سال ۱۹۷۸ زمینه لازم را برای گسترش و نفوذ فرهنگ و شیوه زندگی غربی در چین مهیا کرد.

بدیهی است که انقلاب فرهنگی تأثیر عمیقی بر تقریبا تمام مردم چین داشته است. حتی می‌توان اذعان کرد که انقلاب فرهنگی چین روی تعداد زیادی از مردم دنیا تأثیر گذاشته است. در واقع، انقلاب فرهنگی بیش از آن که مفهومی فرهنگی داشته باشد، یک اقدام سیاسی از سوی مائو زدونگ بود تا با تغییر وضعیت موجود، موقعیت خویش را در حزب و صحنه سیاسی چین بازتعریف و مجدداً روح انقلاب چین را احیا کند. هدف اصلی مائو تصفیه کامل حزب کمونیست از مخالفین دکترین وی بود. طبق دکترین وی، جامعه ایده آل چینی جامعه بی طبقه‌ای بود که از کارگران و دهقانان و افراد تحصیل کرده تشکیل می‌شد که باهم کار می‌کردند و هیچ کس بر دیگری برتری نداشت. تراژدی انقلاب فرهنگی در اکتبر سال ۱۹۶۶ شروع و در اکتبر سال ۱۹۷۶ پس از ده سال به پایان رسید.[1]

به همین دلیل است که امروز رهبران حزب و دولت در چین با تأکید براخلاقیات کنفوسیوسی تلاش می‌کنند ضمن احیای هویت ازدست رفته و ایجاد انسجام داخلی، اخلاقیات کنفوسیوسی را به عنوان هویت فرهنگی یک قدرت نوظهور بین‌المللی ـ به عنوان یکی از مؤلفه‌های یک قدرت بین‌المللی ـ طرح کنند.

– وضعیت رسانه‌ها درچین

براساس آمار سال ۲۰۰۷ بیش از ۲۳۰۰ روزنامه با شمارگان ۲۱ میلیارد نسخه در سال، ۸۰۰۰ مجله، ۷۳۰ ایستگاه رادیویی، حدود ۸۰ میلیون مشترک تلویزیونهای کابلی، ۱۲۸۳ ایستگاه تلویزیونی ماهواره‌ای در سطوح کشوری، استانی

1. Xinhua, February 27, 2008

و محلی، ۳۰۰۰ شبکه کابلی با پوشش بیش از چهارصد میلیون نفر و بیش از ۱۲۴ میلیون خط اینترنتی با بیش از ۲۲۱ میلیون کاربر اینترنتی مجموعه غول‌آسای مطبوعات و رسانه‌های گروهی چین را تشکیل می‌دهند که حداقل در اوضاع فعلی و تاکنون به طور کامل در اختیار و کنترل دولت بوده است و بخش خصوصی یا سرمایه‌گذاران خارجی حق سیاستگذاری و دخالت در امور اجرایی آن را ندارند.

در چین چیزی به نام قانون مطبوعاتی مدرن و رسمی وجود ندارد. با الحاق این کشور به سازمان تجارت جهانی و ضرورت رعایت قوانین و مقررات بین‌المللی که موجب شده است بخش خصوصی و سرمایه‌گذاران و شرکتهای خارجی برای ورود به صنعت مطبوعات و رسانه‌های گروهی چین تلاش کنند، دولتمردان این کشور نیز برای رویارویی با چالش‌های پیش روی، برنامه بلند مدتی را با هدف ادغام کلیه شرکتها و موسسات مطبوعاتی و رسانه‌ای (غیر از فیلم و سینما) در سه بنگاه بزرگ رسانه‌ای در دستورکار قرار دادند که حداقل سرمایه هر یک از آنها در سال ۲۰۰۹ بیش از ۱۰ میلیارد یوان (۱/۲ میلیارد دلار) بوده است. این طرح، کلیه مؤسسات رسانه‌ای اعم از شبکه‌های تلویزیونی، رادیویی، اینترنتی، روزنامه‌ها و مطبوعات و چاپخانه‌ها و به طور کلی تمام بخش‌های رسانه‌ای دولتی را شامل شده است.

رسانه‌های مکتوب درچین درحال حاضر باشمارگان (تیراژ) سالانه ۲۶ میلیاردی همچنان با اتکا به پشتوانه دولت مرکزی، قدرت هدایت و جهت دهی افکار عمومی این کشور را برعهده دارند.

د) قدرت نظامی[1]

هسته مرکزی ارتش آزادیبخش خلق حزب کمونیست چین، نخستین بار در اول آگوست سال ۱۹۲۷ تشکیل شد. براساس آمار و ارقام موجود، در زمان

1. The Chinese People's Liberation Army (PLA)

شکل‌گیری ارتش سرخ و در فاصله سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷، تعداد اعضای حزب کمونیست چین بالغ بر ده هزار نفر بود. در آن زمان سراسر سرزمین چین در هرج و مرج و ناآرامی‌های فزاینده قرار داشت. عواملی چون درگیریهای داخلی، کشمکش قدرت میان نیروهای ناسیونالیستی و هواداران حزب کمونیست، حضور گسترده نیروهای خارجی درکشور و درنهایت تهاجم ژاپن به سرزمین چین وضعیت ویژه‌ای را ایجاد کرده بود. این شرایط پس از جنگ جهانی دوم، با پیروزی و تسلط کامل حزب کمونیست و ارتش سرخ برتمام سرزمین اصلی، تغییر کرد. به دنبال آن، فرار ناسیونالیستها به جزیره تایوان و خروج ژاپن از سرزمین اصلی باعث تثبیت نسبی اوضاع داخلی شد.

پس از اعلام موجودیت جمهوری خلق چین در اول اکتبر سال ۱۹۴۹، ارتش آزادیبخش خلق به عنوان بازوی اجرایی حزب کمونیست، از موقعیت ویژه‌ای درساختار قدرت آن کشور برخوردار شد.[۱] طی آن سالها، به علت مشکلات داخلی و بحران اقتصادی، ارتش تجهیزات مدرن و پیشرفته نداشت و قدرت آن، صرفاً در چارچوب معادلات داخلی مورد لحاظ قرار می‌گرفت. در واقع، پیشرفته‌ترین تجهیزات ارتش، متعلق به نیروهای خارجی به ویژه ژاپنی‌ها بود که در پایان اشغال، درمناطق شمال و شمال غربی ازخود بجای گذاشته بودند.[۲] درآن سالها، مواضع خصمانه نیروهای انقلابی نسبت به کشورهای غربی و شباهتهای ایدئولوژیک با

---

۱. درسالهای اولیه تشکیل جمهوری خلق چین، نیروهای شبه نظامی درکنار نیروهای ارتش آزادیبخش به عنوان نیروهای انقلابی، درتصمیم‌گیریهای سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کردند که در اواسط دهه پنجاه و پس از فروکش کردن شور اولیه انقلاب و تعدیل اوضاع بحران داخلی، این این نیروها درارتش ادغام و ارتش آزادیبخش به تنها نیروی نظامی چین تبدیل شد.

۲. طی سالهای اخیر، باتغییر شرایط و موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی چین و به دلیل رشد اقتصادی مداوم بالای ده درصد، این وضعیت به کلی متحول شد و امروز تجهیز و مدرن کردن ارتش به عنوان یکی از پیش شرطهای حضور پررنگتر درصحنه بین‌المللی مورد توجه دولتمردان چین قرار گرفته است.

همسایه شمالی موجب شده بود که سیاست همراهی و همگامی با اتحاد جماهیر شوروی مورد توجه دولتمردان پکن قرار گیرد.

از سال ۱۹۵۶ موضوع مدرن سازی ارتش مورد توجه مقامات چینی قرار گرفت. در همان سال فرماندهان ارشد نظامی تصمیم گرفتند که درچارچوب دکترین دفاعی این کشور، یک استراتژی فعال {دفاعی} تدوین کنند. براساس استراتژی فوق، ایالات متحده به عنوان یک دشمن بالقوه درمحور توجه قرار گرفت و موضوع حمله احتمالی آمریکا ازطریق سواحل جنوب شرقی به سرزمین چین به عنوان مهمترین تهدید حاکمیت تعریف شد. بدین ترتیب، اولویت استراتژی نظامی کشور برتدارک مقدمات جنگهای غیرمنتظره متعارف و غیرمتعارف استوار شد.

این استراتژی از اواسط دهه شصت و با چرخش منفی مناسبات پکن ـ مسکو متحول شد و سیاست نظامی پکن، تجهیز و آماده سازی نیروهای نظامی ارتش برای مقابله با حمله احتمالی آمریکا، نیروهای شوروی و حتی نیروهای انقلابی هند در دستور کار قرار گرفت.

در اواخر دهه ۷۰ و با تثبیت موقعیت نیروهای نسل دوم به رهبری دنگ شیائو پنگ، سیاست توسعه و حفظ صلح به عنوان محوری‌ترین اصل سیاست خارجی چین تعریف شد و استراتژی نظامی چین نیز به "خدمت برای تحقق اهداف توسعه‌ای جامعه" تغییر کرد. در دهه ۹۰، با تثبیت اوضاع داخلی و تجربه رشد دو رقمی در حوزه اقتصاد و به تبع آن نیاز روزافزون به منابع انرژی و بازار مصرف، سیاست نگاه به بیرون مورد توجه مقامات چینی قرار گرفت. در نتیجه حضور چین در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی به طور ملموس و فزاینده عینیت یافت. این روند باعث شد مسائل منطقه‌ای از جمله حضور آمریکا در منطقه و مناسبات واشنگتن ـ تایپه از اهمیت زیادی برای پکن برخوردار شود. به دنبال آن، در سال ۱۹۹۳

کمیسیون نظامی مرکزی[1]، استراتژی نظامی جدیدی تدوین کرد که براساس آن، کانون توجه ارتش آزادیبخش از مناطق شمالی به سواحل جنوب شرقی تغییر کرد و موضوع تایوان به عنوان اولویت اول سیاست خارجی و نظامی تعریف شد.

شاید در بعد نظامی بتوان تاریخ یازده ژانویه سال ۲۰۰۸ را نقطه عطفی در تغییر جایگاه بین‌المللی چین دانست. زمانی که ارتش آزادیبخش خلق PLA یک ماهواره از کار افتاده هواشناسی چین را منهدم کرد تا فصل جدیدی درسیاست خارجی و نظامی چین آغاز شود.

در واقع، بررسی عملکرد سیاست خارجی و استراتژی نظامی چین طی پنج سال گذشته نشان می‌دهد که چین تلاش فزاینده‌ای برای ایفای نقش مؤثرتر درمناطق مختلف دنیا به عنوان یک بازیگر نوپای بین‌المللی داشته است. نمایش مقتدرانه قدرت نرم و سخت چین در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، در واقع نشان از فاصله گرفتن سیاست خارجی این کشور از "اصول دنگ شیائو پنگ" است.

تا کنون براساس رویه اجلاسیه‌های کنگره ملی حزب کمونیست چین، افسران PLA و پلیس مسلح حدود بیست درصد از کرسیهای کمیته مرکزی را به خود

---

۱. کمیسیون نظامی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین یا کمیسیون نظامی مرکزی جمهوری خلق چین مرکب از؛ یک رئیس، سه معاون و هفت عضو است. مجموعه نیروهای ارتش آزادیبخش خلق به عنوان نیروی نظامی چین که زیر نظر کمیسیون نظامی مرکزی فعالیت می‌کنند شامل نیروهای زمینی، دریایی (شامل نیروهای دریایی و هوایی دریایی) و نیروهای هوایی است. علاوه بر نیروهای فوق، نیروهای لشکر دوم توپخانه (به عنوان نیروهای استراتژیک موشکی) و نیروی پلیس خلق PAP و نیروهای شبه نظامی و ذخیره نیز در فهرست نیروهای نظامی این کشور قرار دارند. کشور چین درحال حاضر دارای ۳۶۰ میلیون نفر نیروی انسانی مرد بین سنین ۱۸ تا ۴۹ سال و ۲۸۰ میلیون نفر نیروی انسانی زن در سنین فوق است. طی سالهای اخیر، ارتش در سازندگی چین و احیای چین مدرن نقش زیادی داشته و همواره به عنوان نیروهای امدادی در مقابل بلایای طبیعی بکار گرفته شده است. در واقع مقامات پکن در جهت سیاست‌های توسعه‌ای خود، کارویژه‌های جدیدی برای نیروهای نظامی و انتظامی تعریف و اجرا کرده‌اند. ارتش و نیروهای نظامی جایگاه ویژه‌ای در میان مردم چین دارند و به عنوان یکی از مشاغل مهم و با اعتبار درجامعه چینی مورد توجه هستند.

اختصاص می‌دادند. به نظر می‌رسد باتوجه به تغییر منزلت چین به عنوان یک بازیگر نوظهور بین‌المللی و تقویت موضوعات منطقه‌ای، بخش نظامی نقش پررنگ‌تری در تصمیم‌گیریهای کلان بعهده گیرند. این وضعیت در میان‌مدت موجب کاهش فاصله رهبران نظامی و سیاسی خواهد گردید که درحال حاضر نیز به صورت جدی مورد توجه رهبر حال حاضر این کشور قرار دارد.[1]

با ورود به قرن بیست ویکم و تغییر منزلت چین دربعد منطقه‌ای و بین‌المللی، تقویت توان ارتش و تجهیز آن مورد توجه پکن قرار گرفت. به طوری که بودجه نظامی این کشور از چند سال قبل تاکنون هر ساله یک افزایش دورقمی را تجربه کرده است. به طوری که بودجه نظامی در سال ۲۰۰۷ با حدود ۱۸ درصد افزایش به ۴۶ میلیارد دلار افزایش یافت. این درحالی است که در همان سال بودجه واقعی نظامی این کشور دو تا سه برابر رقم فوق (حدود ۸۰ تا ۱۲۵ میلیارد دلار) برآورد می‌شد.[2] این وضعیت می‌تواند توازن قوا و بالانس قدرت درمنطقه شرق آسیا را طی سالهای آتی با چالش جدی مواجه نماید. رقم فوق تقریبا معادل بودجه نظامی ژاپن و حدود یک دهم هزینه‌های نظامی آمریکاست.

در حال حاضر یکی از جنبه‌های تهدیدآمیز چین، عدم شفافیت در بودجه نظامی آن کشور است. به گونه‌ای که توکیو و واشنگتن درخواست کرده‌اند که چین از پنهان کاری درباره بودجه نظامی‌اش دست بردارد.[3] چین سعی می‌کند ارتش

---

1. China Brief, January 24, 200۸

2. Office of the Secretary of Defense, Annual Report to Congress, "The Military Power of the People's Republic of China", 2007, P. 25

۳. در همین زمینه پکن گامهایی در جهت اعتمادسازی برداشته است. ازجمله سفر ژنرال کائو گانگ چوان معاون کمیسیون مرکزی نظامی و وزیر دفاع ملی درتاریخ ۲۹ آگوست لغایت ۳ سپتامبر ۲۰۰۷ به ژاپن (سفر وزیر دفاع ملی چین به ژاپن از سال ۱۹۹۸ به این طرف برای اولین بار صورت گرفت) همچنین شرکت مقامات نظامی ژاپن در مانور ۲۰۰۷ نیروهای نظامی چین در مناطق شمال شرقی این کشور درخور توجه است.

خود را به یک نیروی جنگی مدرن تبدیل کند که با قدرت اقتصادی و دیپلماتیک پکن توازن داشته باشد.

ارتش چین علاوه بر تسلیحات و تجهیزات مدرن، یونیفورم‌های جدیدی را برای حدود دو و نیم میلیون پرسنل نظامی خود اعم از زن و مرد در نظر گرفته است که می‌تواند به معنی هویت بخشی به نیروهای نظامی این کشور تعبیر شود. همچنین طی سالهای اخیر ارتش چین با انجام دادن مانورهای مشترک با سایرکشورها به ویژه کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای، ضمن نمایش توان نظامی خود، آماده‌سازی نیروهای مسلح را برای ایفای یک نقش فراملی در دستورکار دارد.[1]

امروز ارتش آزادیبخش خلق درهر دو بعد اندازه و قدرت، رشد زیادی داشته است. در واقع این فرضیه که در بعد منطقه‌ای و بین‌المللی، وظیفه ایجاد هماهنگی میان جایگاه واقعی چین و توقعات از این کشور به بخش نظامی سپرده شده، در حال تقویت شدن است. درحال حاضر ارتش چین با دراختیار داشتن بیش از ۲۰ هزار شرکت و موسسه تولیدی غیرنظامی، به عنوان ثروتمندترین ارتش دنیا شناخته می‌شود.

خو جین تائو[2] معتقد است که ارتش ضامن تأمین امنیت برای توسعه اقتصادی و رشد بالای اقتصادی چین می‌باشد. برهمین اساس، توسعه علمی ارتش به عنوان

---

1. China Brief, April 18, 2007

۲. آقای جیانگ زمین از سال ۱۹۸۹ تا سال ۲۰۰۵ ریاست کمیسیون مرکزی نظامی را بر عهده داشت. از اواخر سال ۲۰۰۴ تاکنون آقای خو جین تائو ریاست کمیسیون نظامی مرکزی را عهده دار گردید. در این کمیسیون یازده نفر (رئیس، سه معاون و هفت عضو) و مقامات ارشد نظامی چین به عنوان معاونین آقای خو جین تائو تعیین شده‌اند. کمیسیون مرکزی نظامی اداره امور ارتش و نیروهای مسلح را بر عهده دارد و کنترل حزب بر ارتش از طریق این کمیسیون صورت می‌گیرد. این کمیسیون ۱۱ نفره در تمام تصمیمات مربوط به ارتش آزادیبخش خلق شامل انتصاب افسران ارشد، آرایش نظامی و هزینه‌های ارتش حرف آخر را می‌زند. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:
China Brief, January 24, 2007

اساس سیاست دفاعی و استراتژی نظامی پکن ـ درچارچوب دکترین دفاعی پیشین ـ مورد توجه دولت قرار دارد. این استراتژی بر اتحاد ملی و افزایش کیفیت ارتش استوار است. افزایش بودجه نظامی چین و تغییر نیروهای کمیسیون نظامی مرکزی توسط خو جین تائو درهمین راستا قابل تبیین است. بنابر گزارش پنتاگون، مدرن‌سازی سریع ارتش یکی از اصلی‌ترین سیاستهای دولت محسوب می‌گردد. شاید دلیل اصلی عدم تمایل غرب به رفع تحریم تسلیحاتی چین که ازسال ۱۹۷۹ و بعد از واقعه تین ان من رخ داد، همین نگرش نظامی گرایانه مقامات ارشد پکن باشد.

بر اساس گزارش سال ۲۰۰۷ پنتاگون درباره ساختار نظامی چین، یکی از علل عدم وجود شفافیت و پاسخگویی در ارتش چین این است که نیروهای نظامی در پشت نخبگان سیاسی صف‌آرایی کرده‌اند. آقای خو به طور مرتب در کلیه نشستهای ارزیابی استراتژیک که سران و فرماندهان ارتش و نظریه‌پردازان و استراتژیستهای نظامی برگزار می‌کنند، شرکت می‌کند. در این نشست‌ها بر مأموریت مهم بخش نظامی درقرن بیست و یکم و همچنین جایگاه بین‌المللی چین به عنوان یک قدرت بزرگ مسئول تأکید شده است. بدین ترتیب مأموریت جدید، کسب اطلاعات نظامی از اقصی نقاط دنیا و تقویت بخش نظامی تعریف شده است.[1] این گزارش می‌افزاید ارتش درحال آماده‌سازی و دگرگونی خود در تمام ابعاد و زمینه‌هاست تا برای جنگهای طولانی‌مدت، کوتاه‌مدت و سنگین، درمقابل دشمنان با تکنولوژی بالا آمادگی داشته باشد.[2] گزارش پنتاگون همچنین توانایی و قابلیتهای ارتش آزادیبخش خلق را در بخش ضد ماهواره تشریح می‌کند. این گزارش همچنین به سلاحهای جدید توسعه یافته در اختیار ارتش چین اشاره می‌کند که توانایی هدف قرار دادن

1. Xinhua, March 12, 2007

2. Office of the Secretary of Defense, Annual Report to Congress, "The Military Power of the People's Republic of China", 2007, P. i

سرزمین اصلی آمریکا را دارد. این سلاحها شامل زیردریایی‌های هسته‌ای مجهز به موشکهای JL-2 و موشکهای بالستیک بین قاره‌ای مدل DF - 31 هستند.[1]

این گزارش همچنین به اصول بیست و چهارگانه "دنگ شیائو پنگ" رئیس سابق CMC[2] اشاره می‌کند. این اصول هنوز به عنوان چارچوب دکترین سیاست خارجی و نظامی چین مورد توجه دولتمردان این کشور قرار دارد. این اصول ضمن تأکید بر مخفی نگاه داشتن توانایی و ظرفیتها، بر عدم رویارویی تا فرارسیدن زمان مناسب تأکید می‌کند. این زمان به تشخیص رهبر خواهد بود. این اصول از یک استراتژی بلندمدت برای ساختن چین قدرتمند برای فردا حمایت می‌کند.[3] به نظر می‌رسد "خو" درعین اینکه تقریباً تمام اصول دنگ را مورد توجه قرار داده است، در حال قالب‌گیری جدید از این اصول در چارچوب دکترین "yousuo zuowei" یا "کمی همکاری برای کسب فرصت مناسب" است.

طی هشت دهه از زمان شکل‌گیری ارتش چین، چهار نگرش و دکترین نظامی برای تدوین استراتژی دفاعی و نظامی این کشور مورد لحاظ قرار گرفته است:

- تفکر مائو زدونگ؛ شکل‌گیری دکترین دفاعی، تشکیل ارتش واحد، تثبیت اوضاع داخلی و مهار تهدیدات خارجی

- تفکر دنگ شیائو پنگ؛ ایفای نقش کمرنگ درمعادلات بین‌المللی و بهره‌گیری از توان نظامی برای تحقق اهداف توسعه‌ای و حفظ صلح

- تفکر و جهت‌گیری جیانگ زمین درباره دفاع ملی و ساختار ارتش؛ تغییر کانون سیاستهای دفاعی به مناطق جنوب و جنوب شرقی (تایوان) و تقویت مباحث منطقه‌ای

1. Financial Times, May 23, 2007 & Washington Post, May 26, 2007
2. Central Military Commission
3. Office of the Secretary of Defense, Annual Report to Congress, "The Military Power of the People's Republic of China", 2007, P. 7

- تفکر خوجین تائو؛ تقویت ارتش به عنوان ضامن امنیتی برای رشد بالای اقتصادی و توسعه همه جانبه پایدار

در اندیشه و تفکر آقای"خو"، تحقق توسعه اقتصادی پایدار به تقویت و تجهیز نیروهای نظامی منوط شده است. درواقع توسعه علمی، افزایش بودجه نظامی و مدرن سازی ارتش به عنوان محور برنامه‌های دفاعی و نظامی مورد توجه رهبر حزب و دولت قرار گرفته است. برهمین اساس و برخلاف شیوه عمل ارتش آزادیبخش خلق، طی سالهای اخیر و تحت رهبری "خو"، ارتش برخی پیشرفتهای خود را درحوزه‌های تکنولوژیک و فنی به طور علنی اعلام و حتی صنایع دفاعی چین اقدام به بازاریابی برای جنگنده‌های JIAN – 10 درکشورهای جهان سوم کرده‌اند. به طوری که درحال حاضر برخی از کشورهای بزرگ آفریقایی نظیر سودان و زیمباوه به میزان زیادی به سخت‌افزار نظامی چین وابسته شده‌اند.[1]

به عقیده رهبران نسل چهارم، این شیوه عمل، در عین اینکه منافع زیادی برای چین به همراه دارد، می‌تواند باعث تقویت بنیه مطالعاتی و گسترش تکنولوژی تولید در بخش نظامی شود. نمایش قدرت سخت‌افزار چین به عنوان عامل بازدارنده در مناسبات پکن با سایر کشورها و از جمله تایوان نیز مؤثر است. در عین اینکه به عنوان خط قرمزی برای آمریکا درباره میزان حضور در منطقه و مناسبات با تایوان تعبیر می‌شود. این استراتژی نقش چین را در معادلات بین‌المللی افزایش می‌دهد.

آقای خوجین تائو مطمئن است که هزینه‌های زیاد وی درحوزه نظامی (در زمان و انرژی و منابع) ضمن اینکه باعث افزایش قدرت وی در داخل می‌شود، به عنوان سیاست خارجی ممتاز رئیس جمهور نیز تعبیر خواهد شد. در همین زمینه، اجرای برنامه‌های تحقیقاتی گسترده برای تقویت ظرفیت دفاعی کشور نیز به صورت جدی دردستور کار قرار گرفته است. ساخت آزمایشگاههای تحقیقاتی درسراسر چین برای

1. Xinhua, April 8, 2007

پژوهش درباره علوم و فنون پیشرفته نظامی یکی از این برنامه‌ها مهم است. در حال حاضر بیش از ۳۰۰ مرکز تحقیقاتی نظامی در چین وجود دارد که حدود چهارصد هزار نفر دراین مراکز مشغول بکار می‌باشند. این تعداد پرسنل دربخش تحقیقاتی درقیاس با مجموع نیروهای مسلح چین رقم درخور توجهی می‌باشد.[۱]

هـ) اصول سیاست خارجی

از میان عوامل تأثیرگذار بر رشد و توسعه چین، بی شک سیاست خارجی منعطف پکن نقش غیرقابل انکاری برعهده داشته است. تاحدی که می توان گفت اگر تغییر در سیاست خارجی این کشور در ابتدای دوران اصلاحات و سیاست درهای باز رخ نمی داد، روند توسعه این کشور با مشکلات بنیادین مواجه می شد. در این دوران، چین اصول جدیدی را در سیاست خارجی خود به کار گرفت که به پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز مشهور شدند و عبارتند از:

- احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی
- عدم تجاوز
- عدم مداخله در امور یکدیگر
- برابری و منافع متقابل
- همزیستی مسالمت‌آمیز[۲]

با طراحی این پنج اصل به عنوان چراغ راهنمای سیاست خارجی چین از دوران اصلاحات تاکنون و پایبندی عملی به آنها، چینی‌ها توانسته‌اند محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را برای رشد و توسعه خود مناسب کنند. به بیان دیگر، سیاست خارجی

1. Xinhua, December 29, 2006 People's Daily, November 17, 2006; November 21, 2006

2. People's Republic Of China's Year Book, 1997-1998 (Beijing: PRC Year Book LTD., Jan. 1998), P. 122

این کشور نقش بسترساز توسعه را ایفا کرده است. با پیگیری این اصول و در روند تحول چین، سیاست خارجی این کشور نیز در سال های اخیر به نوعی عقلانیت و بلوغ دست یافته است. این عقلانیت را هم در زمینه تصمیم‌گیری و هم در زمینه اجرای آن می توان مشاهده کرد. اگر در گذشته کلیه امور سیاست خارجی چین را کادر بالای حزب و چند تن از مقامات ارشد در ارتش خلق تصمیم‌گیری می کردند و فقط به تهدیدات مهمی که از ناحیه تایوان و هند و شوروی سابق علیه این کشور وجود داشت، توجه می‌کردند، اکنون وضعیت دگرگون شده است و تیم‌هایی از نخبگان و سازمان های غیردولتی نیز در شکل دهی به دیپلماسی این کشور جایگاه مهمی یافته‌اند.

عملکرد سیاست خارجی چین در سال های اخیر به گونه‌ای بوده است که اکنون تصویری مسالمت جویانه و متفاوت با گذشته این کشور در ذهن سایر کشورها نقش بسته و تقریباً در همه کشورها از چین به عنوان کشوری دارای سیاست مسالمت‌آمیز، مسئولیت‌پذیر و امن یاد می‌شود. در این دوران سیاست خارجی چین، افزون بر حفظ امنیت و تداوم روابط مسالمت‌آمیز، دستور کار جدیدی را به ویژه از سال ۲۰۰۱ برای خود تعریف کرد و آن تبدیل تعداد هر چه بیشتری از کشورها، به ویژه همسایگان، به شرکای آینده چین بود.

در کنگره شانزدهم حزب در سال ۲۰۰۱، نمایندگان حزب از دولت خواستند به دنبال سیاستی باشد تا کشورهای همسایه به شرکای چین تبدیل شوند. دولت چین، به‌ویژه در دوران نسل چهارم رهبران، سیاست خارجی توسعه‌گرا و مسالمت‌جوی خود را - به‌رغم فشارها و تهدیدات سیاسی و اقتصادی که از ناحیه برخی قدرت ها علیه این کشور در زمینه‌هایی چون حقوق بشر و همکاری با کشورهای متهم به تولید تسلیحات کشتارجمعی درجریان بود - تداوم بخشید و کارنامه موفقی را در این زمینه از خود به یادگار گذاشت.

نسل جدید رهبران چین با اهمیت دادن به روابط سازنده با همسایگان، روابط خود را به گونه ای حساب شده با تمامی آنها توسعه بخشیدند. اتخاذ این سیاست باعث شده است در میان همسایگان، نسبت به چین نوعی تفاهم و اعتماد به وجود آید. این دیپلماسی موفق سبب شد چین بتواند به اهداف سیاست خارجی خود در زمینه همکاری بیشتر با کشورهای «آسه آن» دست یابد، در اجلاس سران این سازمان که مختص همکاری بین کشورهای جنوب شرقی آسیاست شرکت نماید و در پیمان آسیای جنوب شرقی حضور داشته باشد. چین با عضویت در این پیمان توانست در میان کشورهای این منطقه اعتمادسازی کند. چین برای اعتمادسازی با هند نیز توانسته است گام‌های مهمی بردارد.

رابطه چین با کشورهای شمال شرقی آسیا نیز در سال های اخیر و در پرتو سیاست خارجی مسالمت‌آمیز و مداراجویانه آن کشور، به‌طور چشمگیری بهبود یافته است. همکاری این کشور با ژاپن و کره جنوبی سبب شده است آرامش، پیشرفت و رفاه در آن منطقه گسترش یابد. درواقع رهبران چین این نکته پراهمیت را همواره مدنظر داشته اند که فقط با در پیش گرفتن سیاست رابطه نزدیک با همسایگان و در نظر گرفتن منافع جمعی کشورهای همسایه قادرند به اهداف سیاسی، اقتصادی و استراتژیک خود دست یابند.

در زمینه رابطه با آمریکا به عنوان مهم ترین بخش روابط خارجی چین، تصمیم‌گیران این کشور تلاش کرده‌اند مناسبات با ایالات متحده را - به‌رغم وجود برخی اختلافات مهم - بر بنیان اشتراکات شکل دهند و پیش ببرند. آنها همواره اعلام کرده‌اند که مایلند با این کشور در زمینه مسائل مشترک همکاری کنند. در عین اینکه با آن کشور در زمینه های دیگر، اختلاف دارند. انتخاب آقای یانگ جیه چی به عنوان وزیر خارجه چین در سال ۲۰۰۷، باتوجه به سوابق کاری و نگرش وی نسبت به ایالات متحده، در همین زمینه بررسی می‌شود.

در رابطه با اروپا گرچه سایه تحریم تسلیحاتی همچنان بر روابط چین با این اتحادیه سنگینی می کند، روابط دوطرف به‌طور متناوب رو به گسترش بوده، مشترکات آنها رو به افزایش و همکاری آنها در حال تقویت است.

کشورهای در حال توسعه عمدتاً از منظر همکاری های بازرگانی و تجاری در سیاست خارجی چین اهمیت می یابند. چین با گسترش و تعمیق روابط با این کشورها، درپی دسترسی به مواد خام، انرژی و بازار آنهاست و به تدریج می خواهد آنها را از نظر تکنولوژیکی و صنعتی با خود همراه کند.[۱]

چین به عنوان یک کشور جهان سومی و در حال توسعه برای پیشرفت و نیل به اهداف استراتژی توسعه ملی خود نیازمند به ثبات و آرامش در همسایگی خود و همچنین محیط بین‌المللی است. لذا تلاش می‌کند از هر گونه برخورد نظامی و حتی مناقشات سیاسی با دیگر کشورها پرهیز کند. این کشور همزمان با توسعه مناسبات خود با کشورهای جهان سوم به ویژه کشورهای آسیایی و آفریقایی (به عنوان یکی از اولویتهای سیاست خارجی خود در جهت کسب اعتبار بین‌المللی بیشتر)، برای تحکیم روابط خود با کشورهای توسعه یافته صنعتی نظیر ژاپن، آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه اهمیت ویژه‌ای قائل است. زیرا علاوه بر ملاحظات منطقه‌ای و بین‌المللی، کشورهای مذکور منابع اصلی تأمین سرمایه و دانش فنی مورد نیاز چین جهت اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی آن کشور هستند. البته چین

---

۱. پیرامون رابطه چین با ایران باید اذعان کرد که از منظر چینی‌ها، ایران کشوری پرهزینه است که باید از یک‌سو روابط تجاری با آن حفظ شود و از دیگرسو، خط تعادل مناسبات چین و آمریکا باشد. در این چارچوب، هنگامی که مناسبات ایران و چین تزاحمی با روابط پکن – واشنگتن و پکن – تلاویو نداشته باشد، بدون تبلیغات و سروصدا ادامه می‌یابد. اما هنگامی‌که تزاحمی پیدا کند یا حساس شود، به راحتی روی میز چانه‌زنی قابل مذاکره و معامله است. نکته پراهمیت آن است که ایران نمی‌تواند روی مناسبات استراتژیک با چین حساب بازکند. از این‌رو تعریف روابط با چین براساس این واقعیات ضروری است.

در روابط خود با کشورهای غربی با مشکلاتی نظیر مسئله حقوق بشر، دموکراسی و تفاوت نظام سیاسی و اقتصادی آن با نظام سرمایه داری و بازار آزاد روبرو است.

چین همچنین مایل است که در نظم نوین جهانی جایگاه مطلوب‌تری به خود اختصاص دهد و سهم بیشتری را در مشارکت اداره امور جهانی دارا شود.[۱] به علاوه موضوع تایوان و الحاق آن به چین به عنوان یکی از موضوعات مهم در سیاست خارجی چین به شمار می‌رود. چین، در توافقنامه‌های برقراری روابط سیاسی با سایر کشورها، موضوع تعلق تایوان به چین و شناسایی " چین واحد " را مورد تأکید قرار می‌دهد. لذا موضوع تایوان به حساس‌ترین موضوع در روابط سیاسی چین و آمریکا بدل شده است.[۲]

چین در مسیر توسعه صلح آمیز خود عناصر زیر را به عنوان " اصول بنیادین روابط خارجی" قرار داده است و تا آینده قابل پیش‌بینی از این اصول تخطی نخواهد کرد تا بتواند ضمن جلب اعتماد کشورهای منطقه و جهان، آهنگ رشد اقتصادی خود را حفظ کند و به اهداف تعیین شده در یازدهمین برنامه توسعه داخلی و تحقق استراتژی ملی جامه عمل بپوشاند. سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ برای توسعه چین زمان بسیار حساسی است. چین باید ظرفیت پاسخ‌گویی و عکس‌العمل در مقابل تغییرات و دگرگونی‌های داخلی و خارجی را بهبود و افزایش بخشد. این امر ایجاب می‌کند که چینی‌ها نهایت تلاش را برای حفظ ثبات در روابط خارجی و اجتناب از بروز هرگونه تنش و اصطکاک با آمریکایی‌ها، جهان غرب و کشورهای همسایه از جمله ژاپن به

---

۱. این امر تا جائی برای پکن مطلوبیت دارد که هزینه‌های زیادی برای کشور نداشته باشد. زیرا با توجه به مشکلات داخلی و سیاست‌های توسعه ای، پکن قادر نیست هزینه زیادی پرداخت کند.

2. (1) Pastor Robert A., the paradox of the double triangle: preempting the mext crises in taiwan, world policy journal, spring 2000, vol. 17, No.1, pp 19-30

(2) Ge Su, U.S. Global strategy and the taiwon issue, foreige affairs journal, sep. 2001, No.61, pp 53-63

عمل آورند. بنابراین چین، روابط خارجی خود را با توجه و احتیاط بیشتری به پیش خواهد برد. اصول بنیادین و زیر بنایی روابط خارجی چین بدین شرح است:

- سیاست خارجی باید در خدمت توسعه اقتصادی باشد.

- چین باید نشان دهد که در مسیر هژمونی منطقه‌ای یا جهانی حرکت نمی‌کند.

- چین باید نشان دهد که توسعه چین و ظهور یک چین پیشرفته در خدمت "صلح، همکاری، هماهنگی" منطقه‌ای و جهانی است و به پیشرفت سایر کشورها نیز کمک می‌کند.

- چین در فعالیت‌های اقتصادی بر "اصل برد ـ برد" تکیه دارد و با توسل به شیوه "همکاری، برابری و نفع متقابل" تعارضات و تضادهای اقتصادی و تجاری را حل و فصل می‌کند.

- چین ضمن تأکید بر حق حاکمیت و ثبات ملی، مخالف هرگونه مداخله خارجی در امور داخلی و وحدت ملی خود است.

همچنین چارچوب سیاست خارجی چین بدین شرح تعریف می‌شود:

- همکاری و عدم توسل به زور دو رکن سیاست خارجی چین است.

- چین سیاست گفتگو با ایالات متحده را به منظور پی ریزی شالوده‌ای از روابط "سازنده و همگرایانه" فعال‌تر از قبل ادامه خواهد داد. سیاست آمریکا نسبت به چین بر پایه همکاری اقتصادی، مشارکت سیاسی و مهار استراتژیک شکل گرفته است.

- چین به "همکاری‌های جامع استراتژیک" خود با روسیه عمق بیشتری خواهد بخشید.

- چین با نگرشی "واقع‌بینانه‌تر و منعطف‌تر" بیش از پیش به ارتقاء مناسبات سیاسی خود با ژاپن خواهد پرداخت.

- چین بر حجم فعالیت‌های خود در سازمان ملل خواهد افزود. البته تلاش خواهد کرد تا از نقطه نظر بین‌المللی، " نقش سازنده تری "در مسائل هسته‌ای ایران و کره شمالی و تهدیدهای امنیتی غیرمتعارف، تروریسم، افراط گرایی دینی، بازی کند.

- چین برای تأمین انرژی و مواد خام خود از بازارهای بین‌المللی، همکاری بیشتری با کشورهای رقیب نشان خواهد داد.

- چین خطر تروریسم در منطقه و جهان را جدی تلقی می‌کند و برای مهار و نابودی آن از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد. مقابله با تروریسم یکی از زمینه‌های مشترک همکاری و مشارکت سیاسی و جهانی چین با آمریکا است.

بررسی مناسبات چین با مناطق و کشورهای مختلف

چین و ایالات متحده

بی‌گمان می‌توان گفت که مناسبات چین و آمریکا یکی از مناسبات حساس و مهم بین کشوری برای جامعه جهانی و همچنین برای هر دو کشور چین و آمریکا است. تجزیه اتحاد شوروی و فرو ریختن نظام منعطف دوقطبی در وهله نخست این تصور را ایجاد کرد که چین ارزش استراتژیک خود را برای ایالات متحده از دست داده است. اما به موازات تکامل تحولات جهانی و ظهور یا تقویت پدیده‌های نوین نظیر گسترش سلاحهای اتمی و موشکی، مسائل زیست محیطی و پیدایش دورنمای نظام جدید جهانی با پیچیدگیهای مربوط به تعدد بازیگران و روابط بسیار متنوع و درهم تنیده آنها، آمریکا دریافت که تبیین و تنظیم روابط با پکن از اهمیت کلیدی برای سیاست خارجی آن کشور برخوردار است. به ویژه آنکه چین قدرتی رو به رشد و وزنه‌ای تأثیرگذار در منطقه استراتژیک آسیا – پاسفیک بوده است و خواهد بود و نقش پکن در اقتصاد جهانی روند رو به گسترشی دارد.[1]

---

1. Su Je, On Sino – US - Rusian Relations, translated by zhang lihen, (china: china institute of international studies, 2002), Quarterly, No. 7- 9

آمریکا یکی از منابع اصلی تأمین کننده سرمایه و تکنولوژی چین است.[۱] چینی‌ها به خوبی می‌دانند که آمریکا قادر است اختلالات و موانع بسیار مهمی در مسیر تحقق استراتژی توسعه اقتصادی چین ایجاد و روند حیاتی الحاق تایوان به سرزمین اصلی چین را با ابهام و ناکامی روبرو کند. از این رو بخش عمده توان سیاست خارجی چین معطوف حفظ روابط با واشنگتن و تنظیم مناسبات با آن کشور در جهت اجتناب از تشدید تنش می‌باشد.[۲]

با انتخاب بوش به عنوان چهل و سومین رئیس جمهور آمریکا و نگرش وی به چین به عنوان رقیب استراتژیک و حوادثی همچون برخورد هواپیمای تجسسی آمریکا با یک جنگنده چینی در نزدیکی سواحل چین در شش ماه اول سال ۲۰۰۱، سمت و سوی آینده روابط دو کشور در هاله‌ای از ابهام فرو رفت. ولی وقوع حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و سفر کالین پاول وزیر خارجه آمریکا به پکن، نوع سیاست پکن در حل و فصل مسئله برخورد هواپیماها، همکاری اطلاعاتی پکن در زمینه مبارزه با تروریسم بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، ملاقات بوش با جیانگ زمین رئیس جمهور وقت چین در حاشیه اجلاس آپک در شانگهای و... روابط دو کشور را در مسیر عادی قرار داد.

این روند با شروع بکار دولت باراک اوباما در ژانویه سال ۲۰۰۹ سرعت بیشتری به خود گرفت و همکاریهای دو کشور در حوزه‌های مختلف روند صعودی یافت.[۳] با وجود این دو کشور در برخی زمینه‌ها و موضوعات همچون تایوان، تبت، کنترل و

---

۱. در رابطه با نحوه کنترل غرب بر انتقال تکنولوژی پیشرفته خود به چین مراجعه شود به:
محمد جواد امیدوارنیا، سیر تحول در اندیشه نظامی و سیاست تسلیحاتی چین، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۱۳۷۰) صفحات ۱۸۳-۱۸۹

2. Ross Robert s., The Stability of Deterence in the Taiwan Strait – The National Intenest, Fall 2001, No. 65, pp 67-76

۳. برای مطالعه بیشتر در این باره رجوع شود به:
احمد منتظران، "گزارش دومین میزگرد ایران و چین"، ماهنامه دیدگاهها و تحلیل ها، شماره ۱۵۷، اسفند ۱۳۸۰، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۱۳۸۰). صفحات ۲۱-۲۷

عدم اشاعه تسلیحات کشتار جمعی، سیستم دفاع موشکی، حقوق بشر،[1] عدم موازنه تجاری و... با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

طی سالهای اخیر، بحث مبسوطی میان استراتژیست‌ها و محققین چینی درباره چگونگی ارزیابی چین از جریانات مخالف در محیط امنیت خارجی و نیز اتخاذ سیاستهای لازم برای مقابله با این جریانات صورت گرفته است. یکی از موضوعاتی که به نظر می‌رسد استراتژیست‌های چینی پیرامون آن اتفاق نظر دارند، این است که رفتار استیلاجویانه آمریکا، منبع و عامل تهدید صلح جهانی است. به نظر آنان رفتار آمریکا به طور مستقیم با منافع ملی چین یعنی اولویت رشد اقتصادی، وحدت مجدد با تایوان، ادامه حاکمیت حزب کمونیست و بینش استراتژیک و اصل همزیستی مسالمت‌آمیز در تضاد است. به ویژه رفتار استیلاطلبانه آمریکا در آسیای شرقی از جمله تقویت پیمان آمریکا - ژاپن و ادامه فروش اسلحه به تایوان تهدید به شمار می‌آید.

با وجود این ممانعت از رویارویی، چانه‌زنی، افزایش اعتماد و توسعه همکاریها کماکان جوهره سیاست و رفتار چین نسبت به آمریکا را تشکیل می‌دهد و این مفاهیم تا آینده قابل پیش‌بینی همچنان تغییرناپذیر خواهد ماند.[2] سیاست خارجی آمریکا در قبال چین، استراتژی تعامل با چین در طیف گسترده‌ای از مناسبات و در

---

1. Vent Ann., States Monitoring States; the U.S., Australia and China's Human Rights, 1990-2001, Human Rights Quarterty, August 2001, Vol. 23, No. 8, pp 583-624

2. (1) Deng Yong, Hegemon on the Offensive: Chinese Perspetives on the U.S. Global Strategy, Political to Reality, Foreign Science Quarterly, 2001, Vol. 116, No. 3, pp 443-365

(2) Shaotun Li, The Peaceful Orientation of Chinese Ccivilization: from Tradition to Reality, Foreign Affairs Journal, June 2001, No. 60, pp 19-27

عین حال اعمال سیاست مهار در موارد اختلاف یا مواردی است کـه از نظـر آمریکـا چین خارج از چارچوب نظام نوین تحت رهبری آن کشور عمل می‌کند.[۱]

شاید یکی از طرق ارزیابی آینده ثبـات آسـیای شـرقی، سـلامت روابـط چـین-آمریکـا بـه عنـوان دو بـازیگر قدرتمنـد منطقـه و شـبه جزیـره کـره باشـد. روابـط مودت‌آمیز میان چین و آمریکا به ویـژه همکـاری امنیتـی بـه ثبـات منطقـه کمـک خواهد کرد.

چین و اتحادیه اروپا

روابط و مناسبات دوجانبه چین و کشورهای عضو اتحادیـه اروپـا از سـال ۱۹۷۵ برقرار شده است. این روابط تا سال ۱۹۸۵ صرفاً درچـارچوب موافقتنامـه تجـارت و همکاری اروپا و چین تعریف می‌شد ولی پـس از آن مناسـبات چـین بـا اتحادیـه و همچنین مناسبات دوجانبه پکن با کشورهای عضو Eu تقویـت روزافـزون یافـت. از سال ۲۰۰۷ و در پاسخ به تعمیـق و گـسترش مـشارکت اسـتراتژیک، گفتگـو بـرای ارتقاء و تقویت موافقتنامه مشارکت و همکاری آغاز شد. امروز اتحادیه اروپـا دومـین شریک تجاری چین و چین بزرگترین شریک تجاری اتحادیه اروپا است. در واقع، تـا قبل از دهه ۱۹۸۰ روابط تجاری به نفع اتحادیه اروپا بود ولی در حال حاضـر کـاملاً برعکس شده و تراز تجاری کاملا به نفع چین تغییر کرده است.

با وجود این و به‌رغم توسعه فزاینده مناسبات دوطرف و برگزاری اجلاسـیه‌هـای منظم سران،[۲] اتحادیه اروپا در تنظیم روابط خود با چین استراتژی مشخصی ندارد و

---

۱ (۱) "حکایت خشم و غضب چین و آمریکا"، مترجم فرهمندفر ف.، ترجمان سیاسی، شـماره ۱۶، سال ۱۳۸۰، صفحات ۳۵-۳۶

(۲) "بازی مثلثی واشنگتن - مسکو – پکن"، مترجم فخر طاولی ک.، ترجمان سیاسـی، شـماره ۸، سال ۱۳۸۰، صفحات ۲۴-۳۹

۲. درتاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۸ یازدهمین اجلاس سران چین و اتحادیه اروپا در پراگ برگزار شد.

و مشاهده می‌شود که گاهی براساس ملاحظات مناسبات آمریکا با چین تنظیم روابط می‌کند. در این میان نقش دو کشور مهم و تأثیرگذار اتحادیه یعنی انگلیس و فرانسه درخور توجه است.

صرف نظر از نشست‌های منظم گفتگوهای سیاسی، تجاری و اقتصادی، بیش از ۲۴ موافقتنامه درباره مسائل مربوط به محیط زیست و تأسیسات صنعتی و مسائل آموزشی و فرهنگی میان اتحادیه اروپا و چین وجود دارد. قدرت اقتصادی و سیاسی چین به حدی رشد کرده که میان اروپائیان درباره نوع تعاملات با چین اختلاف نظر جدی به وجود آمده است. درواقع در اتحادیه چهار نگرش رفتاری درقبال چین شکل گرفته است:

- کشورهای صنعت محور نظیر آلمان، چک و لهستان که خواستار حفظ ابهام سیاسی - اقتصادی در روابط با چین هستند و به نقش چین به عنوان قدرت نوپای بین‌المللی باور ندارند. هرچند در خود این کشورها ازجمله آلمان نیز اختلافات عمیقی میان احزاب سیاسی درباره نوع رفتار با چین وجود دارد.

- کشورهای تجارت محور نظیر بلغارستان، قبرس، فنلاند، یونان، مجارستان، ایتالیا، مالت، پرتغال، رومانی، اسلواکی، اسلوونی و اسپانیا معتقدند روابط خوب سیاسی با چین می‌تواند روی منافع اقتصادی تأثیرگذار باشد لذا بر توسعه مناسبات با پکن تأکید می‌کنند.

- طرفداران ایدئولوژی تجارت آزاد نظیر دانمارک، هلند، سوئد و بریتانیا که معتقدند فشار سیاسی باید وجود داشته باشد ولی ارتباطی به مناسبات اقتصادی ندارد.

- دنباله‌روهای اروپائی نظیر اتریش، بلژیک، استونی، لیتوانی و لوکزامبورگ که فقط نظر اتحادیه برای آنها مهم است. این گروه از کشورها به تنهایی ظرفیت روابط با چین را ندارند و تأکید دارند که درچارچوب اتحادیه کار کنند.

چین و ژاپن

به‌رغم تقویت حضور چین در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی، منطقه آسیا همچنان مهمترین حوزه سیاست خارجی چین به شمار می‌رود. رهبری چین بیشترین خطر را از حوادثی احساس می‌کند که در مجاورت کشور خود مانند ژاپن، تایوان و شبه جزیره کره می‌گذرد.

دنگ شیائوپنگ معمار اصلاحات نوین چین، نگاه ویژه‌ای به مناسبات دو کشور چین و ژاپن داشت. به همین منظور، روابط دیپلماتیک جمهوری خلق چین و ژاپن از ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در زمان وی آغاز شد.

یکی از معضلات اساسی که چین پس از جنگ سرد با آن روبرو شد، مناسبات دو کشور آمریکا- ژاپن در منطقه بود که در سراسر دهه ۱۹۹۰ استراتژیست‌های چینی از استحکام پیمان فوق ابراز نگرانی می‌کردند.

به‌رغم منافع عظیم و فزاینده در ایجاد روابط دوستانه میان چین و ژاپن، این روابط همچنان به صورت یک فرایند دشوار و اغلب متشنج باقی مانده است. با تداوم رقابت سنتی و دشمنی تاریخی، به نظر می‌رسد که روابط آنان همچنان متاثر از عوامل تاریخی، فرهنگی و ذهنی باشد. همچنین اختلاف‌های بنیادین در سیستم‌های سیاسی، ارزشهای اجتماعی و اهداف استراتژیک موجب رقابت و پیچیدگی در پیوندهای فی مابین دو کشور شده است.

مقامات چینی در اظهارات رسمی خود همواره از ژاپن به عنوان یکی از بزرگترین شرکای تجاری چین نام می‌برند. درمقابل، نسبت به مواضع مقامات ژاپنی درتجلیل، تجدید میثاق و برگزاری مراسم یادبود سربازان ژاپنی درجنگ دوم جهانی و همچنین سیاست ژاپن درباره تایوان، معترض هستند و از آن به عنوان عامل سردی مناسبات سیاسی دو کشور یاد می‌کنند. رهبران دو کشور در ملاقاتهای رسمی تأکید دارند که می‌بایست دشمنی‌های تاریخی را کنار گذاشت. گسترش

روابط تجاری و سرمایه‌گذاری گسترده شرکت‌های ژاپنی در چین موجب شده است طرفین از انتقاد صریح از یکدیگر اجتناب کنند. در همین زمینه، دیپلماسی نظامی دوجانبه در خلال سالهای ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹ به سطح نوینی رسیده که شامل ملاقاتهای مستمر نظامی، موافقتنامه پیشگیری از سانحه دریایی، دیدار از بنادر[1] و تمرینات مشترک نظامی در آینده است. اما نکته اساسی اینجاست که رقابت سنتی و بی اعتمادی تاریخی همچنان ادامه دارد.[2]

موضوع تایوان نیز به نقش امنیتی ژاپن در منطقه گره خورده است. موضوع مورد بحث، تغییر در تعریف دفاعی ژاپن از « دفاع شرق آسیا » (بند شش پیمان امنیتی آمریکا - ژاپن) به « مناطق محیط بر ژاپن» (مصرح در خطوط برنامه دفاعی ملی نوامبر ۱۹۹۵) است که در بیانیه مشترک امنیتی آمریکا - ژاپن در آوریل ۱۹۹۶ و بازبینی خطوط همکاری دفاعی آمریکا - ژاپن مورخ سپتامبر ۱۹۹۷ مورد تأیید مجدد قرار گرفت. چین همیشه نگران گسترش نقش منطقه‌ای ژاپن بوده است اما این بار می‌خواهد بداند که مناطق محیط بر ژاپن آیا تایوان را نیز در بر می‌گیرد؟ به همین دلیل چین با پیمان جدید امنیتی آمریکا - ژاپن شدیداً مخالف است. زیرا نگران میلیتاریسم ژاپن و همکاری با آمریکا در بحران تایوان است.

درباره مناسبات قدرت بین چین – ژاپن – آمریکا می‌توان چنین گفت:

- تعاملات قدرت در شرق آسیا بر سه پایه آمریکا، چین و ژاپن قرار دارد و پیچیده است.

- چین و ژاپن نگرانیهای تاریخی و سیستمیک امنیتی از یکدیگر و از رابطه طرف دیگر با آمریکا دارند و این صورت‌بندی معمای امنیتی استرتژیک در منطقه است.

---

1. Port Visits
2. AFP, October 27, 2008

- محدودیتهای ژاپن برای مبدل شدن به یک قدرت مستقل جهانی، بیش از چین است.

- در چین برای تعریف و تبیین رابطه با ژاپن و تعامل این روابط با آمریکا در سایه تفکر حزبی اجماع عقلی وجود دارد. ولی در ژاپن برای تعریف نوع و کیفیت رابطه با چین و تعامل این مهم در مناسبات با آمریکا، اجماع سازی نشده است و دیدگاههای مختلفی وجود دارد.

- اقتصاد چین در بسیاری از شاخص‌ها (اعم از حجم تجارت خارجی، میزان ذخائر ارزی، نرخ رشد اقتصادی، تداوم این رشد و...) ژاپن را پشت سر گذاشته است.

- به‌رغم حضور پررنگ و جدی ژاپن در بازار اقتصادی چین، این تهدید همواره اقتصاد ژاپن را متأثر می‌کند که در صورت کم رنگ شدن یا خروج اقتصاد ژاپن از بازار چین، بدون شک اتحادیه اروپا، آمریکا، کره جنوبی یا دیگران به سرعت جای آن را خواهند گرفت.

- رابطه ویژه آمریکا با ژاپن و تعامل این مناسبات در قضیه تایوان، پاشنه آشیل روابط چین با ژاپن و آمریکاست.

- ژاپنی‌ها درتنظیم مناسبات با چین به این جمع بندی رسیده‌اند که بازار چین برای آنها یک فرصت است و از اقتصاد چین به عنوان مکمل اقتصاد خود، تعریف جدیدی ارائه کرده‌اند.

- کره شمالی یکی از عناصر مهم تنظیم مناسبات قدرت بین چین، ژاپن و آمریکاست. چین برای تنظیم مناسبات با ژاپن و آمریکا از وجود پیونگ یانگ بهره می‌گیرد.

- همسایگان چین و ژاپن نگرانی‌هائی از این دو کشور دارند (ژاپن به لحاظ پیشینه تاریخی و چین به لحاظ قدرت فراگیر آن). لذا هریک از این دو کشور از

طریق گسترش مناسبات اقتصادی در کنار نرم افزار فرهنگی سعی می‌کنند این دیدگاه را اصلاح کنند.

- یکی از اهداف اساسی ژاپن از توسعه مناسبات اقتصادی با چین (مانند آمریکا) اصلاح نظام سیاسی چین است.

- ژاپن اگر چه یکی از اقتصادهای مهم جهان است، قدرت اقتصادی آن هنوز به قدرت سیاسی و امنیتی ترجمه نشده است. لیکن چین، توان اقتصادی خود را به زبان سیاسی - امنیتی ترجمه کرده و لذا توازن امنیتی به نفع چین به هم خورده است.

- بخش اعظم بازی کلان استراتژیک در منطقه را آمریکا مدیریت می‌کند که بخشی از آن، رقابت‌های استراتژیک و همکاری‌های گسترده ژاپن- چین است.

- محدودیتهایی که توسط آمریکا ایجاد شده، فقر، توسعه نیافتگی و نظام سیاسی غیردموکراتیک از عوامل عمده بازدارنده برای تسریع در حصول قدرت جهانی برای چین است.

در حال حاضر اختلافات پکن و توکیو موضوعات متعددی را شامل می‌شود که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- تجاوز ژاپن به سرزمین چین طی جنگ دوم جهانی و بازدید سالانه نخست وزیران ژاپن از معبد یاسوکونی، همواره با اعتراض رسمی شدید مقامات چینی همراه بوده و به عنوان سمبل تنش‌های سیاسی میان دو کشور مورد توجه است. در میان کسانی که در این معبد از آنان یاد شده است اسامی چهارده تن از فرماندهان نظامی ژاپنی در جنگ دوم نیز دیده می‌شود که در خاتمه جنگ به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه و محکوم شدند.

- موضوع سلاح‌های شیمیایی که ارتش ژاپن در زمان حمله آن کشور به چین به کار گرفت و به دنبال آن انهدام سلاحهای باقیمانده در سی منطقه در ده استان و شهر چین در پایان جنگ از موارد مورد مناقشه طرفین است.

- پرداخت غرامت جنگی توسط ژاپن براساس بیانیه مشترک ۱۹۷۲همواره مورد تأکید مقامات پکن قرار داشته است.

- بعد از جنگ جهانی دوم و براساس بیانیه قاهره و بیانیه پوتسدام، ژاپن جزیره تایوان و جزایر پنگو را به چین بازگرداند ولی طی این مدت، حکومت مستقل «چیانگ کای شک» در تایوان مورد حمایت ژاپن بوده است. در سال ۱۹۷۲ با تغییر سیاست آمریکا در منطقه براساس تئوری نیکسون و فشارهای داخلی در ژاپن، مناسبات دو کشور وارد مرحله جدیدی شد و اصل احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی به عنوان یکی از اصول بنیادین روابط مورد لحاظ قرار گرفت. ولی به‌رغم آن هنوز موضوع تایوان و حمایتهای ژاپن از حکومت مستقل آن یکی از مناقشات اصلی طرفین است.

- یکی دیگر از موارد اختلاف چین و ژاپن جزایر دیائویو است که همانند موضوع تایوان، چین بر تمامیت ارضی و حاکمیت مطلق خود برآن جزایر تأکید می‌کند.

- همکاریهای امنیتی ژاپن و ایالات متحده براساس بیانیه مشترک ۱۹۹۶ و همچنین محدوده و حوزه عمل قرارداد فوق که منطقه تایوان را نیز دربر می‌گیرد، همواره مورد اعتراض مقامات پکن بوده است. شایان ذکر است که قرارداد همکاریهای امنیتی ژاپن و ایالات متحده جایگزین قرار داد راهبرد همکاریهای دفاعی دو کشور در سال ۱۹۷۸ شده است.

علاوه بر موارد فوق‌الذکر، وضعیت نوین نظام بین الملل و افزایش حوزه نفوذ و چانه زنی چین در معادلات بین المللی و به طبع آن برهم خوردن توازن قوا در منطقه باعث شده است که طی سالهای اخیر شاهد افزایش تنش سیاسی میان رهبران پکن و توکیو درحوزه آسیا، نظام بین‌الملل و حتی سازمانهای بین‌المللی باشیم. واحد پژوهشی اکونومیست پیش‌بینی کرده است که در سال ۲۰۲۰ به

ترتیب سه کشور چین و آمریکا و هند قدرتهای برتری اقتصادی دنیا خواهند بود که این خود مبین تغییر اوضاع منطقه و معادلات موجود قدرت است.

بدیهی است که حضور ایالات متحده در منطقه و نوع تعامل آن کشور با ژاپن به عنوان شریک استراتژیک آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، همچنین نحوه رفتار آمریکا با چین طی سالهای اخیر به عنوان بزرگترین کشور در حال توسعه که خواهان ایفای نقش رهبری کشورهای جهان سوم است، در تبیین شرایط موجود و درک مناسبات منطقه‌ای حائز اهمیت است.[۱]

اهمیت مناسبات دو کشور چین و ژاپن، اشتراکات دو ملت و همچنین واقعیتهای نظام بین‌الملل، مقامات رسمی و اندیشمندان دو طرف را برآن داشته است تا با تکیه بر دیپلماسی عمومی در جهت نزدیکی و رفع موانع موجود گام بردارند. این در حالی است که براساس آمار و ارقام موجود، در دهه ۱۹۸۰ بیش از ۷۸ درصد مردم ژاپن به چین نگاه مثبت داشتند، ولی بعد از گذشت ۲۵ سال این رقم به ۳۲ درصد کاهش یافته است. از سوی دیگر در چین تنها ۱۵ درصد نگاه مثبت به ژاپن دارند.

نکته حائز اهمیت این است که همکاری چین و ژاپن بر ایجاد توازن و هماهنگی در کل قاره آسیا تاثیرگذار است. دو کشور چین و ژاپن همیشه همسایه هم بوده‌اند و خواهند بود. تنظیم مناسبات با کشورهای همسایه و منطقه همواره یکی از جنبه‌های حیاتی و مهم سیاست خارجی تمام کشورهاست. مناسبات میان چین و ژاپن برای منافع ملی کوتاه مدت و درازمدت طرفین بسیار حیاتی است. سابقه همکاریهای فرهنگی میان دو کشور به بیش از هزار سال پیش باز می‌گردد. براساس شواهد تاریخی، فرهنگ کهن چین تأثیر زیادی بر روی کشور ژاپن گذاشته و در مقابل در سده گذشته، چین چیزهای زیادی از ژاپن آموخته است.[۲]

1. China Brief, January 24, 200۸

2. http://strategicreview.blogspot.com/2009/04/blog-post_4580.html

چین و روسیه

در سراسر دهه ۱۹۹۰ پکن و مسکو روابط همه‌جانبه خود را شامل تجارت، حل اختلافات مرزی، تبادل هیئت عالیرتبه، همکاری در صنایع دفاعی و کاهش متقابل نیروهای نظامی در مرزها بهبود بخشیدند. در سایه سه دهه کشمکش چین-شوروی در خلال جنگ سرد که به مثابه اصل ثابتی در روابط بین‌المللی آن دوران بود، تغییر روابط از برخوردهای ایدئولوژیک و نگرانی‌های امنیتی، به همکاری نظامی و مشارکت براساس منافع مشترک کاملاً قابل ملاحظه است.

زمینه برای بهبود روابط همه جانبه به طور اعم و همکاری نظامی به طور اخص در ترکیبی از حرکت حساب شده چین برای غلبه بر پیامدهای منفی حادثه تین ان من و نیاز روسیه به بهبود شرایط اقتصادی نهفته بود. مهمتر از همه پکن و مسکو دریافته بودند که بهبود مناسبات دوجانبه می‌تواند برای آنان در برابر آمریکا و غرب توازن ژئواستراتژیک ایجاد کند و منافع بیشمار از جمله اقتصادی برای دو طرف به همراه داشته باشد. سیاست واقع‌گرایانه، به رهبران چین و روسیه کمک کرد به تجارب تلخ گذشته خود و نگرانیهای ایدئولوژیک و امنیتی غلبه کنند.

همکاریهای نظامی، همچنان نقش محوری را در روابط همه جانبه دو کشور ایفاء می‌کند. نه تنها روسیه به عنوان منبع مهم واردات اسلحه و فنآوری برای چین مطرح می‌باشد، بلکه مناسبات نظامی آنان به توافقاتی جهت اعتمادسازی، کاهش متقابل نیروهای نظامی در مناطق مرزی و همکاریهای درازمدت در صنایع دفاعی منجر شده است.

موضوع مشارکت استراتژیک مبتنی برهمکاری میان دو کشور، تعامل آنان را در مسائل مهم منطقه‌ای و جهانی تقویت کرده است. هدف روسیه از این مشارکت ممکن است جبران ژئوپولیتیک از دست دادن اروپای شرقی باشد و

هدف چین ممکن است اقدام ژئوپولیتیک ایجاد موازنه در اتحاد ژاپن- آمریکا باشد. برای مثال، حمایت چین از روسیه درباره چچن و توسعه ناتو مورد استقبال مسکو قرار گرفت و روسیه نیز از موضع چین درباره تایوان و تحکیم پیمان آمریکا - ژاپن حمایت می‌کند و هر دو کشور با رفتار استیلاطلبانه آمریکا در منطقه مخالفت می‌ورزند. مع‌هذا به دلیل اهمیت حیاتی غرب برای توسعه اقتصادی هر دو کشور، ایجاد پیمان نظامی — استراتژیک، حداقل برای آینده‌ای مشخص، میسر به نظر نمی‌رسد.

چین و شبه جزیره کره

تردیدی نیست که بازدارندگی، هدف اصلی دفاعی محور آمریکا - کره جنوبی علیه حمله احتمالی کره شمالی، تا آینده قابل پیش‌بینی است. تا زمانی که تهدید ارتش کره شمالی پابرجاست، هرگونه اقدام برای درگیر کردن چین می‌بایست با محور بازدارنده فوق همسو باشد.

مع هذا ممکن است حالت مقابله‌جویانه چین نسبت به ژاپن و آمریکا برای سالهای آینده ادامه یابد. به ویژه اینکه افزایش تأثیر چین بر کره شمالی و تحکیم وابستگی میان این دو کشور در حالیکه رقابت چین با آمریکا ادامه دارد، در درازمدت می‌تواند اثرات نامطلوبی بر مناسبات واشنگتن –پیونگ یانگ برای حل مشکلات شبه جزیره کره داشته باشد.

کره جنوبی می‌بایست بتواند درکنار حفظ روابط امنیتی قوی با آمریکا، استراتژی درازمدت همکاری جامع با چین را حفظ کند. همکاری اقتصادی کره جنوبی و چین برای دوطرف منافع زیادی به همراه دارد که به راحتی از سوی طرفین قابل چشم پوشی نیست. کره جنوبی می‌بایست با توسل به اقدامات امنیتی و اعتمادسازی، نگرانی‌های بالقوه چین را مورد توجه قرار دهد. این اقدامات

می‌بایست شامل نشان دادن تمایل کره به داشتن روابط مودت آمیز با چین و ایجاد مکانیسم گفتگوی امنیتی سه جانبه میان چین، آمریکا و کره باشد.[۱]

چین و خاورمیانه و خلیج فارس

منطقه خاورمیانه به ویژه خلیج فارس اهمیت خاصی در سیاست خارجی چین دارد. فروپاشی اتحاد شوروی و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران فرصت مغتنمی برای حضور چین در این منطقه ایجاد کرد. هم اکنون چین با کشورهای عمده در خلیج فارس از جمله ایران روابط متحرکی برقرار کرده و ضمن برخورداری از مناسبات مستحکم با مصر و ترکیه، در آن سوی خاورمیانه با رژیم اسرائیل نیز از مناسبات نزدیک و همه جانبه نظامی، سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی برخوردار است.

سیاست چین در این منطقه را می‌توان حاصل دریافتها و برآیند رهبران آن کشور از سه عنصر اصلی رابطه پکن با واشنگتن، سمت و سوی تحولات منطقه خاورمیانه و تحولات داخلی چین تلقی کرد. البته نباید از حساسیت و نگرانی رهبران پکن از عنصر اسلام و مرکزیت خاورمیانه در جهان اسلام غافل ماند. با توجه به اقلیت مسلمان چین و تمایلات استقلال طلبانه اویغورهای سین کیانگ، چینی‌ها تحولات جهان اسلام را به دقت زیر نظر دارند. نیازی به تأکید نیست که چین از ظهور قدرت اسلام، یکپارچگی و پیدایش قطب جدیدی تحت عنوان اسلام هرگز خشنود نیست. اما تلاش می‌کند خود را به کشورهای اسلامی نزدیک کند و از مزایای دوستی با ایشان بهره‌مند شود.

---

1. (1) Pastor Robert A., the paradox of the double triangle: preempting the mext crises in taiwan, world policy journal, spring 2000, vol. 17, No.1, pp 19-30
(2) Ge Su, U.S. Global strategy and the taiwon issue, foreign affairs journal, sep. 2001, No.61, pp 53-63

به لحاظ تاریخی ارتباط مستحکمی بین چین و اکثر دولتهای خلیج فارس وجود ندارد. اما رهیافت مهم آن است که باتوجه به نقش و جایگاه ایالات متحده در منطقه خلیج فارس، سیاست چین در منطقه در تضاد و مخالفت با استراتژی آمریکا نیست.[1]

رابطه چین با کلیه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس طی ده سال گذشته کاملاً رو به رشد بوده است. در حال حاضر عربستان سعودی و امارت متحده عربی از بزرگترین شرکای تجاری چین در منطقه هستند.

چین بدنبال ایجاد نوعی "تعادل حداقل" از طریق بهره‌گیری از استراتژی "توازن قدرت درپایین درجه" در منطقه خلیج فارس است. به طور کلی چین با آمریکا بر سر تضمین جریان نفت از خلیج فارس اشتراک نظر دارد.

با توجه به اینکه در دو دهه گذشته سیاست خارجی چین از رهیافت سیاسی – ایدئولوژیک به سیاسی – اقتصادی تغییر جهت داده است، می‌توان گفت در وضعیت فعلی رابطه چین با خلیج فارس ژئواکونومیک و نه ژئواستراتژیک است. این امر با رهیافت حاکم در سیاست خارجی آن کشور و همچنین سیر عمومی تحولات در جهان که به سوی ترفیع جایگاه اقتصاد پیش می‌رود، هماهنگی دارد.

چین و آسیای مرکزی

چین طی سه دهه اخیر و در جهت برنامه نوسازی کشور، اهمیت زیادی به اصلاحات و توسعه اقتصادی و اتخاذ سیاست آزادسازی داده است. بنابراین، حفظ محیط پیرامونی صلح‌آمیز و باثبات ضرورت اجتناب ناپذیری سیاست خارجی چین درمنطقه است. از این رو، روابط حسن همسایگی همواره در سیاست خارجی آن

---

1. Hays Gries, Correspondence: Power and Reslove in U.S.-China Policy, International Security, Fall 2001, Vol. 26, No. 2, pp 155-165

کشور جایگاه مهمی داشته است. چین در روابط خود با کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی یعنی قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و ازبکستان پنج نکته مهم را رعایت کرده است:

- استراتژیستهای چینی به این نتیجه رسیدند که اهمیت منطقه آسیای مرکزی افزایش خواهد یافت و این منطقه تأثیر زیادی در جهان قرن بیست و یکم خواهد گذاشت. ناظران چینی اعتقاد دارند که آینده آسیای مرکزی نه تنها به قدرت ملی کشورهای این منطقه بلکه به میزان همکاری این کشورها با همسایگان خود و شکل‌گیری سمت و سوی اهداف آنها بستگی دارد. شکل‌گیری هر نوع اتحاد میان کشورهای آسیای مرکزی و هر یک از قدرتهای منطقه‌ای می‌تواند بر ساختار نظام بین‌المللی تأثیر بگذارد. اگر این کشورها با کشورهای اسلامی در جنوب هماهنگ شوند، این مسئله ممکن است منافع کشورهای غربی را به خطر اندازد. اگر این کشورها با روسیه همگام شوند، مشارکت کشورهای غربی و حتی چین در منطقه بسیار مشکل خواهد شد. اگر این کشورها با کشورهای غربی متحد شوند، در این صورت منافع اقتصادی و سیاسی روسیه و چین به شدت لطمه خواهد خورد.

- چین منطقه آسیای مرکزی را جزئی از اورآسیا تلقی می‌کند. در واقع به زعم چینی‌ها منطقه آسیای مرکزی نه تنها در عرصه ژئوپلیتیک، بلکه در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی نیز نقش ارتباطی و اتصالی دارد. از منظر چینی ها، آسیای مرکزی پلی است میان شرق و غرب. بنابراین چین به ثبات و توسعه این منطقه بسیار علاقه‌مند است.

- چین توسعه روابط دوجانبه و مرزی با هر یک از کشورهای منطقه را از اولویت‌های خود قرار داده است.

- چین به موضوع روابط خود با کشورهای آسیای مرکزی از زاویه ثبات و توسعه استان سین کیانگ می‌نگرد. بنابراین هدف ابتدایی چین گسترش چارچوب

و دینامیک همکاری‌ها در طول مرزهای سین کیانگ و توسعه روابط براساس اصول برابری و منافع متقابل است.

- چین از سالهای بسیار دور روابط دوستانه‌ای با کشورهای آسیای مرکزی داشته است. جاده ابریشم روابط دوستانه نزدیکی میان چینی‌ها و مردم آسیای مرکزی بوجود آورده است. در آستانه قرن جدید، این کشورها نیازمند ایجاد جاده ابریشم جدید و مدرن هستند.

از زمان استقلال کشورهای آسیای مرکزی در سال ۱۹۹۱، چین و این کشورها نگرانی‌های متعدد امنیتی مشترک داشته‌اند. در آن زمان، مسائل متعددی میان شوروی و چین لاینحل باقی مانده بود که یکی از آنها اختلافات و مسائل مرزی بود. درسال ۱۹۹۱ توافقی میان چین و شوروی صورت گرفت که به موجب آن، اختلافات مربوط به بخش شرقی مرز دو کشور (بجز تعدادی کمی از نواحی مرزی) مرتفع می‌شد. ولی اختلافات مربوط به بخش غربی مرزهای دو کشور همچنان حل نشده است.

با فروپاشی شوروی، اوضاع منطقه به کلی تغییر و چین حدود ۳۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک با کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان پیدا کرد. لذا مسائل و اختلافات مرزی بخش عمده‌ای از روابط چین، روسیه و کشورهای مذکور را تشکیل می‌داد.

در فوریه ۱۹۹۲ در مینسک، توافق شد تا گروه مشترکی متشکل از نمایندگان چین، روسیه و سه کشور یاد شده برای بررسی مسائل مرزی تشکیل شود. در اعلامیه مشترک چین و قزاقستان در فوریه ۱۹۹۲ و همچنین چین و قرقیزستان در ماه می۱۹۹۲ طرفین موافقت کردند درباره اختلافات مرزی براساس اصول تصریح شده در توافق ۱۹۹۱ چین و شوروی مذاکره کنند. در ۲ سپتامبر ۱۹۹۷ و جولای ۱۹۹۸ موافقتنامه‌ای میان چین و قزاقستان به امضا رسید که اختلافات

مرزی دو کشور را به طور کامل حل و فصل کرد. همچنین موافقتنامه‌ای که در ۴ جولای ۱۹۹۶ میان چین و قرقیزستان به امضا رسید مسائل مرزی دو کشور را تا اندازه زیادی مرتفع کرد. در اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای در ۱۹۹۹ در بیشکک، چین و قرقیزستان موافقتنامه دیگری در زمینه مسائل مرزی به امضا رساندند که معاهدات پیشین را تحکیم می‌بخشید.

چین و هند

«آرنولد جی توین بی» در آخرین جلد کتاب تاریخ جهان می‌نویسد: "زمانی نه چندان دور فراخواهد رسید که اقتصاد دو کشور چین و هند متحول و صنعتی شدن آنها یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر می‌شود. دو کشور هند و چین در آینده نزدیک، در محاسبات جهانی قدرتهای برتر نظامی و صنعتی جهان خواهند بود." واقعیت‌های امروز پیش‌بینی وی درباره چین را محرز می‌کند و پتانسیل‌های هند و همچنین روند رو به رشد اقتصاد آن کشور نیز، شروع یک قرن آسیایی را نوید می‌دهد.

شاید بتوان اذعان کرد که نقطه آغازین و سنگ بنای روابط نوین دو کشور هند و چین، بعد از جنگ جهانی دوم و از ۲۹ آوریل ۱۹۵۴ و براساس امضاء موافقتنامه پنج شیل یا پنج اصل از فرامین هندو گذاشته شد. امروز نیز بعد از گذشت بیش از نیم قرن از زمان امضای موافقتنامه، همه ساله در بسیاری از مناطق دو کشور، تاریخ عقد موافقتنامه تجارت و گفتمان بین منطقه تبت چین و هند را جشن می‌گیرند.

در سال ۱۹۵۹ چین اقدام به تاسیس بزرگراه ارتباطی سین کیانگ به تبت از منطقه آکسایچین کرد. در سال ۱۹۶۲ و با اوج گیری بحران موشکی کوبا و افزایش بی‌ثباتی در معادلات بین المللی، ارتش چین با یک حمله غافلگیر کننده ارتش هند را از پایگاههای احداثی در منطقه آکسایچین به عقب راند و بدین ترتیب و با شروع جنگ، روابط دو کشور وارد مرحله تازه‌ای شد. حمایت انگلیس و آمریکا از هند و

حمایت پاکستان از چین، دامنه بحران را وسعت داد و جنگ به شش منطقه در کوههای مرزی گسترش یافت. این امر باعث شد روابط دیپلماتیک چین و هند تا سال ۱۹۷۶ یعنی به مدت ۱۴ سال قطع شود و به‌رغم اینکه حدود از پنج دهه از جنگ سال ۱۹۶۲ می‌گذرد، همچنان سایه آن بر روابط چین و هند حاکم است.

چین و هند روابط طولانی تاریخی تجاری و سیاسی با یکدیگر داشته‌اند. هر دو کشور از حضور بیگانگان و روابط استعماری رنج برده‌اند و این امر چنین می‌نماید که در دنیای حاضر به عنوان دو کشور بزرگ در حال توسعه روابط خوبی با یکدیگر داشته باشند و پیشرفت هر یک از آنها الگوی دیگری قرار گیرد. ولی در عمل این امر هیچ گاه میسر نشده است.[1]

شروع به کار دولت جواهر لعل نهرو در هند، فصل جدیدی در تاریخ ملت هند و روابط خارجی آن کشور به شمار می‌رود. نهرو نه تنها به حکومت و استعمار مستقیم بریتانیا در هند پایان داد، بلکه با اتخاذ سیاست خارجی برون‌گرا، سعی کرد جایگاه هند را در مناسبات منطقه‌ای و در قبال کشورهای همسایه نیز ترمیم کند. در همین زمینه نیز روابط دیپلماتیک دو کشور چین و هند که به مدت چهارده سال قطع شده بود، مجدداً از سال ۱۹۷۶ برقرار گشت. آغاز پروسه اصلاحات در چین از سال ۱۹۷۹ نیز در تسریع این روند تأثیر گذاشت. تحولات ایجاد شده در دو کشور در ابعاد داخلی، زمینه‌ساز فصل نوینی از مناسبات منطقه‌ای شد. بدین ترتیب دو طرف از سال ۱۹۸۱ مذاکرات رسمی خود را برای حل اختلافات مرزی آغاز کردند.

در ژانویه ۲۰۰۳ آقای واچپایی نخست وزیر هند به چین سفر کرد. این سفر گام مثبتی در تنظیم مناسبات چین و هند شد و به دنبال آن تنش‌های چند دهه گذشته کاهش زیادی یافت. در این سفر درباره موضوعات مرزی دو کشور تصمیم بر

---

1. People's Daily, November 17, 2006

این شد که نماینده ویژه‌ای را تعیین کنند تا به مناقشات مرزی پایان دهد. درجریان سفر واچپایی، بیانیه مشترکی درباره اصول روابط و همکاریهای دو کشور منتشر شد. در آن سفر برای اولین بار هند، منطقه تبت را بخشی از خاک کشور چین اعلام کرد و چین نیز برای اولین بار کنترل هند بر منطقه سیکیم را مورد تأیید قرار داد.

تغییر اوضاع و بهبود نسبی روابط میان دو کشور، مناسبات دوجانبه را در ابعاد مختلف وارد مرحله تازه‌ای کرد. بحرانهای منطقه‌ای و مباحث امنیتی و نیز نیازهای توسعه‌ای باعث شد همکاریهای اقتصادی، محور توجه دوطرف قرار گیرد. به همین منظور، در ژانویه ۲۰۰۵ اولین دور گفتگوهای استراتژیک چین و هند در دهلی نو برگزار شد. شروع این دور از مذاکرات، با توجه به ویژگیهای کنونی نظام بین‌الملل، بیان‌کننده تلاش مقامات دو کشور برای توسعه مناسبات فی‌مابین، به منظور تنظیم همکاریهای منطقه‌ای و روابط با غرب به ویژه ایالات متحده به شمار می‌رود. روابط اقتصادی حال حاضر هند و چین در سطح مطلوبی است و هر سال در حال افزایش است.

یکی دیگر از دلایل همکاری چین با هند و توسعه روابط با آن کشور، ظهور یک قدرت جدید آسیایی و ایجاد وزنه‌ای دیگر در مقابل ژاپن است. برای مثال طرح عضویت دائم هند در شورای امنیت می‌تواند موضوع عضویت دائم ژاپن را با مشکل روبرو کند. هند نیز این ملاحظه را دارد که نزدیکی بیش از حد دهلی نو به واشنگتن، حساسیت زیادی در چین ایجاد خواهد کرد و بدین ترتیب هند یک دشمن بالقوه خطرناک در مرزهای خود خواهد داشت که به نفع آن کشور نیست.

به‌رغم اینکه چین تلاش می‌کند با گسترش رابطه با هند، چارچوب روابط دو کشور را شکل دهد، با افزایش حوزه نفوذ و قدرت هند در منطقه نیز شدیداً مخالف است و در همین زمینه، ضمن استفاده از کارت هند برای مخالفت با درخواست

ژاپن، با درخواست دهلی نو نیز جهت کسب کرسی دائم شورای امنیت سازمان ملل مخالفت می‌ورزد.

حملات تروریستی یازدهم سپتامبر باعث نزدیکی هرچه بیشتر هند و آمریکا شد. چون پاکستان از طالبان حمایت می‌کرد، آمریکا نیز برای تعدیل سیاستهای آن کشور، سیاست حمایت از هند را تقویت نمود. بدیهی است که ایجاد رابطه نزدیک میان هند و آمریکا، به منزله اهرم دیگری برای مهار چین توسط دولتمردان آمریکایی است. بدین ترتیب، توسعه روابط هند با آمریکا می‌تواند موقعیت چین را به خطر بیاندازد. به همین دلیل و با توجه به تنش‌های موجود در روابط هند و پاکستان، چین با حمایت از پاکستان و تقویت توان تسلیحاتی آن کشور می‌خواهد جهت‌گیری روابط را تعدیل کند. بنابراین هر از چند گاهی موضوع کشمیر به عنوان اهرم فشار علیه هند و در مقابل بحث تبت، از دیگر اهرم‌های چین به شمار می‌رود.[1]

چین و آفریقا

مناسبات چین با کشورهای واقع درقاره آفریقا، قدمت زیادی ندارد و سابقه همکاری‌ها را می‌توان در یک بستر پنجاه ساله مورد بررسی و کنکاش قرار داد. استراتژی چین در قبال آفریقا طی سه دهه اول (از زمان به قدرت رسیدن حزب کمونیست درچین سال ۱۹۴۹) همواره بر مناسبات و همکاریهای ایدئولوژیک مبتنی بود. این جهت‌گیری براساس سیاستهای انقلابی چین و تلاش کشورهای آفریقایی برای استعمارزدایی درفاصله دهه‌های ۱۹۵۰ لغایت ۱۹۷۰ شکل گرفته بود. بعد از شروع سیاست اصلاحات و درهای باز در اواخر دهه ۷۰ درچین، این شیوه نگرش رنگ باخت و چین کمتر در مسائل مرتبط با قاره سیاه خودنمایی

1. People's Daily, November 17, 2006

می‌کرد. به طوری که فقط دردهه ۱۹۹۰، حجم مناسبات تجاری میان چین و آفریقا به میزان ۷۰۰ درصد رشد داشت.

در یک دهه اخیر و با تغییر جایگاه چین از یک قدرت منطقه‌ای به یک قدرت درحال ظهور بین‌المللی، همکاریهای دوطرف وارد مرحله جدیدی شده و مسائل اقتصادی به عنوان مرکز ثقل همکاریهای دوطرف، مورد توجه جدی مقامات پکن قرار گرفته است. در سال ۱۹۹۵ میزان واردات چین از آفریقا حدود ۱/۴ میلیارد دلار بود. درسال ۲۰۰۰ این رقم به مرز ۱۱ میلیارد دلار رسید. درسال ۲۰۰۶ تجارت دوطرف به مرز ۵۶ میلیارد دلار رسید. درآن سال، واردات چین از آفریقا از مرز ۲۸/۸ میلیارد دلار گذشت و صادرات چین به آفریقا بالغ بر ۲۶/۷ میلیارد دلار شد.[۱]

در سال ۲۰۰۶، چین اولین برنامه سیاسی خود را در قبال آفریقا تحت عنوان "سیاست آفریقایی چین" تدوین کرد. دربرنامه فوق، ایجاد "موافقتنامه تجارت آزاد با آفریقا"[۲] مورد تأکید قرار گرفته است.[۳] در حال حاضر، چین سومین شریک تجاری آفریقا بعد از ایالات متحده و فرانسه به شمار می‌رود. همچنین براساس برنامه تدوینی دولت چین، حجم مناسبات دوجانبه تاپایان سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار می‌شود.[۴] بدین ترتیب و در صورت تحقق برنامه فوق، چین بزودی از ایالات متحده و فرانسه پیشی خواهد گرفت و اولین و بزرگترین شریک تجاری آفریقا خواهد شد.[۵]

امروز چین ولع زیادی برای سرمایه‌گذاری درتمام کشورهای آفریقایی (باثبات یا حتی گرفتار ناآرامی‌های داخلی) دارد. باتوجه به اوضاع سیاسی کشورهای آفریقایی

---

1. http://www.tralac.org/pdf/20070220_China_Africa_top20s2007.xls
2. Free Trade Agreement (FTA)
3. Xinhua, January 14, 2006
4. Martyn Davies, SA Exporter, Business Day, December 2006
5. BBC, July 4, 2007

و همچنین نقش قدرتهای خارجی به ویژه ایالات متحده و فرانسه درآفریقا، سیاست چین درقبال آفریقا با ریسک‌پذیری بالا تعبیر می‌شود.

قاره آفریقا جذابیتهای زیادی برای چین دارد. باتوجه به رشد سریع اقتصاد پویای چین، ویژگی‌های آفریقا از جمله منابع انرژی، بازار مصرف برای کالاهای ارزانتر چینی، منابع غنی معدنی و طبیعی و... مورد توجه پکن قرار دارد. در ذیل به اختصار برخی از مزیت‌های آفریقا برای توجیه ریسک‌پذیری و تأکید پکن به توسعه مناسبات با آفریقا، مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱- انرژی

یکی از جذابیتهای آفریقا برای چین، موضوع انرژی است. سرعت بالای رشد اقتصادی درچین و محدودیتهای منابع انرژی باعث شده است دومین کشور وارد کننده نفت خام جهان، تداوم رشد و توسعه اقتصادی خود را درگرو مقوله امنیت انرژی مورد نیاز خود بداند. مضافاً اینکه با توجه به حضور و تسلط قدرتهای خارجی براکثر منابع و ذخایر نفتی دنیا، چین به عنوان یک قدرت نوظهور بین‌المللی حوزه مانور کمی دارد.

علاوه برآن، افزایش قیمت نفت خام، موضوع انرژی را درکانون توجه جدی دولتمردان پکن قرار داده است. چنانکه در نشست یازدهمین کنگره ملی خلق (پارلمان) در پکن در سال ۲۰۰۸، کمیسیون عالی انرژی ملی (هم سطح وزارتخانه) به عنوان رکن تصمیم‌گیرنده و اجرایی انرژی چین تشکیل شد. در سال ۲۰۰۸، نفت خام بیش از ۷۳ درصد کل صادرات آفریقا به چین را تشکیل می‌داد.

در حال حاضر بیشتر صادرات آفریقا به چین در حوزه انرژی قرار دارد. مهمترین کشورهای آفریقایی صادرکننده نفت به چین سودان و آنگولا هستند. چین طی

سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ سرمایه‌گذاری‌های زیادی درحوزه نفتی آنها انجام داده است. درحال حاضر آنگولا مهمترین تأمین کننده نفت چین است.

در سال ۲۰۰۶ سه کشور آنگولا با ۱۰/۹ میلیارد دلار، آفریقای جنوبی ۴/۰۹ میلیارد دلار و جمهوری دموکراتیک کنگو با ۲/۷۸ میلیارد دلار بزرگترین واردکنندگان محصولات چینی بودند.

۲- منابع سرشار معدنی

جذابیت دیگر آفریقا، منابع سرشار معدنی درآن قاره است. این منابع، مواد مختلف از آلومینیم تا زیرکونیم[1] را در بر می‌گیرد.[2]

بر اساس برنامه پنج ساله یازدهم طرح توسعه ملی چین، طی سالهای ۲۰۰۶ لغایت ۲۰۱۰، طرحهای تحقیقی و توسعه‌ای در حوزه منابع معدنی اولویت بالایی دارند. این امر برای تثبیت رشد اقتصادی آن کشور حیاتی است. طبق برآورد تحقیقاتی دانشگاه مرکزی جنوب چین، درصورتی که میزان ذخایر مواد معدنی آن کشور درسطح ذخایر سال ۲۰۰۵ باقی بماند، طی دهه‌های آتی، پکن با مسائل

1. Zirconium

۲. لیست خرید مواد معدنی چین از آفریقا درمقطع حاضر به شرح ذیل می‌باشد؛
Aluminum; asbestos; basalt; boric acids; oxides; carbonates; chromium ore; concentrates; coal; cobalt ore; concentrates; diamonds; feldspar; ferroalloys; fluorspar; gold; granite; iron ores; concentrates; lead ore; concentrates; leucite; manganese ores; concentrates, including ferrous manganese iron ore; lime; molybdenum ore; concentrates; nightline; nickel; niobium; syenite; ox metallic; peroxometallic acid salts; platinum; porphyry; silver; slacked lime; tin ore; concentrates; titanium oxides; tungsten ore; concentrates; quartz; quartzite; quicklime; tantalum; vanadium; zinc; zirconium ore; concentrates (World Trade Atlas-Index for Chinese Trade Data, Chinese Customs, Trade Law Centre for Southern Africa).

عدیده‌ای روبرو خواهد شد. برای مثال طی ۱۲ سال منابع "مس" چین به پایان خواهد رسید. همچنین منابع "نیکل" برای ۴۰ سال و "زینک" تنها برای ۱۸ سال موجود خواهد بود.[۱]

در میان کشورهای آفریقایی، چین به آفریقای جنوبی به عنوان مهمترین کشور معدنی قاره نگاه ویژه‌ای دارد. آفریقای جنوبی بزرگترین تولید کننده طلا و صاحب معادن غنی "پلتینوم" و ۸۰ درصد "منگنز" دنیاست.

۳- بازار مصرف

بازار مصرف هفتصد میلیون نفری کشورهای آفریقایی می‌تواند فرصت مناسبی برای کالاهای ارزانتر و کم کیفیت‌تر چینی باشد. همچنین موقعیتی برای ارتقاء توان فنی و تکنولوژیک صنایع کوچک و متوسط آن کشور به شمار می‌رود. در حالی که این دسته از کالاها، در اروپا و آمریکا و حتی کشورهای آسیایی، دیدگاه نامناسبی نسبت به بازار و محصولات چینی بوجود آورده است. امروزه، چین به عنوان یک قدرت نوظهور بین‌المللی، تلاش می‌کند تا با افزایش استانداردهای کیفی، به عنوان قدرت مهم اقتصادی در دنیا جلوه کند. بدیهی است تحقق این امر، جز با همکاری شرکتها و صنایع کوچک و متوسط چین با بازارهای درحال توسعه و توسعه نیافته به منظور افزایش مهارت و دانش فنی میسر نمی‌شود.

البته نباید از نظر دور داشت که آن کشور فاصله زیادی با استاندارهای توسعه همه جانبه دارد. بدین ترتیب، بخش زیادی از اقتصاد و بنگاههای اقتصادی چین زیرساختارهای سنتی دارند که عدم امکان تولید و سودآوری برای آنها ممکن است به یک بحران عظیم داخلی تبدیل شود که کاهش تولید، افزایش بیکاری، گسترش

1. Beijing Review, December 14, 2007

فقر و... از تبعات آن است. در نتیجه بازارهای آفریقا فرصت مناسبی برای این گروه از تولیدکنندگان چینی به شمار می‌آیند.

همچنین قاره آفریقا به علت بی‌ثباتی دولت‌های سیاسی، بازار بسیار خوبی برای تسلیحات چینی به شمار می‌رود. چین تلاش می‌کند که صنعت تسلیحاتی خود را تا سال ۲۰۲۰ مدرنیزه و این کشور را به بزرگترین صادرکننده اسلحه در جهان تبدیل کند.[۱] کشورهای آفریقایی نیز به عنوان فرصتی مناسب برای فروش و تقویت دانش و بنیه نظامی چین مورد توجه پکن هستند.

شاید یکی از فروش‌های مهم جنجال برانگیز تسلیحاتی چین به آفریقا، مربوط به فروش ۲۴۰ میلیون دلاری تسلیحاتی چین به آقای "رابرت موگابه" درزیمبابوه باشد.[۲] همچنین دردرگیریهای سودان نیز به کرات موضوع سلاحها و مهمات چینی بحث برانگیز بوده است. گزارشها و اسناد متعددی (به ویژه توسط سازمان عفو بین‌الملل) از چین درباره فروش سلاح به لیبریا و نیجریه وجود دارد. البته نباید فراموش کرد که فروش تسلیحات چین به آفریقا به مراتب کمتر از میزانی است که آمریکا، روسیه، فرانسه و بریتانیا به آفریقا می‌فروشند.[۳]

۴- افزایش قدرت چانه‌زنی در مجامع و سازمانهای بین‌المللی

در حال حاضر چین با ۴۸ کشور ازمجموع ۵۳ کشور آفریقایی دارای مناسبات سیاسی و دیپلماتیک است. با توجه به جهت‌گیری مناسبات دوطرف، این کشورها می‌توانند وزنه مهمی برای چین درسازمانها و مجامع بین‌المللی، برای افزایش قدرت

---

۱. مقررات کنترل صادرات محصولات نظامی چین در وب سایت ذیل قابل دسترسی است؛
http://cns.miis.edu/research/china/chiexp/regmpe.htm.

2. http://web.amnesty.org/library/Index/ENGASA170302006

3. Financial Times, February 27, 2006

چانه زنی باشند. بدیهی است این ویژگی و امتیاز برای کشوری همچـون چـین کـه می‌خواهد خود را به عنوان یک قدرت جدید بین‌المللی نشان دهد، مهم است.

نکته مهم دیگر، کمکهای چین به آفریقاست. این بخش مناسبات چین با آفریقـا بیشترین چالش را در مناسبات آفریقا با سـایر کـشورها ایجـاد کـرده اسـت. برنامـه کمکهای چین به آفریقا از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده است. البته درآن سالها، جـز پـروژه خط آهن تانزانیا به زامبیا و برخی استادیومهایی که با کمک چین درجاهای مختلف قاره ساخته شد، میزان کمکها زیاد نبود.

در جریان اجلاس نوامبر ۲۰۰۶ سـران آفریقـا در پکـن، چـین میـزان کمکهـای بـشردوستانه خـود را بـه آفریقـا افـزایش زیـادی داد. تقبـل تأسـیس ۱۰۰ مدرسـه درمناطق روستایی پیش از پایان سال ۲۰۰۹ از جمله این کمکهاسـت. ایـن کمکهـا هیچگاه مشروط به انجام دادن اقداماتی از سوی کشورهای آفریقایی نبوده است.

۵- قابلیت‌های آفریقا برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های چین

با توجه به جذابیتهای آفریقا به ویژه درحوزه انرژی، طی سالهای اخیر چـین بـه اولین کشوری تبدیل شده است که به آفریقا سرمایه می‌فرستد. در حال حاضر بیش از ۸۰۰ شرکت وابسته به دولت چین درسراسر قاره آفریقا حـضور دارنـد. شـرکتها و مؤسسات چینی تاکنون بیش از ۶ میلیـارد دلار در بـیش از ۹۰۰ پـروژه (بـه ویـژه درحوزه صنعت نفت) درسراسر قاره آفریقا سرمایه‌گذاری کرده‌اند.[1] البته این میـزان، فقط سه درصد از کل سرمایه‌گذاری مستقیم (FDI) چین در خارج از مرزهای ایـن کشور در سال ۲۰۰۶ بوده است. در حالی که در آسیا و آمریکای لاتـین ارقـام ۵۳ و

---

1. See Sudha Ramachandran, "India pushes people power in Africa," Asia Times, July 13, 2007, sourced at http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/IG13Df03.html

۳۷ درصد را ثبت کرده است. ولی قطعاً فرصت‌ها و پتانسیلهای زیادی برای توسعه و افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم این کشور درآفریقا متصور می‌باشد.[۱]

الگوی عمومی سرمایه‌گذاری چین در آفریقا با شیوه و عملکرد کشورهای اروپایی کاملاً متفاوت است. یکی از تفاوتهای اصلی این است که چین اقتصاد کلان آفریقا (جدای از مسائل و مشکلات آفریقا از فساد اداری تا جنگ‌های داخلی) را در حال پیشرفت می‌داند. این در حالی است که سرمایه‌گذاران غربی چنین تصوری ندارند. تولید کنندگان چینی قاره آفریقا را فرصت ویژه‌ای برای فروش کالاهای ارزانتر و کم کیفیت‌تر خود می‌دانند.

سرمایه‌گذاری غرب در آفریقا همواره باملاحظاتی نظیر لزوم رعایت حقوق بشر، مبارزه با فساد، اصلاحات و... بوده است. علاوه برآن، سابقه استعماری کشورهای اروپایی همواره نقش بازدارنده داشته است. درحالی که چین درحضور و مناسبات خود با آفریقا، سابقه نیم قرن مناسبات دوستانه و حمایت از جنبش‌های آزادیبخش آفریقایی را داشته است و درحوزه عمل نیز بر "عدم دخالت در امور داخلی کشورها" تأکید می‌کند. به علاوه، ظرفیت‌های پائین نیروی کار، زیرساختهای ضعیف و بازار توسعه نیافته آفریقا[۲] باعث شده است توجه سرمایه‌گذاران بین‌المللی تا به امروز کمتر به آفریقا جلب شود و حتی بیش از ۴۰ درصد ازسرمایه‌های این قاره‌ها به خارج از آن فرار کند.[۳]

طی سالهای اخیر، چین هیچ محدودیتی برای ارائه کمکهای فاینانسی و تکنیکی به آفریقا قائل نشده است. اعطای کمکها، درقالب وامهای کم بهره و وامهای بدون بهره به کشورهای آفریقایی صورت می‌گیرد.[۴]

---

۱. درسال ۲۰۰۸ سرمایه‌گذاری مستقیم چین درقاره آسیا حدود ۵۳ درصد و درآمریکای لاتین حدود ۳۷ درصد بوده است.

۲. کل اقتصاد قاره آفریقا به اندازه اقتصاد ایالت اوهایوی آمریکا است.

3. BBC, September 13, 2002

4. Cruzeiro do Sul, January 12, 2007

بدیهی است که سرمایه‌گذاری‌های چین در آفریقا با درصد بالایی از ریسک همراه است. در۲۴ آوریل سال ۲۰۰۷، چریکهای شبه نظامی در اتیوپی، به یکی از میادین نفتی در اختیار شرکتهای چینی حمله کردند که دراین حادثه ۷۷ نفر کشته شدند. از سال ۲۰۰۴ تاکنون، دهها کارگر، مهندس و تکنسین چینی در نیجریه، کنیا و سایر کشورهای آفریقایی کشته یا ربوده شده‌اند. علاوه برآن، بارها کارگران آفریقایی در آنگولا، زامبیا، مراکش و نیجریه علیه سیاستهای کاری چین دست به تظاهرات زده‌اند که مهمترین آن، تظاهرات کارگران معدن مس گامبیشی[1] در زامبیا درسوم ژانویه سال ۲۰۰۷ است که در جریان آن، بیش از ۵۰۰ نفر از کارگران زامبیایی به علت شرایط بد کار و دستمزد پائین (ماهانه کمتر از ۵۴ دلار) تظاهرات کردند.[2]

بدین ترتیب، ثبات سیاسی درقاره آفریقا برای چین اهمیت زیادی دارد. غالباً سرمایه‌گذاری‌های چین در آفریقا با شیوه ۴۵ درصد دولت محل و ۵۵ درصد شرکت چینی صورت می‌گیرد. آفریقا درحال حاضر حدود ۱۲ درصد منابع نفت خام دنیا را در اختیار دارد. در سال ۲۰۱۳، تولید نفت خام آفریقا حدود ۱۰/۷ لغایت ۱۱/۴ میلیون بشکه خواهد شد. درسال ۲۰۱۸، این رقم به ۱۲/۴ لغایت ۱۴/۵ میلیون بشکه درروز افزایش می‌یابد.[3] درسال ۲۰۰۷، تولیدات نفت خام آفریقا، ۲۲ درصد کل مصرف آمریکا و ۲۸ درصد کل مصرف چین را تأمین می‌کرد. در حالی که درسال ۲۰۰۶ آفریقا فقط ۹ درصد مصرف چین و ۳۳ درصد مصرف آمریکا را

1. Chambishi

2. The Times of Zambia, January 4, 2007

3. First African Union Conference of Ministers Responsible for Hydrocarbons (Oil and Gas), December 11-15, 2006, Cairo, Egypt http://www.africa-union.org/root/AU/Conferences/Past/2006/November/infrastructure /doc/en/.doc.

تأمین می‌کرد. این ارقام نشان می‌دهد که حضور چین طی سالهای اخیر درقاره آفریقا روند صعودی داشته است.[1]

البته از سال ۲۰۰۱ تا به امروز، حضور و تجارت اکثر قریب به اتفاق کشورهای توسعه یافته در آفریقا (به ویژه درحوزه نفت و گاز) افزایش داشته است. تنها چیزی که چین را ازسایر کشورهای رقیب در آفریقا متمایز می‌کند، حضور پررنگ دولت چین در مناسبات آن است.[2] ۵ میلیارد دلار وام دولت چین به کشور آنگولا برای سرمایه‌گذاری درحوزه نفت طی سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ و تخصیص ۵ میلیارد دلار برای صندوق سرمایه‌گذاری در آفریقا در جریان "اجلاس سران آفریقا درپکن درنوامبر ۲۰۰۶" نمونه‌ای از این مناسبات است. همچنین سفر مقامات ارشد چینی ازجمله رئیس جمهور، نخست وزیر و وزیر خارجه به آفریقا گواه دیگری براین مدعاست. آقای "خوجین تائو" رئیس جمهور چین طی سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ به بیش از ۱۷ کشور آفریقایی سفر و رتبه اول تعداد سفرهای آفریقایی را کسب می‌کند.

1. Paul Collier & Anke Hoeffler & Catherine A Pattillo,"Flight capital as a portfolio choice," World Bank Policy Research Working Paper. No 2066, February 1999
http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=569197

2. See the "Forum on China - Africa Cooperation Beijing Action Plan (2007-2009)", the key document emanating from the Beijing Summit in November 2006

فصل چهارم

کنکاشی بر مناسبات دوجانبه ایران و چین

گفتار اول: مروری بر تاریخچه روابط

روابط دو جانبه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی[1]

مناسبات سیاسی و بازرگانی ایران و چین قدمت تاریخی زیادی دارد. بنا بر آثار و شواهد تاریخی موجود، نخستین هیئت‌های سیاسی میان ایران و چین بیش از ۲۰۰۰ سال قبل مبادله شد و تا قرنها بعد از آن نیز تماس و ارتباطات سیاسی دو کشور ادامه و داد و ستدهای بازرگانی گسترده و پیوندهای فرهنگی و هنری

---

۱. برای مطالعه تاریخ و سیر تحولات روابط ایران و چین قبل از پیروزی انقلاب اسلامی رجوع شود به:

- سیاست خارجی ایران در آسیای خاوری و اقیانوسیه در دوران ۵۰ ساله شاهنشاهی پهلوی، وزارت امور خارجه (اداره هفتم سیاسی)، ۲۰ شهریور ۱۳۵۴، صفحات ۱۴- ۲۳

- مسعود طارم سری، عبدالرحمن عالم و بهرام مستقیمی، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۸ (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۱۳۶۴)، فصل دوم، صفحات ۲۱۸-۱۰۰

بسیاری میان طرفین وجود داشت. به ویژه از آن زمان که بزرگترین راه دنیای باستان با جاده معروف ابریشم، جنوب ایران را به سرزمین پهناور چین مرتبط کرد و ارتباط دریایی از طریق خلیج فارس و اقیانوس هند با بندر کانتون ایجاد شد، ارتباط میان دو کشور به طور مستمر برقرار بود.

در سفرنامه‌های جهانگردان چینی که از قرون قبل از میلاد مسیح به ایران مسافرت کرده‌اند، درباره کشور و مردم ایران در دوران باستان نکات و اطلاعات مفید و جالبی ذکر شده است.

ادبیات قدیم ایران و چین متضمن آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان در وصف زیبایی‌های بدیع طبیعت و هنر و خصایل مردم یکدیگر است و تعاریفی مثل "نگارستان چین" و "صورتگر و نقاش چین" حکایت از جلوه بزرگ هنری چین در کشور ما دارد.

از قرنها قبل، آئین زرتشت در چین باستان رسوخ یافت و حتی به روایت مورخان چینی در قرون اول و دوم هجری پیروان زرتشت در چین چندان زیاد شدند که در بعضی از ایالات، این آئین به عنوان یک مذهب رسمی شناخته می‌شد.

دین مبین اسلام نیز با قالب ایرانی - عرفانی در بسیاری از نقاط و شهرهای چین با فرهنگ و زبان ایرانی ترویج شد و هنوز روستاها و شهرهایی در چین وجود دارند که حتی نام آنها برگرفته از اسم یک مروج، جهانگرد یا تاجر ایرانی است.

تماس و مبادله نمایندگان سیاسی بین ایران و چین در تاریخ شاهان خوارزمی نیز مسطور است، اما تا آغاز دوره پهلوی از سوابق مناسبات سیاسی رسمی در کتب و اسناد تاریخی آثار چندانی دیده نمی‌شود. در دوره پهلوی افت و خیزهایی در زمینه تنظیم روابط با چین در دوره‌های مختلف به چشم می‌خورد. در سال ۱۲۹۹

نخستین گام برای تجدید عهد دوستی قدیم ایران و چین برداشته و یک عهدنامه مودت و کنسولی و قضایی بین دو دولت منعقد شد. این عهدنامه را در ایتالیا سرتیپ اسحاق خان مفخم الدوله وزیر مختار ایران و آقای وانگ کوانگ کی وزیر مختار چین امضا و اسناد آن را بین دو کشور مبادله کردند. همچنین در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی و درچارچوب سیاست تقویت مناسبات و علائق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با دول مستقل آسیایی، سرکنسولگری ایران در شانگهای تأسیس شد و یک سال بعد (۱۳۱۳) آقای حسین کی استوان کنسول وقت ایران در کراچی به عنوان اولین سرکنسول ایران به چین رفت و پس از وی نیز تا اوایل جنگ جهانی دوم آقای عبدالرحیم میرفندرسکی در همین سمت مسئول تنظیم روابط با چین بود.

در خلال جنگ جهانی دوم و درگیریهای منطقه‌ای (نظیر جنگ چین و ژاپن)، روابط دو کشور قطع و حفظ منافع اتباع ایران به دولت هلند سپرده شد. با پایان جنگ جهانی دوم و روی کار آمدن محمدرضا پهلوی درسال ۱۳۲۰، دولت ترکیه که همزمان حافظ منافع ایران در ژاپن بود، عهده دار حفاظت منافع ایران در شانگهای (چین) هم شد. تا اینکه در سال۱۳۲۳ دولتین ایران و چین تصمیم گرفتند نمایندگی سیاسی ایجاد کنند لذا آقای علی نصر در سال ۱۳۲۳ به عنوان اولین سفیر ایران راهی چین شد. پس از پایان مأموریت آقای علی نصر در سال۱۳۲۶ آقای جواد قدیمی کاردار سفارت ایران شد و از آبان ۱۳۲۷ آقای مهدی قریب به عنوان سفیر ایران در چین جانشین وی شد.[۱]

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره رجوع شود به:

A.H.N. Abidi, China, Iran and the Persian Gulf, (New Delhi: Radiant Publisher, 1982), p 30

با وقوع انقلاب کمونیستی در چین در سال ۱۹۴۹ روابط دو کشور ایران و چین قطع شد و تهران به تبعیت از آمریکا، روابط خود را با تایوان پی ریزی کرد. در سال ۱۹۵۵ پیوستن ایران به پیمان بغداد و در سال بعد برقراری روابط رسمی با تایوان موجب همگرایی ایران با غرب و ورود آن به سیستم امنیت منطقه‌ای غرب شد. در اوایل دهه ۱۹۶۰، پکن به پناهگاه اعضای حزب توده ایران تبدیل شده بود. با وجود این، حتی در همان دوران نیز روابط ایران و چین به طور آشکار و عریان خصمانه نبود. به دنبال آن، پکن از ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۹۵۱ و برنامه‌های ملی دکتر مصدق نخست وزیر وقت ایران حمایت کرد و در اوایل دهه ۱۹۶۰ خرید مقادیر کمی نفت از ایران را آغاز کرد.

روابط دو کشور در اواسط دهه ۱۹۶۰ به دلیل شکاف در روابط چین و شوروی و آغاز تنش زدایی در روابط آمریکا و شوروی رو به گرمی گرایید. در این دوره، دسترسی چین به کشورهای آسیایی و آفریقایی بیشتر شد. در عین حال، شاه ایران تمایل داشت استقلال عمل بیشتری در برابر قدرتهای بزرگ در جهت تنظیم مناسبات خارجی اش نشان دهد.

سال ۱۹۷۱ را می‌توان نقطه عطف مهمی در روابط ایران و چین به شمار آورد. در این سال ایران تصمیم گرفت پکن را به عنوان تنها دولت قانونی چین واحد شناسایی کند و روابط دیپلماتیک خود را با آن کشور از سر گیرد. منافع ایران و چین با ظهور مسکو به عنوان دشمن مشترک به یکدیگر نزدیکتر شد.[۱]

چین به طور روز افزونی به ایران به عنوان خاکریزی در مقابله با جاه طلبیهای شوروی در خلیج فارس می‌نگریست. شاه ایران نیز بنا بر اهداف خاص خود این نقش را پذیرفت. از همین رو برای مدتی، چین و ایران به همراه آمریکا به منظور مقابله با اهداف استراتژیک شوروی با یکدیگر شریک شدند.

---

1. People's Daily, November 21, 2006

درتاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۵۰ (برابر ۱۷ اگوست ۱۹۷۱) در پکن و تهران اعلامیه مشترکی منتشر و روابط رسمی دو کشور با تبادل کاردار شروع شد و آقای ارسلان نیرنوری به عنوان کاردار ایران به چین عزیمت کرد. حدود شش ماه بعد، آقای عباس آرام که قبلاً پست وزیر خارجه را در ایران عهده دار بود، به عنوان اولین سفیر رسمی و تام الاختیار ایران وارد پکن شد.[1]

گرچه ایران تا سال۱۹۷۱ از شناسایی جمهوری خلق چین و برقراری روابط دیپلماتیک با آن اجتناب ورزید، ولی نسبت به مسائل مربوط به دولت مزبور بی‌توجه نبود. تحولاتی که در سال ۱۹۷۱ در صحنه نظام بین‌الملل و منطقه رخ داد و زمینه تأسیس روابط دیپلماتیک ایران را با چین فراهم نمود، عبارت بود از:

- تصمیم آمریکا مبنی بر به رسمیت شناختن چین در چارچوب "سیاست سدبندی" علیه شوروی

- اعلام تئوری "سه جهان" از سوی مائو که براساس آن، آمریکا را به عنوان امپریالیسم (یا جهان اول)، شوروی را به عنوان سوسیال امپریالیسم (یا جهان دوم) و چین و برخی کشورهای غیر از دو بلوک مذکور را جهان سوم نامید و مهمتر از همه اینکه مائو سوسیال امپریالیسم را خطرناک‌تر از امپریالیسم قلمداد کرد.

علاوه بر اوضاع بین‌المللی، از سرگیری روابط برای ایران و چین نیز مطلوبیت‌هایی داشت و آمادگی‌های داخلی دو کشور نیز در این تصمیم مؤثر بود. این وضعیت با «سیاست نگاه به شرق» محمدرضا پهلوی همخوانی داشت. البته سیاست نگاه به شرق محمدرضا پهلوی با آنچه امروز در سیاست خارجی کشور ما به سیاست نگاه به شرق معروف است، تفاوت ماهوی و ترکیبی داشت. سیاست نگاه به شرق رژیم پهلوی، بیشتر حوزه اقیانوس هند من جمله استرالیا، اندونزی، تایلند،

---

۱. مسعود طارم سری و ...، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران طی سالهای۵۷-۱۳۲۸، منبع پیشین، صفحه ۱۰۲

هند، پاکستان و ... را در بر می‌گرفت. به علاوه محمدرضا شاه "دنبال گسترش روابط با جهان و تثبیت موقعیت منطقه‌ای خود به عنوان ژاندارم منطقه و سیاست نگاه به شرق، وجه تکمیلی سیاست خارجی غرب محور ایران بود.[۱]

برقراری مناسبات سیاسی با ایران برای دولت پکن نیز اهمیت داشت. پیش از آن چین با عرب‌های تندرو و نهضت‌های چپ عربی مثل نهضت ظفار کار می‌کرد و لذا تنظیم روابط با کشورهای میانه روتر منطقه مثل ایران و کویت و سپس عربستان، برای چین یک تغییر وضعیت بود که ورود آن را به منطقه منطقی‌تر می‌کرد. به همین دلیل فقط ده روز پس از ورود آقای ارسلان نیرنوری به عنوان کاردار ایران به پکن، آقای چوئن لای نخست وزیر چین در مراسم ۴ آبان ۱۳۵۰ که به مناسبت تولد محمدرضا پهلوی در سفارت ایران بر پا شده بود، شرکت کرد.

طی دهه ۱۹۷۰ روابط اقتصادی ایران و چین در حد قابل قبولی گسترش یافت. تجارت دو کشور به طور پیوسته سیر صعودی داشت و ایران به چین کمک‌های توسعه‌ای ارائه می‌کرد. شکل‌گیری روابط ایران و چین در دهه ۱۹۷۰ متأثر از چهار تحول مهم بود:

- استیلای سیاسی دنگ شیائو پنگ و اتخاذ سیاست مدرنیزه کردن چین
- عادی سازی روابط آمریکا و چین
- انقلاب ایران و سپس استقرار نظام جمهوری اسلامی
- تغییر روابط ایران و آمریکا از وضعیت اتحاد استراتژیک به سمت خصومت و دشمنی

---

۱. دررابطه با زمینه‌های نزدیکی دو کشور، نویسندگان کتاب "چین: سیاست خارجی و روابط با ایران طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۷" دلایل و شواهدی را ذکر کرده‌اند که بسیاری از آنها از واقعیت بدور است. با این وجود مطالعه صفحات ۱۱۸-۱۲۱ کتاب مذکور قابل توجه است.

روابط دو جانبه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ماهیت روابط چین و ایران دچار دگرگونی شد. چینِ بیرون آمده از انقلاب فرهنگی، سیاست درهای باز اقتصادی و اصول همزیستی مسالمت آمیز را در پیش گرفت و اعلام کرد سیاست خارجی مستقل و در عین حال حفظ و تثبیت روابط با ایالات متحده را در دستور کار خود قرار خواهد داد. بالعکس، در جمهوری اسلامی ایران، ایدئولوژی مذهبی و سیاست اقتصادِ دولتی متمرکز، جنگ با عراق و روابط خصمانه با ایالات متحده حاکم شد.

به‌رغم این تفاوتها، روابط چین و ایران خط سیر مثبتی در پیش گرفت. از واکنش اولیه پکن به انقلاب ایران، می‌توان پی برد که چه مسائلی موجب نزدیکی پکن و تهران شد. چین تسخیر سفارت آمریکا و گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی در ایران را نقض حقوق بین‌الملل ارزیابی کرد و از قطعنامه شورای امنیت که خواستار آزادی فوری دیپلماتها شده بود حمایت کرد. ولی پس از آن شاهد آمیزه‌ای از عمل گرایی ایرانی و فرصت‌طلبی چینی در روابط دو کشور بوده‌ایم.

مبانی نظری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب ملهم از دو مجموعه ارزشی بود که غالباً به صورت مکمل عمل می‌کردند:

اول) ارزش‌های برگرفته شده از جهان بینی اسلامی که حاصل تفکر و گرایش مذهبی نخبگان سیاسی، علمای دینی و بخش زیادی از مردم بود. تشکیل امت واحده، دفاع از مستضعفین جهان و تئوری ام القراء از مبانی نظری لازم با هدف جهانی کردن اسلام و اسلامی کردن سیاست خارجی ایران مطرح شد و بخش مهمی از برنامه‌های دهه اول انقلاب را به خود اختصاص داد.

دوم) آرمانهای انقلابی نیز با وقوع انقلاب اسلامی امکان تجلی یافت و شعارهای سیاست خارجی را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. انقلاب ایران نیز همانند بقیه

انقلاب‌های جهان، نظام بین‌المللی حاکم را غیرعادلانه، قدرت‌گرا و ثروت‌گرا تلقی کرد و درصدد برآمد تا با صدور آرمانهای انقلابی خود، زمینه را برای ایجاد نظام جدید به کار گیرد. ترکیب دو قطبی نظام بین الملل به این نوع نگرش کمک کرده و شعار نه شرقی، نه غربی در حقیقت به دلیل بینش انتقادی و تقاضای تغییر وضعیت موجود در روابط بین‌الملل شکل گرفت.

در دو دهه گذشته، با وجود بروز رفتارهای جدید در روابط خارجی، تغییر محسوسی در مبانی نظری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به وجود نیامده است. مقدمه قانون اساسی و اصول ۱۵۲ تا ۱۵۷ آن، در جریان تغییرات و اصلاحات سال ۱۳۶۸ دست نخورده باقی ماند. هرچند طرح اصول سه گانه "عزت، حکمت، مصلحت" تلاشی بود تا همخوانی بیشتری میان مبانی رفتاری سیاست خارجی کشور و واقعیات نظام بین‌الملل ایجاد کند، مبانی نظری سیاست خارجی همچنان بینش دو قطبی خود را تحت شرایط جدید حفظ کرد و مفهوم «شرق – غرب» جای خود را به «شمال - جنوب» و در سالهای اخیر «جنوب – جنوب» داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به تبع تحولاتی که در ساختار نظام منطقه‌ای در اثر فروپاشی رژیم پهلوی ایجاد شد و با عنایت به فراز و نشیب‌هایی که انقلاب اسلامی داشت، روابط ایران و چین مقاطع کاملاً مجزا و مشخصی را تجربه کرد که در شش مقطع به شرح ذیل بررسی می‌شود:[1]

اول) مرحله عدم ارتباط مؤثر (تا اواخر سال ۱۳۶۳)

در این دوران که از پیروزی انقلاب اسلامی تا سالهای ۱۹۸۳-۱۹۸۴ (سال ۱۳۶۳) طول کشید، ایران با همه کشورها و من جمله با چین، به دلیل وضعیت

---

۱. برای مطالعه بیشتر در خصوص منطق آمریکا رجوع شود به: همان منبع، صفحات ۱۸۲-۱۸۱

جنگی رابطه خاصی نداشت. در این مرحله، اولویت اول کشور جنگ و مسائل امنیتی و تمامیت ارضی بود و وضعیت سال‌های اول انقلاب نیز بر روابط خارجی سایه انداخته بود.[۱]

دوم) برتری روابط نظامی - سیاسی (تا پایان جنگ تحمیلی)

در مرحله دوم، افتراق تا حد دشمنی دو ابرقدرت آن زمان (آمریکا و شوروی) در اثر وقایعی که در داخل ایران رخ داده بود، خلاء زیادی برای ایران در صحنه بین‌المللی ایجاد کرد. در این دوره، ضمن آنکه دسترسی به تسلیحات را برای ایران بسیار مشکل کرد، خطرات سیاسی بین‌المللی جدی‌تری را نیز به همراه داشت. لذا در این زمان که آمریکا و شوروی با ایران ارتباط مؤثری نداشتند، رابطه با چین برگزیده شد. البته چین هیچوقت به هیچکدام از طرفین نزاع (ایران و عراق) چیزی نفروخت که توازن را بهم بزند. اینکه این اقدام یک حرکت تاکتیکی بود یا ناشی از ناتوانی پکن بود، جای تأمل دارد. ولی هرگاه توازن به نفع یکی از طرفین به هم می‌خورد، به طرف دیگر کمک می‌کرد تا توازن برقرارشود.[۲] دولت چین نیز این فرصت را مغتنم شمرد و تا آنجایی که شرایط عملی و اجرایی در داخل ایران و داخل چین اجازه می‌داد به گسترش رابطه سیاسی و نظامی و در مقیاس کوچکتر اقتصادی ادامه داد. در این مقطع چین بازار جدیدی برای تسلیحات خود پیدا کرده

---

۱. برای مطالعه بیشتر در رابطه با مزایای سلاحهای صادراتی چین، مطالعه منابع زیر توصیه می‌شود:
- محمدجواد امیدوارنیا، "سیر تحول در اندیشه نظامی چین"، منبع پیشین، صفحات ۲۱۱-۲۱۰
- گزارش کتاب سال سیبری، سال ۱۹۸۷، صفحه ۱۹۷

۲. برای مطالعه بیشتر در رابطه با مزایای سلاحهای صادراتی چین، مطالعه منابع زیر توصیه می‌گردد:
- محمدجواد امیدوارنیا، "سیر تحول در اندیشه نظامی چین "، منبع پیشین، صفحات ۲۱۱-۲۱۰
- گزارش کتاب سال سیبری، سال ۱۹۸۷، صفحه ۱۹۷

بود. ضمن آنکه آمریکا نیز با موافقت با ورود چین به معادلات ایـران و عـراق، سـعی می‌کرد نقش شوروی را در منطقه کم‌رنگ کند.[۱]

سوم) برتری روابط سیاسی- اقتصادی (تا پایان سال ۷۴):

بـا پایـان جنـگ و تغییـر اولویـت‌هـای ایـران، رابطـه بـا چـین نیـز وارد ابعـاد جدیدتری شد. اما در این زمان یک حادثه مهـم اتفـاق افتـاد و آن تحـریم چـین از سوی غرب به ویژه آمریکا (به دنبـال جریـان میـدان تـین ان مـن در سـال ۱۹۸۹) بود. درمقابل چین نیز به سمت کشورهایی نظیر ایران که مناسـبات خـصمانه‌ای بـا غرب داشتند، متمایل شد. بدین ترتیب، دولت چین رابطه سیاسی خود را بـا ایـران در عکس‌العمل بـه تحـریم روابـط بـا غـرب فزونـی بخـشید و حـدود ۲ تـا ۳ سـال بالاترین سطوح رفت و آمـدهای سـران بـه ویـژه از سـوی چـین شـکل گرفـت. در همین ایام، نطفه‌های اصلی همکاریهای اقتصادی دوطرف و بخش اعظم پـروژه‌هـای اقتصادی فی مابین نظیر پروژه ساخت مترو، سـاخت نیروگـاه، سـاخت کارخانجـات سیمان و... شکل گرفت.

ورود گسترده‌تر به همکاریهای اقتصادی با چین برای ایران هم مطلوبیـت‌هـایی داشت. چون هم غرب حاضر به سرمایه‌گذاری در ایران و کار جدی با تهـران نبـود و هم قیمت‌های چین در مقایسه با پیشنهادات غربی‌ها، بسیار پائین‌تر بود. چـین نیـز برای صدور سرمایه به ایران از طریق وام و سایر اشکال تأمین مالی پروژه‌هـا، تهـران

---

۱. در این خصوص برخی از چین شناسان و صاحبنظران به تقسیم بندیهای دیگری درخصوص تاریخ روابط دو کشور چین و ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی اعتقاد دارنـد کـه بـرای نمونـه نظریـات سرکار خانم مریم دفتری در اولین میزگرد ایران و چین در تاریخ ۱۳۸۰/۳/۲۲ قابل توجه اسـت. در این رابطه رجوع شود به:
مهرعلیان و خطیب زاده، میزگرد ایران و چین، ماهنامه دیدگاهها و تحلیل هـا، شـماره ۱۵۰، سـال پانزدهم، مردادماه ۱۳۸۰، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی)، صفحات ۳۶-۳۷

را ترغیب می‌کرد. از همه مهمتر اینکه، سران نظام و الیت‌های تصمیم‌گیرنده براین باور بودند که در قالب یک بده و بستان اقتصادی و سیاسی، ایران قادر خواهد شد از چین تسهیلات و امکانات استراتژیک بگیرد.[۱]

چهارم) برتری روابط اقتصادی - سیاسی

با تغییر وضعیت بین‌المللی به نفع چین و برداشته شدن تدریجی تحریم‌های غرب، منطقاً سیاست خارجی چین به سمت منافع کلان‌تر سوق یافت و چون غرب در ازای گسترش روابطش با چین ما به ازایی مبنی بر تعهد به هنجارهای بین‌المللی طلب می‌کرد، لذا چین نیز بتدریج روابط خود با ایران را به سمت محورهای اقتصادی - سیاسی سوق داد. همکاریهای ویژه نیز طی بده و بستان با غرب و آمریکا به سطوح پایین‌تر نزول کرد، اما قطع نشد.

در همان ایام در چین کنگره ۱۵ حزب کمونیست برگزار و طی آن تحولاتی در سطوح مدیریتی کشور و به ویژه در وزارت امور خارجه چین ایجاد شد. اولویت‌های آنها عوض و نسل مدیران جدید، بیشتر توجه‌شان به سوی غرب معطوف شد. این تغییر نگرش، لطماتی به منافع ملی چین در دو منطقه آفریقا و خاورمیانه وارد کرد. به طوری که در قاره آفریقا، برخی از کشورها به شناسایی تایوان به عنوان یک کشور مستقل مبادرت کردند. در خاورمیانه نیز برخی از کشورها مثل اردن به توسعه مناسبات غیررسمی با تایوان و گسترش همکاریها با آن منطقه متمایل شدند. لذا چینی‌ها در اوایل سال ۱۹۹۹ (اواخر سال ۱۳۷۸) متوجه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و مصمم می‌شوند روابط خود را با کشورهای دو منطقه مذکور و

---

۱. برای بررسی نقش نظامی‌گری در نظام سیاسی و تصمیمات سیاست خارجی چین، رجوع شود به: مریم دفتری، نقش ارتش آزادی بخش خلق در نظام سیاسی چین، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۱۳۶۲)

منجمله جمهوری اسلامی ایران بهبود و توسعه بخشند. بسیاری از سفرهای مقامات سیاسی دو کشور به تهران و پکن از این تاریخ به بعد شکل می‌گیرد.

پنجم) آغاز تعادل در روابط سیاسی و اقتصادی:

بدین ترتیب، وضعیت مذکور چینی‌ها را وادار کرد روابط با ایران را وارد مرحله پنجم (یعنی ارتقاء رابطه سیاسی برای بهره‌گیری از آن در روابط اقتصادی) کنند. در این دوران که تقریباً با ورود به دهه ۱۳۸۰ شکل می‌گیرد، روابط دو کشور اساساً وجوه سیاسی دارد. در عین اینکه روابط اقتصادی فی مابین نیز به طور سازمان یافته‌تری، تداوم و تعمیق می‌یابد. لذا از اسفند ۱۳۷۸ با سفر وزیر امور خارجه چین به ایران روابط دو کشور وارد فاز جدیدی می‌شود.

ششم) بازی بزرگ چین با کارت ایران در تعاملات پکن با غرب

اگر دوره پنجم روابط جمهوری اسلامی ایران با جمهوری خلق چین، مرحله ارتقاء روابط سیاسی برای تقویت مناسبات اقتصادی از سوی چین بود، بنظر می‌رسد این رویکرد از سال ۱۳۸۴ و با شروع به کار دولت نهم در کشور و اعمال فشار به تهران بخاطر پرونده هسته‌ای تغییر کرد. تأکید تهران به سیاست نگاه به شرق و نقش محوری چین در این استراتژی، وضعیت مطلوب‌تری برای پکن فراهم و قدرت مانور و امکان بازی با کارت ایران را در معاملات و چانه زنی با غرب امکان‌پذیرتر نموده است.

در این زمینه دو سؤال عمده طرح می‌شود.

اول اینکه چه عواملی باعث شده است رفتار چین در مقطع کنونی تغییر کند و به طور کلی در تنظیم سیاست خارجی این کشور نسبت به ایران چه عوامل و فاکتورهایی مؤثر هستند؟ دوم اینکه ایران چه ابزارها و کارتهایی برای بازی با چین و ارائه واکنش مناسب در اختیار دارد؟

دیدگاه جمهوری اسلامی ایران نسبت به جمهوری خلق چین باید بر شناخت و درک جامع از سیاستهای کلی، اولویتهای سیاست خارجی، برنامه‌های اجرائی و عملکرد این کشور نسبت به دنیای خارج مبتنی باشد. اولویت اول سیاست خارجی چین، تحقق محیط امن پیرامونی برای تداوم روند توسعه اقتصادی داخلی است. این امر، پایه و اساس کلیه سیاستگذاری‌ها، برنامه‌ها و عملکردهای دولت چین در بخشهای مختلف سیاسی و اقتصادی است. برای چین روابط با ایران و توسعه آن در ابعاد مختلف، مفهوم خاص خود را دارد و به هیچ وجه اولویت اساسی روابط خارجی این کشور به شمار نمی‌رود. چینی‌ها همکاری‌های اقتصادی را با تمرکز بر تأمین بخش زیادی از انرژی مورد نیاز خود و فروش کالاهای ساخته شده چینی در الویت می‌دانند و جمهوری اسلامی ایران نیز سعی کرده است با بهره‌گیری از همکاری‌های اقتصادی، توازن معقولی در بخش‌های سیاسی برقرار و حداکثر حمایت چین را در برابر فشارهای غرب، جلب کند.[1]

چین در حال حاضر توانائی مقابله با آمریکا را ندارد چرا که فاصله‌اش با آمریکا در ابعاد سیاسی، اقتصادی، علمی، تکنولوژیک، صنعتی و فرهنگی بسیار زیاد است و فقط در صورتی می‌تواند این شکاف را پرکند که نه تنها از درگیری با آمریکا به طور اخص و با دنیای غرب به طور اعم پرهیز کند، بلکه بتواند نظر مثبت آنها را در مسیر همکاری و مساعدت جلب کند و این تنها راهی است که می‌تواند از طریق آن به مسیر جذب سرمایه تکنولوژی و دستاوردهای علمی، فنی غرب ادامه دهد و اهداف توسعه‌ای خود را با سرعت هرچه بیشتر تعقیب کند. در این زمینه پکن حاضر است درباره هر مسئله‌ای به استثنای موجودیت سیاسی و تمامیت ارضی (شامل تایوان) معامله و مصالحه کند.

---

1. Bill James A., The Politics of Hegmony: the United states and Iran, The Middle Policy, Spetember 2001, Vol. 8, No. 3, pp 89-100

ویژگی فوق پس از تحولات ۱۱ سپتامبر پررنگ شده است. اقدامات یکجانبه آمریکا در عرصه بین‌المللی و پیشبرد تک قطبی، سیاست خارجی چین را متأثر کرد. طی این دوره، همکاریهای پکن - واشنگتن در ابعاد نظامی و امنیتی وارد فاز جدیدی شد. روابط چین با ایران نیز از همین قاعده تبعیت کرد.

در واقع، مناسبات سیاسی چین و ایران تا آنجایی گسترش و تعمیق می‌یابد که بر روابط پکن - واشنگتن خدشه‌ای وارد نکند. به عبارت دیگر سقف روابط سیاسی پکن - تهران جایی ارتقاء می‌یابد که روابط پکن - واشنگتن را با مانع روبرو نکند. در اینجاست که نوعی تقابل دیدگاه و انتظار از سوی رهبران دو کشور ایران و چین پدید می‌آید. ایران انتظار دارد چین متناسب با حجم توانائیهای خود در عرصه جهانی، از سیاستهای منطقه‌ای و بین‌المللی ایران حمایت و در مقابل اقدامات یکجانبه و رفتارهای زورمدارانه آمریکا مقاومت و به پیشبرد دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران کمک کند. چینی‌ها بر مبنای اهداف پیش گفته، تمایل زیادی به مداخله در مشکلات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از خود نشان نمی‌دهند و از ورود به کشمکش‌های ایران با دنیای غرب و به طور اخص منازعات تهران - واشنگتن خودداری می‌کنند.

بدین منظور، برای انسجام بخشیدن به سیاست خارجی کشورمان در قبال چین، ضروری است ویژگی‌ها و وضعیت موجود روابط دو کشور در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی را بررسی کرد تا به دور از تصورات و برخی بزرگنمایی‌ها، بر پایه رویکردی واقع‌گرایانه، قابلیت‌ها و تواناییهای واقعی کشور را بازشناخت و در جهت استفاده بهینه از آنها حرکت کرد.

در حال حاضر، نقطه افتراق نگاه دو کشور در این است که نگرش کنونی چین به ایران مبتنی بر اولویت‌های صرف اقتصادی با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی و نگاه ایران به چین، ماهیتاً سیاسی و بهره‌گیری اقتصادی در ادامه آن است.

نگاهی دوباره به مناسبات چندسال اخیر کشورمان با چین، حاکی از آن است که پکن به دنبال کسب حداکثر امتیاز اقتصادی درقبال ارائه کمترین امتیازات سیاسی است. به طوری که در مذاکرات مقامات ارشد دو کشور، از اینکه به نیاز ایران به چین اشاره کنند ابایی نداشته و در اجرای پروژه‌ها خواستار سهمی برابر (فارغ از کیفیت، قیمت و زمان اجرای پروژه در مقایسه با دیگران) با آنچه از سوی شرکتهای اروپایی پیشنهاد می‌شود، هستند.

با وجود این، بنظر می‌رسد ظرف دو دهه آینده، چین حداقل قدرت دوم اقتصادی جهان شود. قدرت اقتصادی مذکور فرصت زیادی به چین می‌دهد تا به تحکیم موقعیت سیاسی خود در منطقه و جهان بپردازد و قدرت نظامی خود را از رده چندم کنونی به سطوح پیشرفته ارتقاء دهد. بنابراین ایران با هر استراتژی و سیاستی، در درازمدت ناگزیر است روابط خوبی با این قدرت نورظهور داشته باشد.

به عبارت دیگر، حتی با فرض عادی شدن روابط ایران با آمریکا، نه تنها نمی‌توان از چین غفلت کرد، بلکه باید روابط حسنه‌ای با آن کشور داشت. هرچند چین به جهت روابط رو به گسترش سیاسی و اقتصادی خود با کشورهای غربی، دارای ملاحظاتی در تغییر نوع نگرش و تنظیم سیاست‌های خود در قبال ایران است که نباید توجیه کننده مناسبات یک سویه بین دو کشور باشد. لذا هرگونه روابط باید براساس منافع نه لزوماً مساوی، بلکه متقابل و متناسب پیش رود.

در گفتار بعد، وضعیت همکاری‌های تهران - پکن، عوامل مؤثر بر آن، نقاط قوت و ضعف و فرصت‌های و چالش‌های پیش روی نقد و بررسی خواهد شد.

گفتار دوم: نقد مناسبات دوجانبه ایران و چین (وضعیت موجود)

مناسبات دوجانبه جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین طی چندسال گذشته (به ویژه با شروع به کار دولت نهم درسال ۱۳۸۴ و طرح موضوع

هسته‌ای ایران در مجامع بین‌المللی) مسیر پرتلاطمی را طی کرده است. درنگاه کلی، پایه‌های محوری و اساسی روابط دو کشور ایران و چین بر فاکتورهای احترام متقابل، توجه به حاکمیت و تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر استوار است. تهران و پکن درمسائل عمده بین‌المللی اشتراک نظر دارند. هر دو کشور مخالف یکجانبه گرایی، سلطه هژمون و کاربرد زور در روابط بین کشورها می‌باشند. این امر در تنظیم مناسبات دوجانبه و همکاریهای بین‌المللی حائز اهمیت است.

شرایط فوق، سطح معقولی از همکاریهای پایه‌ای میان طرفین را ممکن کرده است.[1] ولی در وضعیت حاضر، درتمامی امور فی مابین، توافقی دوطرفه حاصل نیست. طرح موضع هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و ارجاع پرونده هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل متحد، همکاریهای دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی تهران ـ پکن را تحت‌الشعاع قرار داده است.

تجربه نشان داده است که ایجاد و نهادینه سازی تفاهم همه جانبه، با توجه به روحیه محافظه کارانه چینی‌ها کار آسانی نیست. این ویژگی، روند همکاریهای دوجانبه را با موانعی روبرو کرده است. آنچه طی چهار سال گذشته همواره بر آن پافشاری شده، جلب اعتماد طرف چینی مبنی بر این است که تهران ثبات رأی کافی برای کارهای بزرگ و استاندارد امنیتی برای سرمایه‌گذاری درازمدت را دارد و باتوجه به جایگاه و موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خود قادر است مقوله امنیت انرژی پکن را تأمین کند.

---

۱. طی دهه گذشته، مناسبات تجاری و فنی و همکاریهای پروژه‌ای زیربنایی ایران و چین به میزان زیادی افزایش یافته است. به طوری که دریک دوره ده ساله، حجم مبادلات دوجانبه از ۵۰۴ میلیون دلار درسال ۱۹۹۶ به بیش از ۱۴/۲ میلیارد دلار درسال ۲۰۰۶ بالغ شد و این رقم در سال ۲۰۰۸ از مرز ۳۰ میلیارد دلار عبور کرد. درحال حاضر (با احتساب معاملات نظامی و...) چین شریک اول تجارت خارجی ما به شمار می‌رود.

نباید از نظر دور داشت که چین در روند توسعه اقتصادی، نیاز روز افزونی به انرژی دارد و به دنبال مناطقی برای سرمایه‌گذاری و تضمین امنیت انرژی می‌گردد و یکی از این عرصه‌های مناسب (به شرط اطمینان طرف چینی درخصوص امنیت انرژی) می‌تواند ایران باشد. از طرف دیگر چین آرام آرام به عنوان یک قدرت نوظهور بین‌المللی ظاهر می‌شود. بدیهی است که نتیجه قهری سیاست حضور مسئولانه بین‌المللی چین، فاصله گرفتن تدریجی این کشور از رفتارهای محافظه‌کارانه و ایفای نقشی فعالتر درمناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی است که البته این امر می‌تواند فرصت جدیدی برای کشورهای درحال توسعه و از جمله ایران تلقی شود. هرچند حضور پررنگ ایالات متحده درمعادلات منطقه خاورمیانه باعث فاصله گرفتن پکن از این منطقه شده است و حتی جاذبه‌های انرژی خاورمیانه و خلیج فارس نیز نتوانسته چین را درحد مورد انتظار درمسائل منطقه فوق درگیر کند. ولی نباید از نظر دور داشت که این سیاست مقطعی است. باتوجه به رشد اقتصادی آن کشور، صرف نظر کردن پکن از منابع انرژی خاورمیانه در عمل میسر نیست.

اگر واقع‌بینانه به روند مناسبات تهران - پکن نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که چین همواره درتنظیم مناسبات با تهران، اصل مزیت‌گرایی، متعادل سازی و عمل‌گرایی را دنبال کرده است. این اصل درچارچوب سیاست خارجی عملگرایانه چین قابل تعریف است. در این زمینه و با توجه به مناسبات پکن ـ واشنگتن، چین حاضر به تحمل و پرداخت هزینه همکاری‌های استراتژیک و راهبردی و مراودات حساسیت برانگیز با تهران نیست.

با بررسی تحولات چهارسال گذشته می‌توان اظهار کرد که طرف چینی در تنظیم مناسبات و سیاستهای خود با تهران، نگاه محتاطانه‌ای دارد و در عمل،

برخورد پکن با تهران براساس وضعیت کشورمان درصحنه بین المللی و نحوه تعامل سایر قدرتها با ایران تعریف شده است.

به عبارت دیگر، درحال حاضر سیاست چین در قبال جمهوری اسلامی ایران در چارچوب سیاست «حفظ ظاهر»[1] بررسی می‌شود و بنابر شواهد موجود، این تغییر نگرش در چین، یک تصمیم حکومتی و اراده کلان سیاسی در ساختار دولت چین به شمار می‌رود. به همین منظور درک وضعیت نوین و نگاه چین به ایران در وضعیت جدید بسیار اهمیت دارد. همچنین نباید از نظر دور داشت که چین می‌خواهد رهبری جهان سوم را هم دردست داشته باشد. از این‌رو، ایفای نقشی مثبت در قضیه ایران برای مقامات پکن بسیار اهمیت دارد.

به نظر می‌رسد در مقطع حاضر، پکن به جهت‌گیری سیاست خارجی ایران نگاه مثبتی ندارد. طی یکی دو سال گذشته و در تماس‌های صورت گرفته میان مقامات دو کشور، سیاستمداران چینی بر همسویی بیشتر تهران با قوانین بین‌المللی و انعطاف‌پذیری بیشتر در مقابل اراده نظام بین‌الملل، به عنوان یک سیاست کاربردی تأکید و از این سیاست به عنوان عامل موفقیت چین در سالهای اخیر در صحنه بین‌المللی و تنظیم مناسبات با سایر کشورها یاد می‌کنند و تأکید تهران بر اصول مورد نظرش را توجیه‌ناپذیر می‌دانند و برخلاف منافع ملی ایران تعریف می‌کنند.

براساس تجربه کار با چین، باتوجه به روحیه محافظه کارانه و منفعت‌طلبانه طرف چینی، دروضعیت حاضر ایجاد و نهادینه سازی تفاهم همه جانبه با پکن کار آسانی نیست. این ویژگی، روند همکاریهای دوجانبه را با موانع اساسی روبرو کرده است. به‌رغم اینکه تهران از زمان تمرکز بر «سیاست نگاه به شرق» همواره تلاش کرده است اعتماد طرف چینی برای این مهم جلب کند که تهران ثبات رأی کافی

---

1. Face Saving

برای کارهای بزرگ و استاندارد امنیتی برای سرمایه‌گذاری درازمدت را دارد و باتوجه به جایگاه و موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک و ثبات سیاسی خود، قادر است مقوله امنیت انرژی پکن را تأمین کند، در عمل مشاهده می‌شود که کفه مناسبات پکن - واشنگتن و پکن - اتحادیه اروپا بر مناسبات پکن - تهران رجحان داشته است.

این امر، توجه بیشتر چین به سیاست تأمین انرژی ازطریق کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس را به دنبال داشته است. به طوری که امروز کشورهایی نظیر عربستان و امارات و قطر، مناسبات گرمی با پکن دارند. حتی در سومین نشست دوسالانه چین و اتحادیه عرب که در سال ۲۰۰۸ درمنامه بحرین برگزار شد، برای اولین بار چین درکنار اتحادیه عرب درباره جزایر سه گانه کشورمان اعلام موضع منفی کرده است.[1] مجدداً تأکید می‌گردد که چین در روند توسعه اقتصادی، نیاز روز افزونی به انرژی دارد و به دنبال مناطقی برای سرمایه‌گذاری و تضمین امنیت انرژی می‌گردد و یکی از این عرصه‌های مناسب ایران است.

به طور کلی دو رهیافت برای توجیه تأکید این کشور بر عدم برخورد و حل مسالمت‌آمیز موضع هسته‌ای ایران متصور است:

- موضوع انرژی و نیاز این کشور به تأمین نیازهای انرژی روزافزون خود است و ایران یکی از منابع بزرگ و غنی تأمین آن برای چین به شمار می‌رود.

- ممانعت از چرخش سیاست خارجی ایالات متحده از منطقه خاورمیانه به منطقه شرق دور و چین است. یعنی چین می‌داند که ایران سنگر مقاومت در برابر

---

۱. در بند یازدهم بیانیه پایانی نشست سوم چین و اتحادیه عرب که درتاریخ ۲۳ می۲۰۰۸ (سوم خردادماه ۸۷) در منامه منتشر شد، چنین آمده است: "دوطرف بر حمایت از کلیه تلاشهای صلح آمیز برای خاتمه دادن مسالمت آمیز مسئله جزایر سه گانه (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) ازطریق مذاکرات صلح آمیز براساس رویه‌های حقوق بین‌الملل، شامل ابتکارات و اقدامات امارات تأکید می‌کنند."

غرب است و شکست ایران می‌تواند خود این کشور را در نوک پیکان سیاست تهاجمی و ماجراجویانه ایالات متحده و در خط مقدم رویارویی با آن کشور قرار دهد. ولی توجه به این امر ضروری است که چین تا جایی برخلاف خواست و سیاست‌های واشنگتن حرکت خواهد کرد که این امر موجب ایجاد تنش در روابط پکن - واشنگتن نشود. افزایش چالش ایران با ایالات متحده باعث دوری بیشتر چین از ایران خواهد شد و سیاست‌های پکن را در مقابل تهران محتاطانه‌تر خواهد کرد، بنابراین با توجه به سطح مناسبات چین به ایالات متحده، این کشور تلاش می‌کند از ایجاد هرگونه تنش و اختلاف با آمریکا بر سر مسئله هسته‌ای ایران اجتناب کند.

در عین حال، چین به تمایل زیادی ندارد تهران با ایالات متحده ارتباط مستقیم برقرار کند. چرا که ارتباط ایران با غرب ممکن است باعث تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی تهران شود و با توجه به جایگاه و موقعیت برتر ایران در منطقه و حساسیت منابع انرژی، منافع این کشور به خطر افتد.

بنابر تحلیل کارشناسان چینی، این کشور درحال حاضر حداقل نیاز به یک دوره ده ساله دارد تا بتواند به عنوان یک قدرت بین المللی در جهان قد علم کند. چرخش نوک پیکان سیاستهای ایالات متحده از منطقه خاورمیانه به شرق دور این فرصت را از چین خواهد گرفت. مضافاً اینکه توسعه اقتصادی که اساس حرکت و سیاست‌های کلان پکن، پس از اتخاذ سیاست درهای باز بوده است، بر وجود آرامش و صلح و ثبات در منطقه مبتنی است و هرگونه درگیری و تنش منطقه‌ای ممکن است پکن را با مشکلات عدیده و روند حرکت توسعه‌ای این کشور را با چالش جدی روبرو کند.

تحرکات جدید چین در حوزه تأمین انرژی و نفت مورد نیاز این کشور در منطقه از جمله تعاملات جدید چین با عربستان سعودی و همچنین فعالیت‌های چین در

منطقه آسیای مرکزی و شمال آفریقا مبین این موضوع است که سیاست چین بر تنوع سازی و جایگزینی در منابع تأمین انرژی و به تبع آن کاهش جایگاه ایران به عنوان یکی از منابع تأمین نفت چین در خاورمیانه استوار است. در همین زمینه مشاهده می‌شود حساسیت این کشور برای نهایی سازی قرار دادهای مهم انرژی از ایران کاهش یافته است.

این در حالی است که چین بازار بزرگ مصرف آینده دنیا است و ایران نیز یکی از بزرگترین تولیدکنندگان انرژی در جهان است. چین یک بازار قابل اتکاء برای ایران است و ایران نیز با توجه به ذخایر عظیم نفتی یک تأمین کننده قابل اتکاء برای چین به شمار می‌رود. در حقیقت دو کشور ایران و چین در دو سوی آسیا از نظر اقتصادی مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند. کشور چین روز به روز نیاز بیشتری به مصرف انرژی دارد و ایران نیز به نوبه خود یکی از بزرگترین تولید کنندگان نفت و گاز است. همچنین چین برای توسعه خود نیاز به انرژی تمیز دارد و این انرژی تمیز تا حد زیادی در گرو مصرف گاز و ال.ان.جی است که ایران یکی از تولید کنندگان عمده آن است.[1]

بدیهی است دو موضوع می‌بایست بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

- در برخورد با چین، باید نگاهی واقع‌گرایانه داشت و براساس محدودیتها و حدود ثغور آن کشور در نظام بین‌الملل با چین وارد تعامل شد.

- در کنار رایزنی‌های هسته‌ای، همکاری در سایر زمینه‌ها را (به ویژه مباحث نفت و انرژی) براساس برنامه‌های از پیش تنظیم شده دنبال کرد و در مقطع حاضر، به صرف همکاری و رایزنی‌های هسته‌ای بسنده نکرد. بدین ترتیب می‌توان در طرف مقابل انگیزه همکاری در ابعاد سیاسی ایجاد کرد.

---

1. http://www.verdinejad.com/novin.htm

در حوزه مباحث سیاسی و بین المللی نیز تنظیم استراتژی کوتاه‌مدت، میان مدت و بلندمدت در برخورد با چین می‌تواند تعریف مشخصی از اهداف و منافع ملی ما در چین ارائه کند. دو کشور ایران و چین اشتراکات زیادی در حوزه‌های مختلف آسیای مرکزی، منطقه خلیج فارس و خاورمیانه دارند که لازم است حداکثر بهره برداری از آن صورت گیرد.

در بعد فرهنگی نیز سابقه مناسبات دو کشور به سالهای قبل و جاده ابریشم باز می‌گردد. قبل از انقلاب، دو طرف یک موافقتنامه فرهنگی به امضاء رساندند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این نوع همکاری‌ها تداوم داشته است. مبنای روابط فرهنگی دو کشور بعد از پیروزی انقلاب موافقتنامه فرهنگی است که در سال ۱۳۶۲ امضاء شده است. همچنین تاکنون شش برنامه مبادلات فرهنگی میان دو کشور به امضاء رسیده است. برنامه مبادلات ششم در سال ۱۳۸۱ در سفر رئیس جمهور چین به ایران امضا شد و تا پایان سال ۱۳۸۴ نیز معتبر بود.

در حال حاضر کرسی‌های زبان فارسی در چهار دانشگاه پکن، لویانگ، شانگهای و رادیو تلویزیون وجود دارد. در دو دانشگاه سین کیانگ و نانجینگ دوره‌های زبان فارسی برای علاقه‌مندان دایر شده است که زمینه ارتقاء سطح دوره در دانشگاه سین کیانگ به کرسی رسمی دانشگاهی وجود دارد. همچنین دولت چین آمادگی خود را برای امضای تفاهم‌نامه توریستی با ایران اعلام کرده است.

نگرش ایران به جایگاه چین در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی

شاید یکی از مشکلات اصلی موجود درمناسبات دوکشور، عدم درک و شناخت کافی تهران از واقعیتها و وضعیت چین امروز درابعاد مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که مانع از تدوین سیاستی اصولی و منطبق با ظرفیت‌ها و

توانایی‌های پکن می‌شود. البته درروی دیگر سکه، پکن نیز درک صحیح و جامعی از توانایی ها، قابلیت‌ها و واقعیت‌های ایران امروز ندارد که بالطبع، این وضعیت بر روند همکاریهای دوکشور تأثیرگذار بوده است.

چین مناسبات بسیار گسترده‌ای با کشورهای غربی به ویژه آمریکا دارد که بروز هرگونه تنش درمناسبات دوجانبه پکن ــ واشنگتن می‌تواند خسارات جبران ناپذیری به روند رشد اقتصادی و سیاستهای توسعه‌ای پکن وارد کند. مناسبات دوسوی تنگه تایوان، روابط توکیو ــ واشنگتن، همکاریهای جدید امنیتی فرامنطقه‌ای درحوزه شرق آسیا (بدون حضور چین)، تحریم تسلیحاتی و تکنولوژیک چین از سوی اتحادیه اروپا، آزادیهای اساسی، مباحث حقوق بشر و اقلیت‌ها (ازجمله بودایی‌ها و مسلمانان)، دموکراسی و... ازجمله اهرمهای فشار غرب درتنظیم مناسبات با چین تلقی می‌شود.

تهران نیز براساس مواضع و سخنان مقامات کشورمان در دیدارهای رسمی و غیررسمی، توقع دارد که در اوضاع پیچیده و بی ثبات کنونی، چین مناسبات دوجانبه فی مابین را تاحداکثر ممکن توسعه دهد و درمقابل سیاستهای غرب، به عنوان فیلتر تعدیل کننده ایفای نقش کند. مشکل اینجاست که این نگرش اساساً با اصول سیاست خارجی چین همخوانی ندارد. سیاست خارجی چین برمحور همکاری باتمام طرفهای بازی (با گرایش به طرفی که مناسبات راهبردی‌تری با پکن دارد) تنظیم شده است. بدین ترتیب، برای تدوین استراتژی مناسب با چین و اتخاذ تاکتیکهای مؤثر، بررسی و درک مناسبات این کشور با قدرتهای بین‌المللی و منطقه‌ای اهمیت بسیار زیادی دارد.

بدیهی است عدم درک صحیح و منطبق با واقعیت از جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی چین، تدوین هرگونه راهبرد تعاملی را با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد کرد. در حال حاضر نظریه‌های مختلفی درباره تبعات قدرت یابی چین و تأثیر آن بر

نظام بین الملل وجود دارد. بدیهی است که تدوین راهبرد همکاری تهران – پکن، بدون شناخت کافی و جامع از جایگاه آتی منطقه‌ای و بین‌المللی چین میسر نیست. برخی از این نظریه‌ها بدین شرح هستند:

- نظریه‌پردازان گروه اول بر « نظم آمریکامحور » باور دارند. قائلین به این سناریو استدلال می کنند که بخش اعظم منافع چین در نظم آمریکا محور تأمین می‌شود و چین به تغییر این نظم نیازی نخواهد داشت. رهبران این کشور می‌دانند که اگر در پی تغییر این نظم برآیند، نه با آمریکا بلکه با کلیت غرب روبه رو خواهند بود و برای چالش با این مجموعه، باید هزینه های سرسام‌آوری پرداخت کنند. افزون بر این، آنها شکل گیری وابستگی متقابل میان چین و غرب، به ویژه اقتصاد آن کشور با اقتصاد آمریکا را دلیلی پراهمیت برای نزدیکی روزافزون پکن به نظم آمریکامحور می دانند. از منظر آنها چین به تدریج به سهامدار مسئولیت‌پذیر این نظم تبدیل و واجد پیوندهای تنگاتنگی با ایالات متحده خواهد شد.

- گروه دوم، نظریه‌پردازان معتقد به «رویاروئی گریزناپذیر» هستند. در نقطه مقابل سناریوی فوق، برخی استدلال می کنند که کشورها با افزایش قابلیت هایشان، عموماً اهداف سیاست خارجی خود را بازتعریف می‌کنند و چین نیز از این قاعده مستثنی نیست. از منظر آنها چین درپی هژمونی منطقه‌ای و تسلط بر آسیا برخواهد آمد. خط قرمز ایالات متحده جلوگیری از ظهور هژمون های منطقه‌ای است. از این‌رو آنان پیش‌بینی می‌کنند که بالا گرفتن رقابت امنیتی و حتی جنگ میان آمریکا و چین، در آینده گریزناپذیر است. آنها برای تأیید مدعای خود به تاریخ استناد می کنند و معتقدند که در هنگام قدرت گرفتن یک بازیگر و تغییر وضعیت موجود، همواره جنگ رخ داده است.

- نظریه‌پردازان گروه سوم بر «قدرت یابی مسالمت‌آمیز» باور دارند. قائلان به این سناریو که عمدتاً محققان چینی هستند، معتقدند چین در ابتدای راه توسعه

قرار دارد و تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی نیازمند محیط امنیتی مسالمت‌آمیز خواهد بود. از منظر آنها، چین قدرت یابی مسالمت آمیز را بدون بر هم زدن وضع و نظم موجود بین المللی، انتخاب استراتژیک خود قرار داده است. انتخابی که ممانعت از برخورد و تعارض با ایالات متحده در کانون آن قرار دارد. افزون بر این، آنان تأکید می‌کنند که حرکت چین در مسیر توسعه، آن کشور را در وضعیت وابستگی متقابل پیچیده با سایر قدرت ها قرار داده و امکان رفتارهای رادیکال را برای پکن بسیار پرهزینه کرده است. بنابراین، آنها چین آینده را قدرتی مسئولیت پذیر در قبال نظم و وضع بین‌المللی می‌دانند.[1]

توسعه شگفت‌آور چین در سه دهه اخیر باعث شده است آینده‌های محتمل این کشور، برای کشورهای مختلف (با درجات متفاوتی) اهمیت داشته باشد. هنوز زود است که برای پرسش‌های پراهمیتی از این دست که آیا با قدرتمندتر شدن روزافزون چین در قرن آینده شیوه زندگی چینی (به جای شیوه زندگی غربی) بر جهان مسلط خواهد شد؟ یا چین به ژاپنی یک میلیارد و پانصد میلیون نفری که تنها کارخانه جهان است قانع خواهد بود؟ یا شوروی دیگری در راه است؟ یا ... پاسخ قاطع کننده‌ای پیدا کرد.

می‌توان اذعان کرد که چینی‌ها کیستی و جایگاه بین‌المللی خود را تعریف کرده‌اند و تا حد زیادی توانسته‌اند مانع از تعریف سایرین شوند. اما در عین حال مشکلی که چینی ها با آن روبرو هستند و باید با آن دسته و پنجه نرم کنند، تبعات مدرنیسمی است که به سرعت در آن کشور در حال پیشروی است. مدرنیسم با خود فرهنگ و سرمایه را جهانی می کند. اینکه آیا فرهنگ آرام و غیرتهاجمی چین که رهبرانش مدعی‌اند، رفتار آنها را از قدرت های غربی متمایز می کند، در تماس با فرهنگ مدرنیسم پایدار خواهد ماند؟ یک پرسش اساسی است. آیا فرهنگ بومی

1. http://www.brookings.edu/china.aspx

خواهد توانست جاه‌طلبی هایی را که مختص فرهنگ مدرن است کنترل کند یا خود اسیر آن خواهد شد؟ دیدگاه غالب در روابط بین‌الملل، این امر را نـاممکن مـی‌دانـد. زیرا معتقد است قدرت، رفتارها را بر بازیگران دیکته می کند و آنها راهی جـز عمـل به الزامات آن ندارنـد. از ایـن منظـر، چینـی‌هـا نـه اخلاقـی‌تـر و نـه متفـاوت‌تـر از کشورهایی هستند که در تاریخ مدرن بـه قـدرت رسـیده انـد و تـسلیم الزامـات آن شدند. به هرحال، مسیری که چین در آینده می پیماید، بر بازیگران مختلف تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت.[۱]

برای درک بهتر نقاط قوت و ضعف رهیافـت ایـران دربـاره جایگـاه منطقـه‌ای و بین‌المللی چین، به اختصار نقش مؤلفـه‌هـای بیرونـی در پروسـه تـصمیم‌گیـری آن کشور، دیپلماسی نـوین چـین، چـشم‌انـداز دو دهـه آتـی سـاختار سیاسـی چـین، فرصت‌ها، توانایی‌ها و چالش‌های پیش روی آن کشور در ایفای نقش آتی منطقـه‌ای و بین‌المللی مورد اشاره و بررسی قرار می‌گیرد.

- نقش مؤلفه‌های بیرونی در فرایند تصمیم‌سازی پکن

هزاره جدید در حالی آغاز شد که روابط سه جانبه آمریکا، چین و ژاپن همچنان از پیچیدگیهای خاصی برخوردار است. یکی از چالشهای سیاست خارجی آمریکـا در سراسر دهه ۱۹۹۰، تصدیق ضمنی موقعیت و قدرت فزاینده چین و کاهش سوءظن پکن درباره پیمان آمریکا - ژاپن بوده است.

در حال حاضر، آمریکا مهمترین کشور در توسعه اقتـصادی و سیاسـت خـارجی چین بـه شـمار مـی‌رود و در همـین حـال بزرگتـرین تهدیـد نـسبت بـه حکومـت کمونیستی و وحدت با تایوان به شمار می‌رود. سوال اساسی اینجاست در حـالی کـه پیمان آمریکا با ژاپن و کره جنوبی مـستحکم اسـت و در آینـده نزدیـک نیـز ادامـه

1. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

می‌یابد، آیا آنها آنقدر قوی خواهند بود که در برابر تحولات منطقه‌ای که چین مهمترین عامل آن خواهد بود، دوام بیاورند؟

عدم اطمینان‌های امنیتی و پیچیدگی‌های سیاسی موجب شده است، کشورهای منطقه استراتژیهای پیچیده و چندوجهی بازدارنده‌ای اتخاذ کنند. درا ین میان، چگونگی برخورد با چین در حال ظهور، از اهمیت ویژه‌ای در محاسبات استراتژیک کشورهای منطقه و دولت‌های مهم نظام بین‌الملل برخوردار است.

یانگ وی چانگ رئیس مؤسسه روابط بین‌الملل خلق چین در مقاله‌ای در روزنامه چاینا دیلی، به تحلیل وضعیت امنیتی در منطقه شرق آسیا و راهکارهای ایجاد محیطی امن و صلحی پایدار در منطقه پرداخته است. وی چنین تحلیل می‌کند که بدون شک، وضعیت امنیت در منطقه شرق آسیا، طی پنجاه سال گذشته بغرنج بوده و عوارض ناشی از منازعات سنتی و مدرن، دسته‌بندیها و بی‌ثباتی فزاینده، وضعیت را پیچیده‌تر کرده است. از یک سو، صلح شکننده‌ای به عنوان میراث جنگ سرد حفظ شده و از سوی دیگر جراحات و آثار به جا مانده از جنگ جهانی دوم در منطقه هنوز التیام نیافته است. وجود این مخاطرات بالقوه امنیتی در منطقه، به درستی روشن می‌کند که درآینده نزدیک، احتمال این که تهدیدات فعلیت یابند، زیاد است. به طور مشخص می‌توان به بحران اتمی شبه جزیره کره اشاره کرد که این موضوع، منطقه را به یکی از نقاط بحرانی دنیا تبدیل کرده که وضعیت آن فقط در مقایسه با منطقه خاورمیانه وخامت کمتری دارد.[1]

ایجاد یک الگوی امنیتی جدید درمنطقه شرق آسیا، بر این واقعیت مبتنی است که آن منطقه از زمان جنگ کره و اتحادهای امنیتی - ایدئولوژیک برخی کشورها (که از ایجاد صلح درازمدت و پایدار درمنطقه عاجز بودند) یک ساز و کار امنیتی

1. Xinhua, October 21, ۲۰۰۸

مطمئن نداشته است. پیشینه تاریخی منحصر بفرد منطقه شرق آسیا، تبعیت از الگویهای امنیتی سایر نقاط جهان برای این منطقه را غیرممکن کرده است. از این‌رو، الگوی جدیدی باید درهمین منطقه ایجاد شود که ویژگیهای واقعی منطقه را در نظر بگیرد و تمام طرفهای ذیربط آن را قبول داشته باشد.

در واقع، برای ایجاد الگوی امنیتی قابل اجرا در منطقه آسیای شرقی، ضروری است گردهمائی‌هایی در سطح سران منطقه در زمینه صلح و امنیت برگزار شود که زمینه را برای تحقق پیمان *صلح در منطقه آسیای شرقی در قرن بیست و یکم* مهیا کند. اهداف این کنفرانس می‌تواند بدین شرح باشد؛

- قاعده‌مند کردن صلح پایدار درمنطقه براساس تفاوتهای موجود درمیان کشورهای منطقه
- دستیابی به یک توافق اصولی برای انعقاد قرارداد صلح درمنطقه درقرن بیست و یکم برپایه کنفرانس سران

این پیمان اثرات زیادی می‌تواند به دنبال داشته باشد؛

- مسائل تاریخی بجای مانده درمنطقه حل وفصل می‌شود و اوضاع برای ایجاد تفاهمی فراگیر مهیا خواهد شد.
- تخاصمات بین کشورهای منطقه رفع خواهد شد.
- ایجاد فضای نسبی صلح‌آمیز در منطقه، سبب همگرائی اقتصادی خواهد شد که تمام طرف‌های بازی از آن سود خواهند برد. تعمیق همگرائی منطقه‌ای نیز به نوبه خود نیروی مثبتی برای تحقق صلح و امنیت منطقه‌ای خواهد بود.

هر چند انعقاد یک معاهده صلح برای منطقه در قرن بیست و یکم کار آسانی نخواهد بود، می‌تواند تلاشهای مشترک کشورهای منطقه را ارزشمند کند. با وجود این، چنین الگوئی می‌تواند به تمایلات سیاسی چین، آمریکا، ژاپن و روسیه وابسته باشد. کشورهای بزرگ باید دریابند که حمایت از صلح و امنیت پایدار در آسیای

شرقی نه تنها منافع درازمدت آنها را تأمین خواهد کرد، بلکه آنها را درمقابل کشورهای دیگر مسئول خواهد کرد.

- دیپلماسی نوین پکن

بررسی عملکرد دولت، طی پنج سال گذشته و در دوره کنگره شانزدهم نشان می‌دهد که الویت‌بندی اهداف و برنامه‌های سیاسی در آن کشور با فراز و نشیب‌های عدیده‌ای همراه بوده است. نیازهای فزاینده داخلی به دلیل رشد بالای اقتصادی، در کنار تغییر جهت‌گیری سیاسی چین از سیاست نگاه به درون به سیاست نگاه به بیرون، گاهی پارادوکس‌هایی به دنبال داشته است. مهمترین فاکتوری که در این میان به چشم می‌خورد، تلاش این کشور برای ایفای نقش مؤثرتر درمناطق مختلف دنیا به عنوان یک بازیگر نوپای بین‌المللی است و در این زمینه گامهایی در عرصه جهانی به عنوان یک قدرت نوظهور برداشته است که البته حضور رهبران آشنا با قواعد بازی باعث تسهیل این روند و تقویت نقش چین در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. انتظار می‌رود در دهه آتی چین همچنان استراتژی حرکت خود را در سطح بین‌المللی به شکلی مؤثرتر، برمحور "سیاست همکاری با تمام طرفهای بازی" تعقیب کند.

همچنین چند سالی است که پکن "دیپلماسی لبخند" را در قبال سایر کشورهای آسیایی به اجرا گذاشته است. این سیاست به منظور کاهش جو عدم اطمینان از اوضاع موجود و حضور شرکتهای چینی در تمام عرصه‌های اقتصادی و کاهش نگرانی ایجاد شده میان سایر کشورها از توسعه روزافزون چین و رشد حجم تجارت خارجی آن کشور اتخاذ شده است.

دیپلماسی لبخند، تلاش تیم رهبری چین در اتخاذ و اعمال سیاست‌خیز و پیشرفت صلح آمیز را توجیه می‌کند. برمبنای این سیاست، این رهیافت به سایر

کشورها دیکته می‌شود که قدرت فزاینده و رو به رشد چین کاملاً طبیعی و صلح‌آمیز است و هیچ تهدیدی برای سایر کشورها و منافع آنها نخواهد بود.

هدف دیگر سیاستمداران چینی از اتخاذ دیپلماسی لبخند، گسترش روابط با کلیه کشورها به منظور کاهش آسیب‌پذیری است. برای مثال چین با نزدیکی بیشتر به هند، تلاش می‌کند سیاست تمایل به آمریکا را در دهلی‌نو تعدیل کند. همکاری هند و آمریکا می‌تواند به صورت بالقوه مانع رشد اقتصادی چین شود. اگر چه همکاری محدود هند و آمریکا می‌تواند در تعدیل سیاست‌های پاکستان برای حمایت از گروه‌های تندرو از جمله گروه‌های تندروی اسلامی در سین کیانگ برای چین مفید واقع شود.

چین به دنبال آن است که با توسعه روابط با کشورهای آسیایی بحث جدایی‌طلبی را که یکی از معضلات آن کشور است، برای همیشه خاتمه دهد. برای مثال در استان مسلمان‌نشین سین کیانگ، مقامات چینی به آقای اسماعیل تیلی واندی رئیس آن منطقه اجازه دادند که به هند سفر و برای توسعه و تجارت حمل و نقل میان هند و سین کیانگ مذاکره کند. در ژانویه ۲۰۰۵ نیز هند و چین اولین دور گفتگوهای استراتژیک خود را در دهلی نو آغاز کردند. با توجه به نقش و جایگاه رو به رشد منطقه‌ای بین‌المللی دو کشور، شروع این دور از مذاکرات می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد، در واقع، این امر در پروسه همگرایی چین و هند نقش مهمی دارد. حرکاتی مانند این می‌تواند در قالب دیپلماسی فوق تبیین و بررسی شود.

تغییر سیاست خارجی چین از سیاست منزلت به درون به سیاست منزلت به بیرون، نقطه عطفی در شروع همکاریهای منطقه‌ای و بین‌المللی آن کشور و تبدیل چین از یک قدرت منطقه‌ای به یک قدرت بین‌المللی به شمار می‌رود. با توجه به ویژگیهایی نظیر؛ توانایی‌های بالقوه اقتصادی، جمعیت و وسعت سرزمینی و عدم

سابقه استعماری، ایفای نقش رهبری درمنطقه آسیا برای چین غیرمحتمل به نظر نمی‌رسد.[۱] افزایش مشارکتهای منطقه‌ای درقالب عضویت در پیمانهای مختلفی چون سازمان همکاری شانگهای و پیمان ASEAN + ۳ و... در همین زمینه تبیین می‌شود.

- ساختار سیاسی چین در چشم‌انداز بیست ساله

در اواخر دهه هفتاد و با آغاز سیاست درهای باز، غالب تحلیل‌گران مسائل چین بر این باور بودند که تفوق تفکر و ایده‌های سوسیالیستی نخبگان حزبی در آن کشور تداوم خواهد یافت و حزب کمونیست پس ازچند دهه هرج و مرج سیاسی، ثبات سیاسی - اجتماعی را تثبیت خواهد کرد. هرچند درآن زمان، تحلیل‌گران تغییر نگرش نخبگان را در برخی اصول و حتی تطبیق آرمانهای حزب با اوضاع روز (به منظور حفظ بقای سیستم)، کمتر پیش‌بینی می‌کردند.

تغییرات گسترده، دامنه دار و سریع چین امروز، دامنه وسیعی از اشکال تحولات آتی را نشان می‌دهد. رشد اقتصادی بالای چین درسه دهه اخیر، جذابیت زیادی بهمراه داشته و جهانیان را متعجب کرده است. این درحالی است که تا چند دهه گذشته، به‌رغم عضویت دائم چین در شورای امنیت، این کشور در معادلات بین‌المللی نقش عملی نداشت و صرفاً به عنوان کشوری توسعه نیافته، درانزوای سیاسی و با جمعیت زیاد زیرخط فقر شناخته می‌شد. ولی طی ربع قرن گذشته موقعیت این کشور به طور کلی متحول شده است. اکنون این سؤال طرح است که

---

۱. در یکی دو سال اخیر، سیاست‌های نه چندان سنجیده پکن در برخی کشورهای آفریقائی و خاورمیانه، تصویر مثبتی از این قدرت نوظهور در میان افکار عمومی آن کشورها ایجاد نکرده و می‌توان عمومی آن را در این باره نقد و بررسی کرد. بدیهی است تداوم این روند می‌تواند سیاست‌های جاه‌طلبانه پکن در منطقه را با چالش روبرو کند.

آیا در دهه آتی، چین با ایجاد تحول در ساختارهای سیاسی خود، در کانون توجه جهان قرار خواهد گرفت؟

رشد سریع چین در مولفه‌های مختلف قدرت، مدل توسعه و مسیری را که خواهد پیمود، او را به موضوعی پراهمیت تبدیل کرده است. درباره مسیر آینده چین در دو سطح داخل و خارج، سناریوهای مختلفی وجود دارد. در حوزه داخلی، طیفی از سناریوها از ظهور چین دموکراتیک تا فروپاشی نظام سیاسی این کشور ارائه شده است. در حوزه رفتار بین‌المللی این کشور نیز از رویارویی گریزناپذیر آتی آن با آمریکا، تا همکاری تنگاتنگ این کشور با ایالات متحده، سناریوپردازی شده است.

چین از کشورهایی است که در دهه های اخیر تغییرات وسیعی به خود دیده است. تغییرات وسیع در چین پرجمعیت را می‌توان یکی از دگرگونی های اساسی در تاریخ مدرن دانست. این تغییرات از اواخر دهه ۱۹۷۰ و در چارچوب اصلاحات و سیاست درهای باز آغاز شد. در آن دوران، گفتمان سیاست در چین از مبارزه با امپریالیسم، به ساختن چین بزرگ، مرفه و پیشرو تغییر کرد. در این چارچوب، رفاه عمومی، توسعه، صلح و امنیت به عنوان اهداف کلان دولت تعریف شد و همه اقدامات در جهت نیل به آن صورت گرفته است و می‌گیرد.

رهبری حزب، از آن دوران تاکنون تلاش کرده است قشرهای گوناگون اجتماع را در مراحل توسعه اقتصادی مشارکت دهد و بر خلاف دوره مائو که آرمان گرایی بر سیاست‌گذاری چین حاکم بود، از توان و قدرت ملی چین ارزیابی واقع‌گرایانه‌ای ارائه دهد. آرمان‌گرایی حزبی و سوسیالیستی کنار گذاشته و از سیاست‌های شتابزده و زودبازده اجتناب شد. حزب با برگزیدن سیاست‌های هدفمند و برنامه‌ریزی شده، تمرکز بر نخبگان داخلی و به‌ویژه نخبگان چینی ماوراء بحار و تأکید بر منافع ملی و پرهیز از رفتارهای پرهزینه، در هموارسازی مسیر توسعه چین نقش اساسی ایفا کرد.

در واقع رهبران اصلاح طلب حزب به رهبری دنگ، با تلفیق سه مولفه تئوری‌های مارکس و لنین، عقلانیت سیاسی و ساختاری سود محور غربی و عقلانیت اخلاقی و ارزشی بومی، به مدل توسعه چینی شکل دادند. مدلی که رشد اقتصادی و رفاه عمومی مردم این کشور را بر مدار اقتدار سیاسی و امنیتی و مناسبات دوستانه با جهان خارج همراه کرده است. در مدل توسعه چینی، مدیریت هوشمند و ساختار یافته حزبی، نقشی بی بدیل در رشد هدفمند و برنامه ریزی شده این کشور ایفا کرده است. چین با در پیش گرفتن سیاست های عقلانی در دو حوزه سیاست داخلی و خارجی، در سه دهه گذشته توانسته است به موفقیت های عظیمی دست یابد. کسب این موفقیت ها در ترکیب با قابلیت های وسیع این کشور، آن را به قدرتی بزرگ و تأثیرگذار و یکی از کاندیداهای ابرقدرتی در قرن بیست و یک تبدیل کرده است.[۱]

قدرت‌یابی چین درحوزه‌های ذیل تحقق یافته است

در «*حوزه سیاسی*»، قدرت سیستم سیاسی چین توانسته است به رغم توسعه سریع اقتصادی این کشور، ثبات خود را حفظ و بحران های گسترده ناشی از این روند را مدیریت کند. سیستم سیاسی این کشور، اکنون مدیریت تحولات پرشتاب چین را در دست دارد. افزون بر این، چین در سال های اخیر نقش و تأثیرگذاری خود را در امنیت بین‌الملل و اقتصاد جهانی ارتقاء بخشیده و به بازیگری مهم در مدیریت نظم بین‌المللی تبدیل شده است. نقش و تأثیرگذاری چین تا جائی است که حل بحران های مهم بین‌المللی و مسائل اقتصادی جهانی، بدون حضور این کشور امکان چندانی ندارد.

---

1. China News Agency, Jan. 10, 2005

در «حوزه *اقتصادی – تکنولوژیک*»، اقتصاد چین سریع ترین نرخ رشد در جهان را در سه دهه اخیر تجربه کرده است. با چنین رشدی، تولید ناخالص داخلی این کشور از حدود دویست میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰، به بیش از سه تریلیون دلار در سال ۲۰۰۸ رسیده است که رشد شگفت‌آوری را نشان می‌دهد. حجم تجارت این کشور در همین دوران از حدود بیست میلیارد دلار به حدود دو تریلیون دلار رسیده است و ذخایر ارزی آن از نزدیک به صفر در سال ۱۹۹۰، به دو تریلیون دلار در سال ۲۰۰۸، افزایش یافته است. برمبنای پیش‌بینی‌ها، رشد اقتصادی این کشور به‌رغم بحران مالی گسترده در جهان، با یک درصد کاهش همچنان تداوم خواهد یافت.[1]

در «*حوزه تکنولوژی‌های پیشرفته*»، چین درسال ۲۰۰۸ با دارا بودن ۲۹۸ میلیون کاربر، بالاترین تعداد استفاده‌کنندگان از اینترنت را در جهان به خود اختصاص داد. روزانه دویست هزار نفر به تعداد این کاربران افزوده می‌شود. جالب آنکه چهل درصد از کاربران جدید روستایی‌اند. این پیشرفت‌ها باعث شده است تا جهانیان اقبال بیشتری به فهم فرهنگ چینی از خود نشان دهند.

---

۱. دفتر آمار پکن در ماه دسامبر ۲۰۰۹ با انتشار ارقام جدیدی از اقتصاد چین نشان داد که اقتصاد این کشور بزرگ آسیایی (برخلاف سایر نقاط جهان) بیش از انتظار اقتصاددانان احیا شده است. براساس این آمار، تولیدات صنعتی چین در ماه نوامبر ۲۰۰۹ بیش از انتظار اقتصاددانان رشد داشت. این عوامل نقش چین را به عنوان رهبر احیای اقتصادی جهان تایید می‌کند. دفتر آمار پکن اعلام کرد میزان تولیدات صنعتی چین ۱۹/۲درصد نسبت به سال پیش رشد یافته که این رقم ۱۸/۲ درصد از پیش‌بینی ۲۵ اقتصاددانی که بلومبرگ از آنها نظرسنجی کرده بود، بیشتر است. این در حالی است که میزان وام‌دهی به رکورد خود رسیده است و بسته محرک مالی ۵۸۶ میلیارد دلاری این کشور که برای دو سال تدوین شده است، به آسیا کمک می‌کند که از رکود جهانی بیرون آید و اقتصاد خود را احیا کند. جالب آنکه بر اساس آماری که اخیراً منتشر شد، رقیب اقتصادی چین یعنی هندوستان شاهد رشد ۱۰/۳ درصدی تولیدات صنعتی خود است که کمتر از انتظارات است و علت آن تا حدودی مربوط به کاهش تولید برق در آن اقتصاد نوظهور است.

اکنون دهها میلیون نفر در جهان مشغول فراگیری زبان چینی‌اند. بر مبنای برآوردها، تا پایان سال ۲۰۱۰، بیش از صد میلیون نفر در جهان به فراگیری زبان چینی خواهند پرداخت. دولت چین نیز شرایط را برای آشنایی هرچه بیشتر جهانیان با فرهنگ و پیشرفت‌های این کشور فراهم کرده است. به‌گونه‌ای که از سال ۲۰۰۴ تاکنون، ۲۶۰ مؤسسه کنفوسیوس (برای آموزش زبان و فرهنگ چینی) در ۷۵ کشور ایجاد کرده است.

در «*حوزه فضا*» نیز چین سومین کشور فرستنده انسان به فضا (پس از آمریکا و روسیه) است. هشتاد درصد نوآوری‌های علمی این کشور، برای اولین‌بار در بخش فضایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبق آمار سال ۲۰۰۸، شرکت هوافضا و تکنولوژی چین که برنامه فضایی این کشور را هدایت می کند، ۱/۱ میلیارد دلار سرمایه و ۱۱۰ هزار کارمند دارد. نکته اساسی که درباره برنامه فضایی چین وجود دارد این است که ارتش این برنامه را مدیریت می‌کند.

توسعه اقتصادی چین و تولید ثروت انبوه در این کشور، به تدریج در حال ترجمه به دیگر مؤلفه پراهمیت قدرت یعنی «***توان نظامی***» است. بودجه نظامی چین در سال های اخیر همواره رشدی دورقمی به خود دیده است. چینی ها مراحل سه‌گانه‌ای برای توسعه توان نظامی خود طراحی کرده‌اند:

- تا ۲۰۱۰ ایجاد بنیاد مستحکم برای نوسازی نیروهای نظامی
- از سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۲۰ پیشرفت سریع در حوزه نظامی
- از سال ۲۰۲۰ تا سال ۲۰۳۰ ایجاد نیروی نظامی مبتنی بر تکنولوژی اطلاعات به گونه ای که از توانایی پیروزی در جنگ های محتمل در نیمه قرن بیست و یکم را داشته باشد.

توسعه قابلیت‌های چین در سه حوزه فوق، به عنوان وجوه اساسی قدرت، سرنوشت و مسیری را که این کشور خواهد پیمود تعیین می‌کند.[1]

---

1. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

اوضاع چین امروز ایجاب می‌کند که در دو دهه آتی، شاهد تحـولات سـاختاری در حوزه سیاسی چین باشیم. شاید بـه همانگونـه کـه پیـشرفت سـریع اقتـصادی و جهان‌گرایی این کشور طی ربع قرن گذشته مورد توجه عمومی قـرار گرفـت، رونـد تحولات سیاسی و تغییرات ساختاری قدرت دراین کشور نیز برخلاف پیش‌بینی‌های معمول حرکت کند.

صاحب نظران مسائل چین، چهار سناریو را برای چـین فـردا در پایـان دو دهـه آتی متصور می‌دانند. اینکه از میان گزینه‌هـای احتمـالی، تحـولات آتـی بـه سـمت کدامیک گرایش پیدا خواهد کـرد، بـه عوامـل متعـددی نظیـر گرایـشهای نخبگـان سیاسی، اوضاع اقتصادی، تحولات بین‌المللی، عوامـل جمعیتـی، سـطح آمـوزش و... بستگی خواهد داشت.[1]

این چهار سناریوی احتمالی عبارتند از:

- ظهور چین دموکراتیک با تراکم هرم جمعیتی درطبقه متوسط
- تشدید نابرابریهای اقتصادی و بروز تنشهای سیاسی - اجتمـاعی در جامعـه و در نهایت توقف روند رشد و توسعه و تضعیف جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی چین
- تداوم روند سیاسی موجود با حاکمیت مطلق حزب کمونیست بر چین
- فروپاشی آخرین دژ کمونیسم در جهان

براساس سناریوهای فوق، درخوشبینانه‌ترین شکل، چین در دو دهـه آتـی یـک قانون اساسی دموکراتیک پایدار خواهد داشت و در بدبینانـه‌تـرین حالـت، ماحـصل تشدید نابرابریهای اقتصادی، بروز و تـشدید تنـشهای داخلـی و درنهایـت فروپاشـی تغییر نظام سیاسی خواهد بود. بدیهی است که باتوجه به نقـش چـین در معـادلات منطقـه‌ای و بـین‌المللـی، هرگونـه تحـول و تغییـر درسـاختار سیاسـی ایـن کـشور

1. Xinhua News Agency, “China’s Urbanization Rate to Grow to 60 Percent in 20 Years,” May 21, 2001

می‌تواند تبعات بیرونی عدیده‌ای به همراه داشته باشد که به اجمال بررسی خواهد شد.

سناریوی اول:

سناریوی اول به ظهور چین دموکراتیک، با درآمد سرانه خوب و تراکم جمعیت در طبقه متوسط هرم جمعیتی اشاره می‌کند. براساس این سناریو، در دو دهه آتی، پول ملی این کشور تقویت خواهد شد و جامعه مدنی شکل مدرن به خود خواهد گرفت. همچنین پلورالیسم سیاسی و فرهنگی تحقق خواهد یافت. بدین معنی که خط سیر، تفکر و جهت‌گیری سیاسی صرفاً تحت تأثیر نخبگان جامعه نیست و بااتکاء به اراده عمومی جامعه، تغییرپذیر خواهد بود.

بر مبنای این سناریو، روندهای کلانی که در عرصه جامعه و نیز سیاست چین در سالیان اخیر رخ داده است، نهایتاً سیستم سیاسی این کشور را دموکراتیک خواهد کرد. از منظر قائلین به این سناریو، روند کلان شهرنشینی در چین، موجب شکل‌گیری طبقه متوسط عظیمی شده است. این طبقه فشار زیادی به سیستم سیاسی وارد خواهد کرد و آن را به سوی دموکراتیک شدن سوق خواهد داد.

روند کلان دیگری که موجبات دموکراتیک شدن چین را در آینده فراهم خواهد کرد، انقلاب اطلاعاتی است. از منظر این سناریو، انقلاب اطلاعاتی، کنترل دولت ها، منجمله دولت چین را، بر گردش اطلاعات به شدت کاهش خواهد داد و شرایط را برای آگاهی روزافزون مردم و دموکراسی خواه شدن آنان فراهم خواهد کرد. طبق این سناریو، چین در آینده برخوردار از نظامی دموکراتیک خواهد بود که در آن نوعی موازنه و نظارت، البته با ویژگی‌های چینی، وجود خواهد داشت.[1]

1. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

طبق این سناریو تا سال ۲۰۳۰، بیش از ۴۰۰ میلیون نفر از مردم چین از روستاها و مناطق حاشیه‌ای روانه شهرها می‌شوند. بدین ترتیب درصد شهرنشینی دراین کشور از ۳۱٪ درسال ۲۰۰۲ به بیش از ۶۰٪ درسال ۲۰۳۰ بالغ خواهد شد. در ارزیابی تازه‌ای که مؤسسه مک کینسی[1] ارائه کرده است، طبقه متوسط چین درسال ۲۰۲۵ بالغ بر ۵۲۰ میلیون نفر خواهد بود.[2] همچنین چینی‌های ماورای بحار و دانشجویان چینی درخارج از کشور درسالهای آتی نقش پررنگ تری درمعادلات سیاسی ایفاء خواهند کرد. بنا بر آمار وزرات آموزش چین، ازسال ۲۰۰۰ به این طرف، سالانه بیش از صد و بیست هزار دانشجوی چینی برای تحصیل به خارج اعزام شده‌اند. انتظار می‌رود این رقم فقط درصد ناچیزی افزایش سالانه، تا سال ۲۰۳۰ به بیش از سیصد هزار دانشجو در سال بالغ شود.

بدیهی است که تحقق الگوی دموکراسی در پرجمعیت‌ترین کشور جهان، قطعاً کار ساده‌ای نخواهد بود. یکی از ملاحظات مهمی که در این باره طرح می‌شود این است که این انتقال - حتی به شکل تدریجی و آرام - می‌تواند دردناک و باخشونت صورت گیرد و هرج و مرج گسترده‌ای را درکشور به دنبال داشته باشد. مضافاً اینکه بروز هرگونه ناآرامی درداخل مرزهای چین، تبعات منطقه‌ای و بین‌المللی وسیعی را به دنبال خواهد داشت. ازجمله اینکه می‌تواند موجب هجوم سیل گسترده‌ای از مهاجرین چینی به سایر کشورهای منطقه شود. همچنین در این سناریو واقعیتهای فرهنگی - اجتماعی جامعه چین به طور عمیق مورد توجه قرار نگرفته است. روحیه سازگاری، اطاعت از مافوق و... به عنوان اخلاقیات بارز جامعه چین، تحقق این سناریو را - حداقل درمیان مدت - به چالش می‌کشد.

---

1. McKinsey

۲. آقای لین یی فو اقتصاددان و استاد دانشگاه پکن معتقد است درآمد سرانه چین درسال ۲۰۲۰ بالغ بر ۶۳۰۰ دلار خواهد بود. وی استدلال می‌کند که ارزش یوان پول ملی چین درحال افزایش است و درصورت رشد سالانه سه درصد، درآمد سرانه فوق محقق خواهد شد.

سناریوی دوم:

سناریوی دوم به بروز و تشدید تنشهای سیاسی - اجتماعی، به عنوان ثمره نابرابریهای اقتصادی، اشاره می‌کند. بدیهی است که درصورت بروز تنش در کشور، سایر پارامترهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز در گسترش و تعمیم آن تأثیرگذار خواهند بود. در نگاه بدبینانه و در بدترین شکل ممکن این سناریو، ایجاد سیستم ملوک الطوایفی با محوریت یک دولت مرکزی ضعیف است.

این سناریو برمحور چالشهای چین امروز مورد لحاظ قرار گرفته است. چین امروز با توسعه همه جانبه و پایدار فاصله زیادی دارد و تهدیدها و چالشهای عدیده‌ای گریبانگیر این کشور است. طی چند دهه، چین از متعادل‌ترین کشور در توزیع ثروت در میان مردم جامعه، به نابرابرترین جامعه در توزیع ثروت میان اقشار مختلف تبدل شده است. به طوری که در عمل می‌توان دو چین شهری و روستایی را از یکدیگر تفکیک کرد.

موضوع فساد اداری و رشوه خواری، گسترش نارضایتی درمناطق روستایی، آلودگی‌های زیست محیطی، سطح پائین بهداشت عمومی، نبود شبکه سلامتی اجتماعی، توسعه ناهمگون شهرنشینی، افزایش بیکاری و ایجاد طیف وسیع طبقه فقیر شهری، مصرف‌گرایی فزانیده، مواد مخدر، درگیری‌های قومی و فرقه ای، پدیده فرار مغزها[1]، نبود آزادیهای اساسی و حقوق بشر، مطالبات سیاسی نهادهای اجتماعی و ضعف مدیریت منابع خارجی ازجمله مسائلی هستند که این کشور درسطح داخلی با آن دست به گریبان است.

---

۱. براساس گزارش روزنامه گاردین، آکادمی علوم چین اعلام کرده است که از سال ۱۹۷۸ بالغ بر ۱/۰۶ میلیون دانشجوی چینی برای ادامه تحصیل راهی کشورهای دیگر شده‌اند. اما فقط ۲۷۵ هزار تن از آنها به کشور چین بازگشته‌اند. چین دارای یکی از بدترین آمار فرار مغزها در جهان است به طوری که از هر ۱۰ دانشجوی چینی که برای ادامه تحصیل راهی کشورهای خارجی می‌شوند، هفت نفر دیگر باز نمی‌گردند. این آمار درحالی ثبت شده است که دولت چین محرک‌های متعددی برای بازگشت این دانشجویان فراهم کرده است.

در حال حاضر بیش از ۳۰۰ میلیون نفر از مردم چین به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند و بیش از ۴۰۰ میلیون نفر درمناطق با آلودگی هوای خطرناک زندگی می کنند. تقریباً حدود ۴۵٪ مردم مناطق شهری و ۸۰٪ مردم مناطق روستایی هیچ‌گونه بیمه درمانی ندارند که این نشان دهنده وضعیت بسیار بد بهداشت و سلامتی دراین کشور است.

یک سوم زمینهای این کشور درمعرض بارانهای اسیدی قرار دارند. برخی دانشمندان مسائل زیست محیطی براین باورند که ازسال ۲۰۳۰ به آن طرف، چین ممکن است سالانه بیش از ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر مهاجر داشته باشد.[1] درحال حاضر بیش از ۱۲ درصد مردم چین بالای شصت سال سن دارند که این رقم تا سال ۲۰۳۰ به بیش از ۱۷ درصد (۲۴۳ میلیون نفر) افزایش خواهد یافت.[2] صاحب نظران معتقدند در حالی که چین حدود یک پنجم جمعیت جهان را در خود جای داده است، تنها ۷٪ از زمینهای قابل کشت دنیا، ۷٪ از آب شیرین، ۳٪ از جنگلها، ۲٪ از نفت و ۱٪ از گاز طبیعی دنیا درخاک این کشور قرار دارد.[3]

علاوه برموارد فوق، تنش‌های مداوم بین دولت مرکزی با دولتهای محلی و تضاد نگرش و دیدگاه میان رهبران نظامی و غیرنظامی، تضادهای قومی و نژادی به ویژه درمناطق سین کیانگ و تبت، گسترش بیگانه ترسی[4] از شرکتهای خارجی درسرزمین اصلی به دلیل افزایش حوزه نفوذ و قدرت آنها، تهدیدهای موجود ازگسترش تنش در تنگه تایوان یا برخورد احتمالی با کشور ژاپن و آمریکا و... هریک

1. http://www.brookings.edu/china.aspx

2. http://www.brookings.edu/articles/2007/09china.aspx

۳. هرچند میزان زمینهای قابل کشت، دخایر نفت، گاز، آب شیرین و... نمی‌تواند به عنوان عوامل برتری یک کشور نسبت به سایر کشورها مورد لحاظ قرار گیرد. امروز تکنولوژی، دانش فنی، مدیریت، توانایی جذب سرمایه و... نقش تعیین کننده‌ای برعهده دارند.

4. xenophobia

ممکن است ثبات را در سرزمین اصلی و به تبع آن وضعیت دولت مرکزی در چین متزلزل کند.[1]

به نظر می‌رسد که این سناریو نیز تک بعدی به مسائل جامعه چین نگاه کرده است و برخی واقعیتهای عینی چین امروز را نادیده گرفته است. بررسی عملکرد رهبران این کشور طی شش دهه گذشته نشان می‌دهد که به‌رغم نبود بسترهای اولیه رشد و توسعه و بحرانهای عدیده داخلی، بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشور روند رشد صعودی را طی کرده‌اند. این روند تکاملی تاجایی ادامه داشته که امروز از جمهوری خلق چین به عنوان یک قدرت در حال ظهور بین‌المللی یاد می‌شود. براساس آمار و ارقام موجود، درسال ۲۰۰۶ چین به سومین قدرت اقتصادی دنیا تبدیل شد. رفتارشناسی نخبگان سیاسی این کشور نشان می‌دهد که در وضعیت بحرانی و خطر، رهبران حزب حاضرند از آرمانها و اصول اساسی خود عقب‌نشینی می‌کنند. در واقع باتطبیق خود و اوضاع کشور باشرایط و وضعیت موجود، اجازه نمی‌دهند کشور در شرایط ویژه قرار گیرد.

سناریوی سوم:

براساس سناریوی سوم، در دهه منتهی به سال ۲۰۳۰ حزب کمونیست همچنان به عنوان قدرت مطلق حاکم در کشور چین زمام امور را در دست دارد و برای تحقق این امر، با تغییر شیوه‌های مدیریتی و به کارگیری الگوهای نوین نظامهای سیاسی و حکومتی، در جهت حفظ اقتدار خود برکشور و حفظ وضعیت موجود حرکت می‌کند. تغییر شیوه‌های حکومتی حزب بر اعطای آزادیهای محدود سیاسی، تغییر شیوه‌های نظارتی، کاهش فضای امنیتی درجامعه، تقویت

1. http://asiapolicy.nbr.org

رسانه‌های جمعی، سازماندهی افکار عمومی، اعمال کنترل تعریف شده و... استوار است.

براساس این سناریو، تثبیت موقعیت حزب می‌تواند با ایجاد بالانس درساختار قدرت صورت گیرد. ایجاد سیستم دو حزبی[1] دربدنه حزب کمونیست و تقویت رقابت بین حزبی میان آنها می‌تواند فرمول «تک حزب، با دو جناح» را از سوی نخبگان سیاسی طرح کند که در نهایت موجب تثبیت موقعیت حزب می‌شود. عملکرد کادر رهبری این کشور طی چند سال اخیر نشان می‌دهد که یکی از اولویتهای نخبگان رهبری، همواره از میان بردن نقاط ضعف سیستم بوده است. تأکید برمبارزه با فساد اداری، تقویت حضور مدیران غیرکمونیست درحیطه مدیریتی، توجه ویژه به مسئله بهداشت و تأکید برکاهش شکاف موجود میان طبقات اجتماعی و... از جمله اقدامات مثبت برای رفع چالشهای چین امروز به شمار می‌آیند.

در واقع، رهبران حزب تا حدود زیادی به نقاط ضعف، کاستی‌ها و کمبودهای خود واقفند و به آن اعتراف می‌کنند. این درحالی است که آنها از نقش ممتازی در تعریف و تدوین منافع ملی و آرمانهای ملت برخوردار هستند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت چین امروز تا حدود زیادی مرهون مدیریت، تدبیر، درایت و نگرش نخبگان آن است. درچین امروز، فضای سیاسی تحت تأثیر نخبگان است نه توده. بنابراین افراطی گری و احساسات کورکورانه سیاسی و اجتماعی کمتر به چشم می‌خورد. در مقابل عمل‌گرایی، عقل جمعی و محوریت منافع ملی، عناصر اصلی تصمیم‌گیری در چین امروز به شمار می‌آیند.

طی سالهای اخیر دموکراسی درون حزبی درحزب کمونیست به میزان زیادی تقویت شده است که درعین حفظ سلسله مراتب حزبی و قدرت، مجال اظهار نظر

---

1. bipartisanship

به رده‌های پائین و جوانتر حزب داده می‌شود. یکی از علل مهم این تحول، سطح دانش و معلومات نسل جوان و آشنایی آنها با قواعد نوین بازی و ارائه تئوریها و ایده‌های جدید عنوان شده است. بدیهی است که دربستر زمان و با واگذاری قدرت به نسلهای جدید رهبری، تئوری توسعه علمی شکل عینی‌تری به خود خواهد گرفت.

مجموعه عوامل فوق به عنوان ظرفیتها و قابلیتهای کادر رهبری و نخبگان سیاسی این کشور برای تحقق سناریوی سوم و حفظ وضعیت موجود تعبیر گردیده است.[۱]

سناریوی چهارم:

برخی معتقدند سیستم سیاسی بسته چین، توان مدیریت مسائل پیچیده دوره گذار را که هر روز ابعاد وسیع تری را به خود می گیرد، نخواهد داشت. معضلاتی که در حوزه‌های مختلف وجود دارند و به طور روزافزون، ابعاد و جوانب پیچیده‌تر و گسترده تری به خود می گیرند. نکته مهمی که در این سناریو بر آن تأکید شده، این است که نقطه اوج بحران های گذار، مقارن با اوج قدرت نسل پنجم هبران در این کشور در ۲۰۲۰ خواهد بود. نسلی که به «آقازاده‌ها» معروف شده‌اند و معتقدند به دلیل پرورش در فضای گلخانه‌ای، توان مدیریت بحران‌های گذار را نخواهند داشت. در این سناریو، چین در چندین سال آینده وارد دوره‌ای از هرج و مرج خواهد شد، هرج و مرجی که طولانی خواهد بود و می‌تواند به فروپاشی کمونیسم با ویژگی چینی منجر شود.[۲]

---

1. China Brief, December 6, 2006
2. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

به‌رغم تفاوتهای ماهوی موجـود در چهـار سـناریو فـوق، عـواملی نظیـر انقـلاب اطلاعـات و تکنولـوژی، چالـشهای جمعیتـی، پلوراليـسم و چنـدگانگی اجتمـاعی - فرهنگی و درنهایت رشد احساسات ملـی و ملـی گرایـی درایـن کـشور، بـه عنـوان متغیرهای مشترک تأثیرگذار بر ساختار سیاسی چین در دو دهه آتـی مـورد توجـه هستند. به عبارت دیگر، دورنمای سیاسی داخلـی چـین در دهـه منتهـی بـه سـال ۲۰۳۰ به میزان زیادی به تأثیرات متقابـل گرایـشهای سیاسـی، بـازیگران جدیـد و فاکتورهای جمعیتی قابل ملاحظه‌ای بستگی خواهد داشت. همچنـین بـا توجـه بـه نقش و تأثیر پکن در معادلات بین‌المللی، شرایط جهانی و ساختار نظـام بـین‌الملـل در تبیین وضعیت چین سال ۲۰۳۰، بسیار اهمیت دارد.

بنابراین، وقوع همزمـان یـا بینـابینی سـناریوهای اول و دوم و سـوم (بـه ویـژه سناریوی اول و سـوم) دور از انتظـار نیـست؛ یعنـی تغییـر شـیوه‌هـای مـدیریتی و بکارگیری الگوهای نوین نظامهـای سیاسـی و حکـومتی، در جهـت حفـظ وضـعیت موجود می‌تواند به ظهور چین نسبتاً دموکراتیک، بـا درآمـد سـرانه خـوب و تـراکم جمعیت درطبقه متوسط هرم جمعیتی منجر شود. در آن حالت، جامعه مدنی چـین شکل مدرن به خود خواهد گرفت و پلوراليـسم سیاسـی و فرهنگـی تحقـق خواهـد یافت. در این میان چیزی که مـسلم اسـت ایـن اسـت کـه چـین درایـن مـسیر بـا مشکلات زیادی روبه رو خواهد بود که هیچ یک را نمی‌توان به راحتی حل کرد.[1]

- فرصت‌ها، توانایی‌ها و امکانات چین

جمهوری خلق چین فرصت‌ها، توانایی‌هـا و ظرفیـت‌هـای بـی‌نظیـری دارد کـه بهره گیری مناسب از این امکانات، ظرفیت رشد و توسعه این کشور را بالاتر می‌برد و

1. http://www.jamesown.org/publications_details.php?volume_id=422&issue_id=3997&article_id=2371884

در دست و پنجه نرم کردن با چالش‌ها و تهدیدات به یاری پکن می‌آید. مهم‌ترین فرصت های چین عبارتند از: جمعیت، نژاد، ساختار اجتماعی، امنیت اجتماعی، منابع متنوع، همراهی منطقه‌ای و چینی‌های ماورای بحار.

- جمعیت: جمعیت یک میلیارد و سیصد میلیونی چین یکی از نقاط قوت و توانایی های بالقوه این کشور به شمار می‌رود. اگر چه جمعیت به خودی خود می تواند تهدید هم به شمار آید، قناعت، سازمان‌پذیری و پشتکار مردم چین سرمایه گرانبهایی است که دولتمردان این کشور را قادر می‌کند جمعیت را به فرصتی برای کشور تبدیل کنند. دریک جمع‌بندی اجمالی می‌توان گفت جمعیت چین فقط دهان و مصرف نیست، بلکه بازو و تولید نیز به حساب می‌آیند و همین امر موجب شده است بازار مصرف اغواکننده چین و ارزانی نیروی کار در این کشور، بسیاری از تولیدگران جهانی را برای حضور در این میدان به وسوسه اندازد.

- نژاد: چین با برخورداری از نژاد زرد که نژادی کاری، منعطف، همراه و پذیرشگر است، می تواند بدون مشکل جدی، طرح های مهم اجتماعی را به اجرا درآورد و از حمایت مردمی هم برخوردار باشد.

- ساختار اجتماعی: حزب کمونیست چین با بهره‌گیری از آموزه‌های کنفوسیوس و فردگرایی خاموش و جمع‌پذیری فرهنگی، قادر شده است سازمان سراسری منظم و گسترده حزبی را در اعماق جامعه متمرکز کند. ساختار اجتماعی امروز چین، یک ساختار حزبی مسئولیت پذیر و منظم آموزش دیده است که با تکیه بر توانایی‌های حزب، ارتش و سرویس‌های اطلاعاتی، جمعیت انبوه چین را کنترل و بارور کرده است.

- امنیت اجتماعی: وجود امنیت اجتماعی با ضریب اطمینان بالا نیز یکی از نقاط قوت چین به شمار می آید. دولت و شبکه های امنیتی و انتظامی اقتدار لازم و

کافی دارند. این توانایی که می توان آن را اقتدار تثبیتی نامید، نوعی پذیرش جهانی و مقبولیت بین‌المللی به چین داده است.

- منابع متنوع: سرزمین پهناور چین و موقعیت جغرافیایی این کشور با کانی ها و معادن و منابع غنی چین، ذخایر ارزشمندی هستند که در کنار ذخایر نفت و گاز چین، توانایی اقتصادی این کشور را افزایش می‌دهند. بدین معنا که دسترسی به مواد اولیه و انواع کانی‌ها و حتی ذخایر انرژی زمینی و دریایی در چین، دسترسی گرانی نیست. بلکه ثروت خدادادی در کنار ثروت اجتماعی و نیروی کار ارزان، یکی از مطلوبیت‌های چین خوانده می‌شود.

- همراهی منطقه‌ای: سیاست تنش‌زدایی و گسترش اعتماد با همسایگان که دولت چین آن را اتخاذ کرده، تاکنون با موفقیت پیگیری شده است. این سیاست ها توانسته است نوعی از همراهی و همگرایی منطقه ای را در جنوب شرقی آسیا پی‌ریزی کند. این دستاورد در پرتو سیاست اولویت همکاری و ارتباطات مسالمت آمیز با همسایگان حاصل شده است. چینی‌ها در سال‌های اولیه قرن بیست و یکم تلاش کردند سوءتفاهم‌های مرزی و ارضی را با همسایگان تقلیل دهند و مناسبات مسالمت‌آمیز را با همسایگان در اولویت سیاست خارجی قرار دهند. در این مسیر، چین بخش زیادی از اختلاف خود را با روسیه، هند، ژاپن و سایر همسایگان حل و فصل کرد و نیروهای نظامی خود را از مرزهای مشترک فراخواند. این امر فضایی جدیدی بوجود آورد و نوعی از اعتماد و همکاری را موجب شد که زمینه همراهی و همکاری‌های اقتصادی، تجاری، امنیتی و سیاسی منطقه ای را فراهم کرد. تأسیس سازمان همکاری شانگهای را می‌توان در همین زمینه تبیین و بررسی کرد.

- چینی‌های ماوراء بحار: دولت چین در دهه‌های گذشته با تشکیل سازمان چینی های ماوراء بحار و دهها سازمان و نهاد دولتی در قالب بخش خصوصی و

مردمی (NGO) ارتباطات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود را با چینی‌های مهاجر و نخبگان آن سوی مرزها برقرار کرده است. دستاورد این حرکت، تماس سازمان یافته با چینی های متخصص، نیروهای کارآمد و شهرکهای چینی در سراسر جهان بوده است. در پرتو این سیاست و جذب نخبگان چینی از سایر نقاط جهان، زمینه بهره برداری از ۳۵ میلیون چینی آن سوی مرزها فراهم شده است. این حرکت توانست به تعاملی دوسویه و موفق تبدیل شود و مدیریت، ارتباطات، اطلاعات، مهارت و سرمایه چینی‌های خارج‌نشین را به بازار چین وارد کند. به‌دنبال حضور گسترده چینی‌های مقیم خارج، شرکت‌های بزرگ و کمپانی‌های بین‌المللی تشویق شدند که سرمایه های خود را به چین منتقل کنند و امروزه این شبکه به حلقه اتصال چین با دنیای صنعتی و کشورهای غربی تبدیل شده‌است.

– چالش‌های پیش روی چین

چین امروز باتوسعه همه جانبه و پایدار فاصله زیادی دارد و تهدیدها و چالش‌های عدیده‌ای گریبانگیر این کشور است. طی چند دهه، چین از یکی ازمتعادل‌ترین کشورها در توزیع ثروت در میان اقشار مختلف، به یکی از نابرابرترین جوامع تبدیل شده است.[1]

چین امروز درعین رشد دورقمی اقتصادی و ارتقاء منزلت به عنوان یک بازیگر نوپای بین‌المللی، باچالش‌های عدیده‌ای درسطوح داخلی و بین‌المللی روبه روست که عدم توجه جدی به آنها می‌تواند عواقب جبران ناپذیری به دنبال داشته باشد. در واقع چین امروز رشد اقتصادی بالا را تجربه کرده است ولی با توسعه همه جانبه و پایدار فاصله زیادی دارد. این وضعیت باعث شده است سیاستمداران چینی، تحقق

1. http://asiapolicy.nbr.org

عدالت و رفاه اجتماعی را برمحور تئوری سه نمایندگی مورد توجه و تأکید جدی قرار دهند.[۱]

بدیهی است که توجه به چالش‌های پیش روی پکن، درشناخت هرچه بهتر چین امروز و جایگاه آن در سیاست خارجی و استراتژی نگاه به شرق (بامحوریت چین) جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت تلقی می‌شود.[۲]در ذیل برخی از چالش‌های پیش روی چین را به اجمال بررسی می‌کنیم:

- جمعیت: براساس نظریه سنتی جمعیت، «جمعیت بالای یک کشور اگر دهان باشد، خطر است. ولی اگر بازو باشد، امکان اقتصادی است.» شاید یکی از قابلیتهای نخبگان حزب کمونیست این بود که جمعیت عظیم این کشور را به بازو تبدیل کرد. (هرچند ویژگیهای نژاد زرد درتوفیق این حرکت انکارناپذیر است) و امروز جمعیت بالای این کشور، تولید کننده است. ولی با توجه به تغییر شیوه زندگی و میزان توقع مردم، این وضعیت می‌تواند درمیان مدت به چالش تبدیل

---

۱. تئوری سه نمایندگی را اولین بار جیانگ زمین طرح کرد. اما رسماً درجریان کنگره شانزدهم حزب پیشنهاد شد. این تئوری زمانی بیان شد که به اعتقاد بسیار از کارشناسان مسائل چین، حزب کمونیست چین درحال از دست دادن محبوبیت و نفوذ ایدئولوژیک خود (به علت سوءاستفاده و باندبازی و اصل و نسب بازی میان مقامات چینی) درمیان مردم بود. سه اصل اساسی این تئوری بدین شرح است:

اول) حزب کمونیست می‌بایست الگوی توسعه و ارتقاء فرهنگ پویای سوسیالیسم باشد.

دوم) حزب کمونیست باید از نیروهای تولید و مولدین ثروت و دیگر نخبگان جامعه حمایت کند.

سوم) حزب باید به نمایندگی از طرف اکثریت مطلق مردم، منافع حیاتی را دنبال کند و از بخش محروم و فقیر جامعه نظیر؛ کشاورزان، کارگران و زحمت کشان حمایت کند. ساختار مالیاتی را اصلاح کند و ضمن ایجاد تسهیلات رفاهی و بهداشتی، توسعه واقعی را در مناطق محروم نهادینه و بی‌سوادی را ریشه کن کند.

۲. لازم به ذکر است برخی موارد مورد اشاره نظیر «جمعیت» زیاد، هم چالش و هم تهدید به شمار می‌رود که ذکر آنها در این بخش، به منظور توجه بیشتر به تهدیدات و چالشهای پیش روی پکن درسالهای آتی است که می‌تواند در جهت‌دهی سیاست خارجی کشورمان درخور توجه باشد.

شود و عدم تغییر سطح معیشتی ممکن است ناآرامی‌های گسترده داخلی را درپی داشته باشد.

- افزایش سطح آگاهی‌های عمومی و تقویت طبقه متوسط: طبق آمار دولتی، درسال ۲۰۰۷ درآمد سرانه دراین کشور بالغ بر ۲۴۰۰ دلار شده است. این روند می‌تواند بر تقویت طبقه متوسط در چین تأثیرگذار باشد.

- شکاف عمیق طبقاتی و فقر گسترده: شکاف عمیق طبقاتی در چین به عنوان یکی از ثمرات رشد دو رقمی اقتصادی در این کشور مورد توجه جامعه‌شناسان قرار دارد. براساس آمار منتشر شده، بیش از ۷۰ درصد ثروت جامعه دردست کمتر از ۱۵ درصد جمعیت قرار دارد.

- افزایش سطح توقع مردم: تغییر شیوه زندگی سنتی به شیوه زندگی مدرن (غربی)، نوع نگرش و سطح توقع مردم را تحت تأثیر قرار داده است. هرچند با توجه به ویژگیهای نژاد زرد، این معضل در حال حاضر قابل کنترل به نظر می‌رسد، ولی می تواند در سالهای آتی تبعات جبران‌ناپذیری برای دولت داشته باشد.

- ناآرامی‌ها و مطالبات اجتماعی: تغییر شیوه زندگی، افزایش تماس‌های خارجی، نقش رسانه‌های جمعی و... باعث شده است در سالهای اخیر نسل جوان جامعه نسبت به نفوذ سنتی حزب کمونیست به داخل زندگی خصوصی افراد واکنش نشان دهد. ثبت بیش از ۳۰۰۰ ناآرامی درجامعه چین درسال ۲۰۰۶ گواهی براین مدعاست.

- وضعیت اشتغال: اشتغال یکی از معضلات جامعه امروز چین است. در سال ۲۰۰۸ نرخ بیکاری طبق اعلام منابع رسمی حدود ۴/۵ درصد بود. درحالی که طبق آمار غیررسمی این رقم از ۱۳ درصد نیز تجاوز می‌کرد که با توجه به جمعیت بالای این کشور، این میزان بیکاری درخور توجه جدی است.

– سیستم مالیاتی: به‌رغم اصلاحات بعمل آمده، ساختار مالیاتی در چین همچنان یکی از مشکلات اساسی است. طبقات کم درآمد به شیوه‌های مستقیم و غیرمستقیم مالیات پرداخت می‌کنند.

– فساد اداری و رشوه خواری و پولشویی: این مشکل در سالهای اخیر بسیار پررنگ شده است. فقط در سال ۲۰۰۸ میلادی، بیش از ۹۷ هزار عضو حزب کمونیست چین مورد مجازات‌های انضباطی قرار گرفتند. هفت مقام بلندپایه از جمله چن لیان یو دبیر کمیته حزب کمونیست شهر شانگهای، دبیر حزب کمونیست شهر چین دائو، دو تن از نمایندگان کنگره ملی خلق و رئیس اداره دولتی آمار ملی از افرادی بودند که از کار برکنار شدند. وسعت سرزمینی و جمعیت بالای چین باعث شده است سیستم اداری این کشور تشکیلات وسیعی را در برگیرد. بدیهی است که این سیستم به منظور جلوگیری از بروز فساد و تخلف در دستگاه‌های دولتی، نیاز به کنترل و نظارت دائم و مستمر دارد. درحالی که سیستم تک‌حزبی و کنترل مطلق دولت بر تمامی دستگاهها و رسانه‌ها و... امکان انعکاس اخبار و تحولات داخلی را برای ایجاد نظارت عمومی کاهش می‌دهد.

– عدم موازنه در تراز تجارت خارجی: عدم تعادل درمیزان صادرات و واردات، اقتصاد این کشور را ضربه‌پذیر کرده است. ارزش یوان واحد پول چین را دولت کنترل می‌کند.[1] برگ برنده چین برای تولید ارزان، نیروی کار ارزان و ورود حجم بالای سرمایه خارجی است. هر دو عامل می‌تواند در میان‌مدت مخاطراتی به دنبال داشته باشد. میزان سرمایه‌گذاری خارجی درچین از دهه ۱۹۸۰ تاکنون بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار بوده است. حدود ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی چین نتیجه

---

۱. از سال ۲۰۰۷ و تحت فشار مستمر ایالات متحده، دولت چین نرخ یوان واحد پول این کشور را با حد ماکزیمم و مینیمم مشخصی (پنج درصد) به حالت شناور درآورد. بدین ترتیب ارزش یوان درمقابل دلار طی یکسال از ۸/۳ به ۶/۸ تقلیل یافت.

سرمایه‌گذاری‌های خارجی در این کشور است. حتی بخش زیادی از کالاهای صادراتی چین را نیز سرمایه‌گذاران خارجی در دست دارند.

- ضعف مدیریت منابع خارجی: حجم بسیار بالای سرمایه‌گذاری خارجی در آن کشور، اقتصاد کلان چین را تا حدودی از تسلط دولت و حزب کمونیست خارج کرده است. درصورتی که نظام سرمایه‌گذاری خارجی در چین هدایت شده باشد، هر زمان ممکن است بحران سال ۱۹۹۷ کشورهای جنوب شرق آسیا درچین تکرار شود.

- مسائل زیست محیطی: بحران آلودگی محیط زیست یکی از مشکلات چین امروز به شمار می‌رود. هر چند دولت، اقدامات مهمی برای حل این بحران بکار گرفته و موفقیت‌های مهمی نیز به دست آورده است.

- مقوله امنیت: امنیت در چین به عنوان یک توانایی و مزیت مورد تأکید است. این ویژگی می‌تواند درعین حال نقطه ضعف چین هم به شمار می‌رود. ایجاد مشکلات امنیتی می‌تواند باعث تغییر سیاست سرمایه‌گذاران خارجی و خروج سرمایه از چین شود که بالطبع اقتصاد این کشور را با بحران اساسی روبرو خواهد کرد.

- موضوع انرژی و امنیت انرژی: درحال حاضر موضوع تأمین نیازهای انرژی چین مهمترین دغدغه دولتمردان این کشور است. اساس سیاست خارجی چین در بسیاری از مناطق دنیا نظیر؛ خاورمیانه، آفریقا و آسیای مرکزی براساس سیاست امنیت انرژی چین تعریف شده است. درسال ۲۰۰۷، چین دومین واردکننده انرژی در دنیا بود. نیاز فزاینده پکن به انرژی و مقوله امنیت آن، به عنوان عامل فشار خارجی براین کشور مورد توجه قدرتهای برتر قرار دارد. تحرکات جدید چین در حوزه تأمین انرژی و نفت مورد نیاز این کشور، از جمله تعاملات گسترده با عربستان سعودی و قطر و فعالیت‌های چین در منطقه آسیای مرکزی و شمال آفریقا مبین این موضوع است که سیاست چین بر تنوع‌سازی و جایگزینی در منابع

تأمین انرژی استوار است. رشد بالای اقتصادی چین و نیاز روزافزون پکن به انرژی باعث شده است یکی از اولویتهای سیاست خارجی چین براصل تأمین انرژی و امنیت آن استوار شود. به همین دلیل منطقه خاورمیانه برای چین از اهمیت بسیار زیادی دارد. ولی از نظر استراتژیستهای چینی، این منطقه در حال حاضر در حوزه عمل آمریکا قرار دارد.

- بحران ذخیره استراتژیک انرژی: چین فقط برای ۳ روز ذخیره استراتژیک انرژی دارد.

- ناهمگونی توسعه اقتصادی در بخشهای توسعه یافته شرق و جنوب با مناطق کمتر توسعه یافته یا در حال توسعه غرب و مرکز کشور و آثار این عدم تجانس بر ثبات و امنیت کشور

- موضوع جدایی طلبی سین کیانگ و تبت

- ویژگیهای جغرافیایی و بروز بلایای طبیعی: طی شش ماه اول سال ۲۰۰۸، بروز طوفان و سرمای شدید در مناطق جنوبی و خشکسالی درمناطق شمال و شمال غربی و پس از آن وقوع زمین لرزه ۷/۹ ریشتری استان سیچوان درمنطقه جنوب غرب چین، خسارات عظیم انسانی و مالی را به دنبال داشته است. پیش‌بینی می‌شود که حداقل پنج سال (با صرف هزینه‌ای بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار) برای عادی شدن اوضاع استان مورد نیاز باشد.

- موضوع تایوان: موضوع تایوان همچنان به عنوان پاشنه آشیل پکن عمل می‌کند.

- رقابت با قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی: مناسبات چین با کشورهای مهم و تأثیرگذار در منطقه و جهان نظیر ایالات متحده، روسیه، هند، ژاپن، کره جنوبی و همچنین سیاست چین درقبال خاورمیانه، آفریقا، اتحادیه اروپا، آسه آن و مناسبات این کشور با سایر سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی، نشان دهنده تغییر

جایگاه و منزلت چین از یک قدرت منطقه‌ای به یک قدرت نوظهور بین‌المللی است. طبعاً این تغییر منزلت هزینه‌هایی را نیز به دنبال دارد. هرچند - جدای از تلاش پکن برای نفوذ بیشتر در مناطق صاحب انرژی - چین مایل است حضور پررنگ خود را در معادلات بین‌المللی به تأخیر بیاندازد و هیچ عجله‌ای برای ابرقدرت شدن و مسئولیت‌پذیری بیشتر ندارد. چین گامهای بلندی برای ایفای نقش مؤثرتر در عرصه جهانی به عنوان یک قدرت نوظهور — با پرداخت هزینه مشخص - برداشته است. حضور رهبران آشنا با قواعد بازی - رهبران نسل چهارم و پنجم - به این حرکت سرعت بخشیده است. از انعطاف‌پذیری حزب و دولت برای تطبیق اوضاع کشور با شرایط نظام بین‌المللی به عنوان برگ برنده یاد می‌شود. امروز نقش این کشور در معادلات جهانی هرروز درحال افزایش است. البته چین با استانداردهای یک کشور درجه اول، فاصله زیادی دارد. درواقع، هزینه‌هایی که چین برای تبدیل شدن به یک قدرت بین‌المللی می‌پردازد، حدود و ثغور مشخص و محدودی دارد.

حال این سؤال وجود دارد که چه راهکارهایی برای توفق بر تهدیدها و چالش‌های فوق مورد لحاظ قرار گرفته است؟ برهمین اساس، روند آتی تحولات و جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی چین در چه سمت و سویی تعریف خواهد شد؟ آیا چین می‌تواند در سالهای آتی به عنوان یک قدرت برتر بین‌المللی قدعلم کند یا اینکه چالش‌ها و تهدیدات گریبانگیر این کشور، مشروعیت حزب کمونیست را به عنوان حزب حاکم را زیر سؤال خواهد برد؟[1]

بنا برتحلیل کارشناسان چینی، این کشور حداقل نیاز به یک دوره ده ساله دارد تا بتواند به عنوان یک قدرت بین‌المللی در جهان قدعلم کند. درصورت چرخش

1. China News Agency, Jan, 10. 2005

نوک پیکان سیاستهای ایالات متحده از منطقه خاورمیانه به شرق دور، این فرصت از چین گرفته خواهد شد. افزون بر اینکه توسعه اقتصادی که اساس حرکت و سیاست‌های کلان پکن پس از اتخاذ سیاست درهای باز بوده است، بر وجود آرامش، صلح و ثبات در منطقه مبتنی است و هرگونه درگیری و تنش منطقه‌ای ممکن است برای پکن مشکلات عدیده‌ای ایجاد و روند حرکت توسعه‌ای آن را با تهدید جدی روبرو کند.

بنابراین، تحقق توسعه پایدار در داخل کشور با بحث شیوه تعامل پکن با قدرتهای بین‌المللی (به ویژه ایالات متحده) و موضوع صلح و ثبات منطقه کاملاً گره خورده و مرتبط است.

نگرش چین به جایگاه ایران درمناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی

با فروپاشی شوروی و اضمحلال نظام دو قطبی و تکوین نظم و شرایط جدید بین‌المللی، بدون تردید می‌توان گفت که چین یکی از ارکان اصلی قدرت در ساختار نوین نظام بین‌الملل است. از نظر سیاسی چین در حال تعریف و تثبیت موقعیت منطقه‌ای و جهانی خویش است و از لحاظ اقتصادی نیز پیش‌بینی‌های مراکز اقتصادی، مالی و پولی جهان حکایت از آن می‌کند که طی دو دهه آینده، چین از نظر حجم اقتصادی و تولید صنعتی قدرت اول جهان خواهد شد و از آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا پیشی خواهد گرفت.[1]

نقش چین در عرصه معادلات قدرت جهانی، بالنده و فزاینده است. اگرچه در حال حاضر منطقه آسیا - پاسیفیک اصلی‌ترین حوزه اعمال خواسته‌های سیاسی - امنیتی چین است، نفوذ خزنده سیاستهای چین در آسیای مرکزی و خاورمیانه و افزایش تحرک آن در آفریقا و آمریکای لاتین انکارناپذیر است.

1. http://www.brookings.edu/articles/2007/09china.aspx

در صحنه سیاست خارجی، چین در مسیر تثبیت موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز تحکیم مؤلفه‌های قدرت ملی خویش، با شتاب و موفقیت‌های چشمگیری به پیش می‌رود. پیشرفتهای مشهود در عرصه‌های مختلف روابط خارجی چین مرهون عوامل زیر است:

- سیستم متمرکز، عقلائی و واقع‌بینانه تصمیم‌گیری مبتنی بر نگرش علمی به تحولات جهانی
- تعیین دقیق و شفاف دایره مسئولیت ها، اختیارات و اهداف سیاست خارجی
- بهره‌گیری از فرصت‌ها و مدیریت بحران‌ها با هدف حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور
- تداوم اصلاحات و پیشبرد استراتژی توسعه اقتصادی و ارتقای موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی

با توجه به فاکتورهای فوق، طرف چینی در تنظیم مناسبات و سیاستهای خود با تهران منافع بلندمدت و همه جانبه خود را لحاظ می‌کند. پکن براین باور است که نگاه ایدئولوژیک تهران به مسائل نظام بین‌الملل با واقعیت‌های آن همخوانی ندارد. از نگاه مقامات آن کشور، سیاستهای ضدآمریکایی ایران می‌بایست متناسب با وضعیت روز تغییر یابد. همانطور که پکن در بستر زمان سیاست‌های انقلابی خود را تعدیل و دگرگون کرد و امروز اثری از تئوری و تبعات دکترین "مائو" در آن کشور وجود ندارد. ایران از موقعیت ویژه‌ای در جهان اسلام برخوردار است و این مهم، از نگاه پکن پوشیده نیست. درمنظر چین، جایگاه ایران در جهان اسلام، در عین اینکه می‌تواند به عنوان فرصتی برای پکن برای بسط نفوذ درکشورهای اسلامی تلقی شود، می‌تواند تهدید بالقوه‌ای برای بخشی از منافع بین‌المللی آن و تا حدودی برای مسائل داخلی آن کشور نیز به شمار آید.

اگر واقع‌بینانه به روند مناسبات تهران - پکن نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که چین همواره درتنظیم مناسبات با تهران، اصل مزیت‌گرایی، متعادل سازی و عمل‌گرایی را دنبال کرده است.[1] این اصل در چارچوب سیاست خارجی عملگرایانه چین تعریف‌پذیر است. در این زمینه و با توجه به مناسبات پکن - واشنگتن، چین حاضر به تحمل و پرداخت هزینه همکاری‌های استراتژیک و راهبردی و مراودات حساسیت برانگیز با تهران نیست. درعمل، برخورد پکن با تهران براساس شرایط کشورمان درصحنه بین المللی و نحوه تعامل سایر قدرتها با ایران تعریف شده است. این سیاست پکن یک تصمیم اساسی و راهبردی و اراده بلندمدت سیاسی است. به همین منظور نگاه چین به ایران در وضعیت جدید، مهم است. هر چند نباید از نظر دور داشت که چین می‌خواهد رهبری جهان سوم را هم در دست داشته باشد. از این رو، نمایش نقشی مثبت در قضیه ایران برای مقامات پکن بسیار مهم است.

به نظر می‌رسد درمقطع حاضر، پکن با جهت‌گیری سیاست خارجی ایران نظر موافقی ندارد. در ماههای اخیر و در تمامی تماس‌های مقامات دو کشور، سیاستمداران چینی بر همسویی بیشتر تهران با قوانین بین المللی و انعطاف‌پذیری بیشتر در مقابل اراده نظام بین‌الملل، به عنوان یک سیاست کاربردی تأکید و از این سیاست به عنوان عامل موفقیت چین درصحنه بین المللی و تنظیم مناسبات پکن با سایر کشورها یاد کرده و تأکید تهران را بر اصول مورد نظرش را توجیه‌ناپذیر و در نهایت برخلاف منافع ملی ایران داشته‌اند.

---

۱. برای مثال، در موضع‌گیری مورخ چهارم مهرماه ۱۳۸۸ سخنگوی وزارت امور خارجه چین درباره موضوع هسته‌ای ایران، وی تأکید می‌کند: «پکن با اعمال تحریم‌های بیشتر علیه تهران مخالف است. تحریم‌های بیشتر علیه ایران ممکن است تأثیر منفی روی صنایع نفت و گاز آن کشور داشته باشد. به همین دلیل نیز چین از مواضع کشورهای غربی حمایت نمی‌کند.» دراین رویکرد، چین موضوع تأمین انرژی را برای پکن در مقطع مورد نظر بیش از هر موضوع دیگری در اولویت قرار می‌دهد و از طرح علنی آن نیز ابائی ندارد.

به عبارت دیگر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به هیچ وجه نمی‌توان با اصول محافظه‌کارانه و مبتنی برعملگرایی مقامات پکن توجیه کرد. برهمین اساس، طی این مدت شاهد کاهش رفت و آمد مقامات سیاسی دو کشور، پیروی و حمایت و گاهی سبقت از قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران و تعلیق تلویحی کلیه فعالیتهای اقتصادی (شامل اعتبارات، همکاریهای بانکی، LC و ...) بوده‌ایم. البته حرکت‌های مثبتی هم مشاهده شده است. ولی مجموعه این اقدامات مثبت به هیچ عنوان به عنوان اراده سیاسی پکن برای تغییر وضعیت موجود تعبیر نمی‌شود.

انتظارات طرفین از یکدیگر

با بررسی مناسبات دوجانبه تهران - پکن طی مدت مورد نظر، می‌توان اذعان کرد که پکن مناسبات خود را با تهران پائین‌تر از سطح مورد انتظار ما تعریف کرده است. درحالی که ما خواستار رفع بخش اعظم نیازهای داخلی و مراودات بین‌المللی خود ازطریق تعامل با آن کشور بوده ایم. بدیهی است که این خواست و نگرش با واقعیت‌های موجود و همچنین جایگاه چین به عنوان بازیگر نوپا درنظام بین‌الملل همخوانی ندارد.

مقامات چینی نیز درتماس‌های متعدد ازطرفهای ایرانی خواسته‌اند که با تعدیل در اصول خود، در جهت تغییر وضعیت موجود گام بردارند. در این زمینه، آنها به روند حرکت پکن طی سه دهه اخیر اشاره می‌کنند که با شروع سیاست درهای باز، بسیاری از اصول انقلابی و اندیشه‌های "مائو" را به بوته فراموشی سپرد و براساس وضعیت نوین بین‌المللی و نرم‌های رایج، مناسبات خود را با جهان خارج تنظیم کرد. حتی در روند هماهنگ‌سازی با جهان خارج، حزب کمونیست چین «لباسهای

فرم اجباری مقامات در زمان مائو»[1] را نیز به پوشش رسمی رایج کت و شلوار و کراوات تغییر داد.

آنها بر این باورند که تأکید تهران براصول انقلابی و ایدئولوژیک باعث شده است چین برای مناسبات خود با ایران، تحت فشار مضاعف کشورهای غربی قرار گیرد. علاوه برآن، شرکت‌های چینی طرف‌های ایرانی خود را متهم می‌کنند که در تصمیم‌گیری‌های اساسی ثبات رأی ندارند. غیرمتمرکز بودن برخی از تصمیم‌گیری‌ها، جابجایی و تغییر سریع مدیران نیز باعث می‌شود که همکاری با طرف‌های ایرانی در بعضی مواقع بامشکلات جدی روبرو شود.

در واقع می‌توان گفت که هر دوطرف غالباً انتظارات خود را بدون توجه به واقعیت‌های موجود تعریف کرده‌اند که بخش اعظم آن مجدداً به حوزه شناخت‌شناسی دو طرف از یکدیگر باز می‌گردد.

طی چند سال گذشته و به‌رغم چرخش محسوس سیاست چین درقبال تهران، ازنگاه مسئولین کشورمان توسعه مناسبات دوکشور کما فی سابق با اولویت همکاریهای اقتصادی - سیاسی همراه بوده است. با علم به سیاست نگاه به شرق جمهوری اسلامی ایران و جایگاه چین دراین نگاه، به نظر می‌رسد، این شیوه همکاری نیاز به بازنگری جدی دارد. در واقع تأکید تهران برسیاست‌های اصولی خود در مورد انرژی هسته‌ای و پافشاری پکن بر لزوم اتخاذ سیاست محتاطانه و عملگرا در برخورد با قدرتهای بین‌المللی، درک و تفاهم متقابل را به میزان زیادی کاهش داده و همکاریهای فی‌مابین را به حالت تعلیق در آورده است. درچنین وضعیتی، تغییر اولویت همکاریهای تهران - پکن از مسائل اقتصادی - سیاسی به رایزنی‌های فرهنگی - مطالعاتی می‌تواند به عنوان دوره فطرتی جهت تغییر گفتمان جاری و افزایش شناخت متقابل و همچنین انعکاس این واقعیت به پکن که تهران

1. Jun Shan Fu

براساس منافع ملی خود عمل می‌کند و ادامه روند موجود به هیچ وجه مورد نظر نیست، باشد.

دوره فطرت حاضر، موقعیت مغتنمی است تا روی بخش فرهنگی، رسانه ای، مطالعاتی و درمجموع دیپلماسی عمومی تمرکز بیشتری صورت گیرد. برگزاری میزگرد، کنفرانس، سخنرانی، مصاحبه، سفر هنرمندان ایرانی به چین و برعکس، تشکیل هفته و سال فرهنگی مشترک، در شناساندن متقابل واقعیات و ویژگی‌های چین امروز به دولت و مردم ایران و همچنین واقعیات و ویژگی‌های ایران امروز به دولت و مردم چین نقش دارد. برای تحقق این مهم، تدوین و اجرای مجموعه‌ای از برنامه‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت در ابعاد مختلف ضروری است.

رایزنی با بخش دفاعی و نظامی چین نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. در فضای امنیتی موجود، بخش دفاعی و نظامی درک بهتری از شرایط و صف بندیهای منطقه خاورمیانه دارد. آنها مفهوم وضعیت بحرانی را بهتر درک می‌کنند و خوب می‌دانند که بعد از تثبیت وضعیت خاورمیانه، نوک پیکان ایالات متحده به سوی چین خواهد بود و به عواقب آن کاملاً آگاهند. افزون بر اینکه نیروهای دفاعی و نظامی تنها مرجعی هستند که (باتوجه به جایگاه برجسته آنها درمناسبات قدرت چین) قادرند جهت‌گیری سیاست خارجی چین را تحت تأثیر قرار دهند.

شایان ذکر است که چین امروز، با چین دیروز فاصله‌ای معنی‌دار پیدا کرده است. در این کشور، پیشبرد اصلاحات اقتصادی و تداوم و تکمیل سیاست درهای باز، حفظ ثبات و آرامش سیاسی و اجتماعی، همراه توسعه وحدت و یکپارچگی ملی، وظیفه‌ای همگانی محسوب می‌شود. این اصل از ابتدای سال ۱۹۷۸ که اصلاحات اقتصادی آغاز شد تا به امروز، محور تغییرات ساختاری و جوهری چین بوده است و چینی‌ها آن را

«اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز بر مدار اقتدار سیاسی و امنیتی» می‌خوانند. اصلاحات عمل‌گرایانه دو دهه گذشته، سیاست درهای باز و توسعه تجارت خارجی هیچ گاه چینی ها را از توجه به اهداف و مصالح ملی غافل نکرده و رشد اقتصادی چین شتاب کنترل شده‌ای، بر بستر راهبردها داشته است.

حزب تمرکزگرای کمونیست پس از دو دهه همچنان نظارت دولتی را بر اقتصاد و حفظ انحصارات دولتی را در بخشهای عمده اقتصادی اعمال می‌کند و برنامه‌های اقتصادی بخش خصوصی هنوز نتوانسته است این انحصار را بشکنند. البته این تمرکز و نظارت، به گونه‌ای استادانه تعبیه شده است که مزاحمت عمده‌ای برای سیاست اصلاحات و درهای باز ایجاد نکند.

دولت چین تاکنون موفق شده است با استفاده از فناوری نوین، سرمایه و دانش فنی و مدیریت و اصلاح مقررات داخلی کشور، از طریق سیاست‌های تشویقی و اعمال تسهیلات ویژه، سرمایه‌های شگفت‌انگیزی را به چین سرازیر کند. این حرکت که حاصل دوراندیشی و ذکاوت چینی است، زمینه‌های پرورش نسل جدید مدیران چین را فراهم و چین امروز را به کارخانه دنیا تبدیل کرده است. به گونه ای که مسابقه همه جانبه‌ای برای حضور و جایابی در آن اقتصاد، میان تولید کنندگان و کارآفرینان جهان شکل گرفته است. از دید صاحبان سرمایه جهانی، دنیای غرب و صاحبان صنایع ناچار هستند با این اژدهای زرد مصالحه کنند.

امروزه پویایی مناسب و نوآوری تدریجی چین، با سرعت سرسام‌آور و حجم بالای تغییرات، هر صاحب سرمایه ای را متوجه این بازار تولید و مصرف کرده و موجب شده است بخش زیادی از مراکز تحقیق و توسعه شرکت های بزرگ و چندملیتی در چین مستقر شوند.

در چین امروز، نشانی از بی‌تابی، عصبیت و شعارگرایی به چشم نمی‌خورد. در واقع، چین رفتاری متعادل را از خود نشان می‌دهد و کار و سبقت‌جویی، اولویت

بی‌چون و چرای بخش‌های مختلف این کشور است. حاکمیت هوشمند چین می‌کوشد اختلافات کلیدی با دنیای اطراف را با ادبیاتی مسالمت‌جویانه و صلح‌آمیز دنبال کند و هر گونه برخورد و درگیری را به تعویق اندازد، البته دلیل بروز چنین رفتاری آن است که دولت و حزب حاکم بر چین، تعریف روشن و واقع‌بینانه ای از قدرت و توانایی آن کشور دارد و دچار خطای ادراکی و خود بزرگ‌بینی مقطعی نیست. البته اقتصاد نوین چین چالش‌های عمده‌ای هم دارد که به برخی از آنها پیش از این اشاره شد.

اولویت‌های همکاری تهران - پکن برای بسط و گسترش مناسبات

تقویت زمینه های همکاری و به کارگیری ظرفیت‌های مکمل کشورها برای توسعه مناسبات با یکدیگر، به میزانی از اعتماد و تضمین منافع مشترک نیاز دارد. رسیدن به این مهم در گرو ایجاد یک مکانیسم فعال و پویا و گفت‌وگوهای مستمر و ملموس است تا دو طرف قانع شوند که همکاری و هم قدمی، منافع دوطرفه (Win-Win) را در بردارد.

در صورت آماده بودن بسترهای سیاسی، تعبیه یک شاخص برای سنجش میزان اعتماد، یکی از ضرورت‌های روابط ایران و چین خواهد بود. این چرخه فعال می‌تواند رهبران سیاسی را قانع کند که برای رسیدن به منافع بهتر، ریسک همکاری را در تمامی زمینه‌ها بپذیرند. بنابراین، درباره جامعه‌ای با ویژگی‌های چین امروز که حرکت خود را بر مدار سیاست متوازن و همکاری با همه طرف‌ها قرار داده است، سنجش سطح اعتماد، کار سخت و ظریفی است.

تجربه در چین نشان می‌دهد که فراهم کردن زمینه های اعتماد در گرو ملموس کردن دستاوردهای میان مدت و بلندمدت است و چینی ها علاقه مند هستند بدون تبلیغات و سر و صدای سیاسی، مناسبات خود را به ویژه در بخشهای صنعتی

اقتصادی و تجاری با ایران گسترش دهند و نوعی از مناسبات محکم و قابل اتکا را پی‌ریزی کنند. برای رسیدن به این مهم و عبور از همکاری‌های تجاری ساده و قدم نهادن در مسیر همکاری های سرمایه‌ای و مشارکتی، لازم است با رفع هر نوع سوء تفاهم، امکان سودآوری مناسبات فراهم شود. مهم ترین راهکار برای طی این روند، علاقه‌مند کردن چینی‌ها به ظرفیت‌های همکاری و اطمینان دادن به مقامات پکن برای مستمر بودن و پایداری این همکاری ها است. در این زمینه باید پروژه سرمایه‌گذاری چینی‌ها در ایران با جدیت و اولویت دنبال شود.

در چین، تقسیم جامعه به بد و خوب، دوست و دشمن یا سپید و سیاه معنی ندارد و معمولاً زندگی در محیط خاکستری در جریان است. بنابراین در چنین وضعیتی ایران می‌تواند در بخش اقتصادی و تجاری قدرت مانور خوبی داشته باشد، به ویژه آنکه امروزه، فضای سیاسی تحت تأثیر نظرات نخبگان شکل می‌گیرد و توده ها در آن نقش چندانی ندارند. در جمهوری خلق چین، التهاب، افراطی‌گری و عواطف و احساسات سیاسی و اجتماعی کمتر به چشم می‌خورد و در عوض، احساسات ملی، بیگانه‌پذیری و رشد شاخص‌های حرکت عقلایی و سودمحور، همگانی شده است. در این جامعه نخبه‌گرایی و دیوانسالاری حزبی، هادی توده‌های فرمانبر چینی است. پس ایران باید شبکه‌ای فکور از نخبگان تأثیرگذار را مورد توجه قرار دهد و در صورت ضرورت از همراهی آنان بهره ببرد.

در عرصه روابط خارجی نیز نخبگان حزبی از درایت و توانایی نوآوری برخوردارند و سیاست خارجی را تابعی از جو داخلی و توده‌ای نکرده‌اند. بر این اساس، به طور همزمان شاهد نوعی از آرمان خواهی موعود و واقع گرایی موجود در جامعه چین هستیم که تداخل و تزاحم چندانی با همدیگر ندارند، زیرا خط کشی میان سیاست داخلی و سیاست خارجی شفاف و مشخص است. در یک نگاه کلی، عملگرایی، هدفمندی و محوریت منافع ملی، عناصر اصلی تصمیم‌گیری در چین

امروز است و عقل جمعی حاکمیت زیادی در هسته های تصمیم‌گیری دارد و شایسته‌سالاری و نخبه‌پروری و زایش ایده‌های نو در آحاد این جامعه عظیم به طور روزافزونی نهادینه می‌شود.[۱]

در همین راستا، مناسبات پکن - تهران طی چندسال گذشته رشد کمی داشته،[۲] ولی رشد همه جانبه درابعاد مختلف را تجربه نکرده است. برای مثال، به‌رغم اینکه زمینه‌های همکاری متنوع شده، مناسبات فی مابین دربخشهای فرهنگی، تحقیقات و تکنولوژی و هایتک در اندازه‌های مورد انتظار تعریف نشده است.

با مرور مناسبات دو کشور می‌توان دریافت که به‌رغم رشد کمی مبادلات اقتصادی، مناسبات سیاسی مسیر نوسانی و پرتلاطمی را طی کرده است. البته نباید ازنظر دور داشت که وضعیت موجود نیز گذرا بوده و تحت تأثیر شرایط بین‌المللی و موضوع هسته‌ای کشورمان شکل گرفته است. این امر ضرورت تدوین تاکتیک‌های مناسب و رفتارشناسی و بازنگری مناسبات فی مابین برای برون رفت از وضعت موجود را بدیهی می‌نماید. بدین منظور، ایجاد تغییرات شکلی و ماهوی درسیاست‌ها و برنامه‌های کشور در استراتژی نگاه به شرق به طور اعم و در مناسبات با چین به طور اخص حائز اهمیت است. برای تحقق این مهم، امکانات و ظرفیت‌های موجود پاسخگوی پتانسیل‌های موجود نیستند و نیاز به بازبینی جدی دارند.

---

1. http://www.aftabnews.ir/vdcfxcdj.w6djxagiiw.html

۲. هرچند اعلام رشد کمی مناسبات نیز جای تأمل دارد. برای مثال حجم مناسبات دوجانبه درسال ۲۰۰۷ بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار بود که این رقم در سال ۲۰۰۸ از مرز ۳۰ میلیارد دلار تجاوز کرد. این در حالی است که با توجه به افزایش زیاد قیمت نفت به حدود دوبرابر (سال ۲۰۰۷ بیش از ۲۰ میلیون تن نفت کشورمان به چین صادر شد) و همچنین کاهش تقریباً ۲۰٪ ارزش دلار، در عمل مبادلات تجاری دوجانبه کاهش ۲۵٪ را تجربه کرد.

از جمله اقدامات ضروری برای تحقق برنامه‌های مورد نظر می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ایجاد رایزنی فرهنگی مستقل و دارای امکانات، نیرو و ابزار کافی

- افزایش کادر کارشناسی و تربیت متخصصین امور چین: تعداد نیروی کارشناسی موجود به هیچ وجه پاسخگوی نیازهای واقعی نیست. علاوه بر اینکه هیچ برنامه‌ای برای تربیت نیروهای متخصص مسائل چین در دستورکار نیست.

- تربیت مترجم: کلیه وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات چینی مترجمین مجرب آشنا به زبانهای مختلف از جمله زبان فارسی را در خدمت دارند. تدبیر مناسب در این باره بسیار مهم است.

- همکاریهای استانی: جمهوری خلق چین از ۳۴ واحد کشوری درسطح استان تشکیل یافته است. هریک از استانهای چین (بخاطر وسعت سرزمینی و جمعیت زیاد و حجم بالای مبادلات تجاری با خارج) درمقیاس و اندازه یک کشور قابل احتساب هستند. بدین ترتیب اگر بگوییم چین به تنهایی یک قاره است، سخن به گزافه نگفته‌ایم. دروضعیت موجود، تمرکز زدایی و خارج کردن بخشی از کار از حوزه دولتی به حوزه‌های استانی بسیار اهمیت دارد.

- راه‌اندازی خطوط هوایی بیشتر با شهرهای مختلف چین: درحال حاضر هواپیمایی ایران ایر خط مستقیم پرواز به پکن دارد که این پروازها نیز به علت مشکلات فنی، بعضاً با مشکلات عدیده‌ای روبرو هستند. از سوی دیگر، از طرف چین نیز هفته‌ای سه پرواز در مسیر پکن – سین کیانگ – تهران بر قرار می‌باشد.[۱]

---

۱. متأسفانه از اول دسامبر ۲۰۰۹، چاینا ایر پروازهای منظم خود را به تهران تا اطلاع ثانوی متوقف کرد.

- تشویق بخش خصوصی برای مشارکت بیشتر در نمایشگاه‌ها و تجمعات بین‌المللی: با توجه به اهمیت روز افزون پکن در مناسبات بین‌المللی، در حال حاضر بسیار از نمایشگاهها، کنفرانسها، سمپوزیوم‌ها و... در آن کشور برگزار می‌شود. ولی متأسفانه کمتر مشاهده شده است که کارشناسان و مدیران ایرانی مشارکت فعال داشته باشند.

- درک این مهم که شرایط کشور چین به عنوان یک بازیگر نوپای بین‌المللی کاملاً متغیر است و هرگونه حرکت و تاکتیک جدید درباره مناسبات با چین نیاز به مشاوره و بررسی آن به ویژه در محیط دارد که این امر ضرورت رایزنی و همکاری دائم و مستمر میان نهادها و سازمانهای مختلف را ضروری می‌کند.

- تشکیل کمیته مشترک در زمینه گفتگوی فرهنگ‌ها میان ایران و چین به عنوان نمایندگان تمدن کهن شرق

- تأسیس مرکز یا مؤسسه مطالعات آسیا (شرق و غرب آسیا) و همچنین ایجاد رشته‌های تخصصی دانشگاهی (در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری)

- تأکید بر ایجاد هویت واحد آسیایی و اهمیت همگرایی منطقه‌ای و مبارزه با یکجانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا در منطقه

- ایجاد تعادل و ساماندهی در رفت و آمد هیئت‌های دو طرف و تخصصی کردن سفر مقامات ایرانی به چین

- ایجاد مناسبات هدفمند میان حزب کمونیست چین با احزاب مختلف ایرانی به منظور ایجاد ارتباط نزدیکتر با نهادهای قدرت و تصمیم‌گیری در چین

- ایجاد مکانیسمی برای تقویت حمایت متقابل در مجامع بین‌المللی با تبادل هیئت‌های کارشناسی و برگزاری سمینارهای دوجانبه و بین‌المللی در زمینه‌های

مختلف ازجمله حقوق بشر، کمک به کشورهای توسعه نیافته، عضویت درسازمان تجارت جهانی و...

- باتوجه به افزایش روزافزون اهمیت و جایگاه سازمان همکاری‌های شانگهای در معادلات منطقه، تدوین سیاستی اصولی برای تقویت همکاری با کشورهای مهم سازمان از جمله چین، حائز اهمیت است.

فصل پنجم

مبانی مدیریت راهبردی روابط ایران و چین

گفتار اول: نگرش راهبردی به مناسبات

همانطور که پیش از این اشاره شد، مناسبات ایران و چین از ریشه‌های عمیق تاریخی نشات می‌گیرد. ایران و چین وارث دو تمدن و امپراتوری بزرگ هستند. قبل از اسلام، فرستادگان سلسله هان با هدف گسترش روابط بازرگانی، تماسهای خود را با پارت‌ها و سپس ساسانیان برقرار کردند، در دوران اسلامی، جاده ابریشم به عنوان شاهراهی مهم، روابط تجاری و فرهنگی دو کشور را شکوفا کرد. مقامات دو کشور در هر فرصتی برای تأکید بر لزوم تقویت مناسبات موجود به این روابط باستانی استناد می‌کنند.

می‌توان اذعان کرد که روابط ایران و چین خاستگاه و مشخصه‌های متمایزی دارد. همین ماهیت ویژه مناسبات ایران و چین است که ایالات متحده و کشورهای غربی و حتی روسیه را نسبت به تعاملات تهران و پکن نگران می‌کند. مناسبات دو

کشور در سه دهه گذشته بخشی از مجموعه رو به رشد روابط شرق و غرب آسیا به شمار می‌رود. طی این سالها، مناسبات ایران با حوزه شرق و به ویژه جمهوری خلق چین در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی به میزان زیادی افزایش یافته است. به طوری که در یک دوره ده ساله، حجم مبادلات دوجانبه ایران و چین از ۵۰۴ میلیون دلار درسال ۱۹۹۶ به بیش از ۱۴/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسید و در پایان سال ۲۰۰۸ این رقم از مرز ۳۰ میلیارد دلار عبور کرد. درحال حاضر (با احتساب معاملات غیرمستقیم) چین شریک اول تجارت خارجی ما به شمار می‌رود.[1]

در سالهای اخیر و به ویژه در دوره دولت نهم (۱۳۸۸ — ۱۳۸۴) سیاست نگاه به شرق با محوریت چین به عنوان یک اصل محوری و سیاست راهبردی مورد تأکید مقامات کشورمان قرار گرفت. دو ویژگی رفتاری چینی‌ها باعث شده است همکاری با پکن در مقاطع مختلف زمانی مطلوبیت‌هایی برای مقامات ایرانی به دنبال داشته باشد:

- ویژگی اول، ممارست تجاری چین در تعقیب معاملات انرژی است. غالباً سایر کشورها بدنبال شرکاء نفتی ثابت هستند، در حالی که شرکت‌های چینی به طور غیرمتعارف نشان داده‌اند که (به علّت اولویت برنامه‌های توسعه‌ای و رشد اقتصادی) ریسک‌پذیری بیشتری نسبت به سایرین دارند. رقبای چین تلاش می‌کنند درباره ایران حداقل ریسک‌پذیری را داشته باشند. چرا که معتقدند ایران راه را برای شرکتهای خارجی جهت انعقاد قرارداد، ناهموار و حتی شرکتهای خارجی را به انعقاد قراردادهای بیع متقابل محدود می‌کند. در حالی که به زعم شرکت‌های خارجی مقوله تأمین انرژی (در میان‌مدت و

---

1. Bloomberg, October 21, 2008 & Forbes, October 21, 2008

درازمدت) از سوی ایران با چالش‌های امنیتی همراه است، شرکتهای چینی غالباً در مناقصه‌های نفتی ایران حضور دارند و درباره شیوه کار با طرفهای ایرانی چانه‌زنی می‌کنند.

– ویژگی دوم، به معاملات تجاری نانوشته و غیررسمی ایران و چین برمی‌گردد که می‌تواند قدرت مانور دو طرف را در تنظیم مناسبات بازار بالا ببرد. این فاکتور بر بسیاری از معاملات بازرگانی ایران و چین حاکم است. هر چند باید اذعان کرد که در عمل کارائی این ویژگی از بین رفته و طرف چینی در دو سه سال اخیر تحت فشار کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده تغییر رویه داده است.[1]

حال سؤال اصلی اینجاست که تاچه اندازه توانسته‌ایم در مسیر سیاستهای اعلامی گام برداریم؟ منافع و چشم‌انداز متجانس دو کشور به چه میزان است؟ آیا روابط ایران و چین به سمت همکاری راهبردی در حرکت است؟ سیاست نگاه راهبردی به چین چه اثراتی و پیآمدهایی بر سیاست خارجی ایران داشته است و خواهد داشت و چه فرصتها و چالشهایی را برای سیاست خارجی ایران ایجاد کرده است و خواهد کرد؟ رویکرد چین نسبت به راهبردی کردن مناسبات دو کشور چگونه بوده و هست؟ آیا چینِ مدعی رهبری کشورهای جهان سوم توانسته است از بعد اقتصادی و سیاسی در منطقه و از جمله ایران، پایگاه مستحکمی ایجاد کند؟ امروز افکار عمومی در ایران چه نگاهی به چین دارند؟ و...

قواعد بازی نظام دو قطبی (قبل از فروپاشی نظام کمونیستی) که بر اتحاد و بلوک‌بندیهای سیاسی و نظامی مبتنی بود، در روند شکل‌گیری و تکوین سیستم هژمونیک جدید (پس از یازده سپتامبر) به طور کامل متحول شده است و دیگر

---

1. John Calabrese, "China & Iran: Mismatched Partners", the Jamestown Foundation, August 2006. see in: www.jamestown.org

کارآیی گذشته خود را ندارد. چنانچه ما نظم کنونی را به عنوان یک اصل و واقعیت انکارناپذیر بپذیریم، در تدوین کلیه استراتژیها و سیاستگذاریها و من جمله سیاست نگاه راهبردی به چین باید تأثیر عوامل مسلط بین‌المللی را به عنوان یک مؤلفه مهم، در مدلهای تصمیم‌گیری کلان کشور وارد کنیم.

به نظر می‌رسد تا زمانیکه آمریکا قادر باشد هژمونی خود در سیستم را حفظ کند، ساختار امنیتی شمال و شرق آسیا از ثبات نسبی برخوردار خواهد بود. در این شرایط آمریکا، نظم قاعده‌مندی ایجاد و دیکته خواهد کرد که منافع ملی خود را به واسطه نظم منطقه‌ای مذکور تأمین کند. این نظم، منافع کشورهای قدرتمند منطقه به ویژه ژاپن، کره جنوبی، هند، روسیه و به ویژه چین (که ما در سیاست نگاه به شرق خود به آن توجه خاص داریم) را تا حدودی تأمین خواهد کرد و این کشورها به طور نسبی با آن سازگاری خواهند داشت.

بنابراین، بررسی ویژگیهای این دوران به عنوان واقعیات انکارناپذیر و همچنین نوع تعامل چین با نظم مذکور و جایگاه ایران درسیستم فوق در تبیین مبانی مدیریت راهبردی روابط ایران و چین بسیار اهمیت دارد. برخی از ویژگیهای مورد نظر نظام بین‌الملل معاصر بدین شرح است:

- نظم اقتصادی جهانی و تقسیم کار جدید بین‌المللی

براساس تقسیم کار جدید بین‌المللی که بدنبال فراگیر شدن مفهوم جهانی شدن در عرصه نظام بین‌المللی و تغییر در میزان برخورداری کشورها از تکنولوژی، سرمایه و ... بوجود آمد، کشورها به سه دسته فراصنعتی، صنعتی و درحال توسعه (یا مادون صنعتی) تقسیم شدند. طبیعتاً این تقسیم‌بندی بر جایگاه هر کشور و میزان نفوذ آن در فرآیندهای جهانی و عرصه سیاست بین‌الملل تأثیرگذار بوده است.

- کاهش نقش دولت – ملت‌ها

هر چند در این دوره، دولت - ملتها هنوز هم بازیگران اصلی را در این نظم تشکیل می‌دهند، از نقش آنها در شکل دهی روندهای جهانی کاسته شده است.

- تحول مفهوم حاکمیت دولت

حاکمیت به عنوان یکی از مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل و مهمترین ویژگی دولت - ملت، به طور فزاینده‌ای در حال فرسایش است. این مسئله به علت شتاب جهانی شدن و عدم امکان کنترل مرزها و همچنین افزایش قدرت هژمون در نظام بین‌الملل است. همچنین استراتژی تقویت ملی مبتنی بر قدرت صرف نظامی، جای خود را به تقویت بنیه‌های اقتصادی به عنوان مهمترین و تأثیرگذارترین ابزار در صحنه روابط بین‌الملل واگذار کرده و تأمین مصالح اقتصادی به یکی از اصلی ترین اهداف روابط دیپلماتیک کشورها تبدیل شده است. البته این بدان معنی نیست که از اهمیت قدرت نظامی کاسته شده، بلکه به نوعی جایگاه و کارویژه آن بازتعریف و تغییر کرده است.

بنابراین در تقسیم کار جدید، کشورهای غربی با برخورداری از فن‌آوری پیشرفته‌تر نقش برنامه‌ریز را بر عهده گرفته‌اند. خلاء ناشی از کاهش نقش دولت – ملتها و همچنین فرسایش حاکمیت را قدرت هژمون پر کرد و سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی نتوانستند نقش واقعی خود را برعهده گیرند. در عین حال، عدم توانایی رقابت قدرتهای بزرگ با هژمون و اوج‌گیری مجدد رهیافت نوواقع‌گرایی (نومحافظه‌کاران) در آمریکا که پس از رویداد ۱۱ سپتامبر فرصت استیلا درسیاست خارجی این کشور و اتخاذ رویکردی پیش دستانه را یافت، موجب شد قدرت هژمون در تدوین فرآیندهای بین‌المللی به طور فزاینده‌ای تأثیرگذار شود.[۱]

---

۱. هرچند با روی کار آمدن دموکراتها درکاخ سفید از ژانویه ۲۰۰۹، رویکرد همکاریهای چندجانبه جایگزین رویکرد استیلائی نومحافظه کاران شد، ولی ماهیت قدرت هژمون تغییر محسوسی کرد.

درچنین شرایطی، جوهره سیاست و رفتار چین در قبال آمریکا، تعامل و همکاری با قدرت هژمون، ممانعت از رویارویی، تقویت چانه زنی، افزایش اعتماد متقابل و توسعه همکاریهای فی مابین است و این مفاهیم تا آینده قابل پیش‌بینی همچنان تغییرناپذیر خواهد ماند.[1] سیاست خارجی آمریکا در قبال چین نیز استراتژی تعامل با چین در طیف گسترده‌ای از مناسبات و در عین حال اعمال سیاست مهار در مواردی است که از نظر آمریکا چین خارج از چارچوب نظام نوین تحت رهبری آن کشور عمل می‌کند.

در روی دیگر سکه، جایگاه واقعی جمهوری اسلامی ایران در سیستم فوق است. با توجه به قطع روابط دیپلماتیک با ایالات متحده، آیا ایران با یک نگاه سیستمی و راهبردی درازمدت «سیاست نگاه به شرق (با محوریت چین)» را مطرح کرده است؟ این سیاست چه بازتابی در ترتیبات منطقه‌ای و بین‌المللی داشته و دارد؟ عکس‌العمل چین به رویکرد فوق چگونه بوده و هست؟

به عقیده کارشناسان، در سلسله مراتب قدرت در نظام بین‌الملل، جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در گروه کشورهای متوسط جای داد. کشورهای متوسط معمولاً نمی‌توانند به تنهایی سیر تحولات بین‌المللی را تحت‌الشعاع منافع خود قرار دهند، اما اقدام جمعی این کشورها می‌تواند منشاء اثرات چشمگیری باشد. سیاست نگاه راهبردی به چین درسیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مقطعی عنوان شد که غرب به محوریت آمریکا برای کار با جمهوری اسلامی ایران شرایط و محدودیت‌هایی ایجاد کرده بود. ایران نیز بنا به ملاحظات خاص سیاسی، امنیتی و اقتصادی چون به غرب اعتماد نداشت، گریزی برای تنظیم مناسبات خارجی و رفع

---

1. Deng Yong, Hegemon on the Offensive: Chinese Perspectives on the U.S. Global Strategy, Political to Reality, Foreign Science Quarterly, 2001, Vol. 116, No. 3, pp 443-365

نیازهای امنیتی خود در دنیای پس از فروپاشی بلوک شرق یافته بود. در نظام بین‌الملل، سیاست خارجی کشورهایی موفق است که بین تعهدات آنها و مقدورات و امکاناتشان نوعی توازن برقرار باشد. سیاست نگاه استراتژیک به چین و استراتژی تنش‌زدایی با همسایگان و سایر کشورها که طی چند سال اخیر در سیاست خارجی ایران دنبال شده است، می‌تواند بخشی از این برنامه قلمداد شود. ولی از آنجا که هماهنگی رفتار خارجی با سایر کشورها مستلزم تحقق پیش شرطهای متعددی است، لازم است ابتدا اثرات احتمالی سیاست نگاه راهبردی به چین بر سیاست خارجی بررسی شود.

در تدوین راهبرد همکاری میان دو کشور، مبانی نظری، روند تصمیم‌گیری، اولویت‌های برنامه‌ریزی، اهداف، ساختار اجرایی و سازوکار بررسی و تجدید نظر اهمیت زیادی دارد. بدیهی است که چین امروز با چین دیروز فاصله‌ای معنی دار پیدا کرده است. در این کشور، پیشبرد اصلاحات اقتصادی و تداوم و تکمیل سیاست درهای باز و نیز حفظ ثبات و آرامش سیاسی و اجتماعی با بسط و توسعه وحدت و یکپارچگی ملی، وظیفه همگانی به شمار می‌رود. این اصل از ابتدای سال ۱۹۷۸ که اصلاحات اقتصادی آغاز شد تا به امروز محور و قلب تغییرات ساختاری و جوهری چین بوده است. اصلاحات عملگرایانه سه دهه گذشته، سیاست دُرهای باز و توسعه تجارت خارجی هیچگاه چینی‌ها را از توجه به اهداف و مصالح ملی غافل نکرده است و رشد اقتصادی چین «شتاب کنترل شده»ای بر بستر راهبردهای اتخاذ شده داشته است.

از سوی دیگر پس از سه دهه نظارت دولتی بر اقتصاد، حفظ انحصارات دولتی در بخشهای عمده اقتصادی به عهده حزب تمرکزگرای کمونیست است و برنامه‌های اقتصادی بخش خصوصی هنوز قادر نشده است این انحصار را به طور کامل بشکنند. با وجود این، این تمرکز و نظارت بگونه‌ای استادانه تعبیه شده تا مزاحمت عمده‌ای

برای سیاست‌های اصلاحی و درهای باز ایجاد نکند. دولت چین تاکنون موفق شده است با استفاده از فناوری نوین، سرمایه و دانش فنی و مدیریت خارجی و اصلاح مقررات داخلی، از طریق سیاستهای تشویقی و اعمال تسهیلات ویژه، سرمایه‌های شگفت‌آوری را به چین سرازیر کند.

این حرکت که حاصل دوراندیشی و «ذکاوت نخبگان چینی» است، زمینه‌های پرورش نسل جدید مدیران چین را فراهم و چین امروز را به «کارخانه دنیا» تبدیل کرده است. بگونه‌ای که مسابقه‌ای همه جانبه برای حضور و جایابی در این اقتصاد در ذهن و ضمیر تولید کنندگان و کارآفرینان جهان شکل گرفته است. پویایی مناسب و نوآوری چینی ها، همواره با سرعت سرسام آور و حجم بالای تغییرات، هر صاحب سرمایه‌ای را متوجه این بازار تولید و مصرف کرده است و بخش زیادی از مراکز تحقیق و توسعه و پژوهش شرکتهای بزرگ و چندملیتی در چین مستقر شده‌اند.

حاکمیت هوشمند چین می‌کوشد «اختلافات محوری» با دنیای اطراف را با ادبیاتی مسالمت‌جویانه، صلح آمیز و توسعه محور حل و فصل کند و هرگونه برخورد و درگیری را به تعویق اندازد. دولت و حزب حاکم بر چین، تعریف روشن و واقع بینانه‌ای از قدرت و توانایی چین دارند و دچار خطای ادراکی و خود بزرگ بینی مقطعی نمی‌شود.

اگر واقع‌بینانه به روند مناسبات تهران - پکن نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که چین همواره درتنظیم مناسبات با تهران، اصل مزیت‌گرایی، متعادل‌سازی و عمل‌گرایی را دنبال کرده است. این اصل را می‌توان در چارچوب سیاست خارجی عملگرایانه چین تعریف کرد. این در حالی است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی با روحیه محافظه‌کارانه و عملگرای مقامات پکن قابل توجیه نیست و همخوانی ندارد. بر همین اساس، طی چند سال اخیر و به ویژه پس از طرح

پرونده هسته‌ای ایران در مجامع بین‌المللی، کاهش رفت و آمدهای سیاسی‌های دو کشور، پیروی و حمایت و گاهی سبقت از قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران، کاهش بخشی از فعالیتهای اقتصادی (شامل اعتبارات، همکاریهای بانکی، LC و...) را شاهد بوده‌ایم.[۱] در واقع، در مقطع حاضر غالب ملاقاتها و رایزنی‌های دو جانبه حول محور هسته‌ای دور می‌زند. سیاست چین در برخورد با موضوع هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، براساس یک برنامه مشخص تنظیم شده است. این رویکرد، سیاست عقب‌نشینی تدریجی برای ممانعت از ایجاد تنش با ایالات متحده و در عین حال، به دست آوردن زمان برای تکمیل روند توسعه اقتصادی است. بدیهی است که در این روند، جلوگیری از ایجاد برخورد نظامی میان تهران ـ واشنگتن برای حفظ ثبات و امنیت در منطقه ـ به عنوان پیش شرط توسعه اقتصادی چین ـ در دستورکار مقامات چینی قرار دارد.

طی چند سال گذشته تهران خواستار رفع بخش اعظم نیازهای داخلی و مانورهای بین‌المللی خود از طریق مراودات با چین بوده، ولی پکن سطح مناسبات را خود را پائین‌تر از انتظار ما تعریف کرده است. مقامات چینی معتقدند این خواست و نگرش با واقعیتهای موجود و همچنین جایگاه و نقش چین به عنوان بازیگر نوپا درنظام بین‌الملل همخوانی ندارد. درعین حال، مقامات چینی در تماس‌های متعدد از طرفهای ایرانی خود خواسته‌اند که با تعدیل در سیاست‌های اصولی خود، در جهت تغییر وضعیت موجود گام بردارد. در این زمینه، آنها به روند حرکت پکن طی سه دهه اخیر اشاره می‌کنند که با شروع سیاست درهای باز، بسیاری از اصول انقلابی و اندیشه‌های مائو را به بوته فراموشی سپرده و براساس

---

۱. البته لازم به ذکر است که طی این مدت حرکتهای مثبتی هم مشاهده شده ولی اقدامات مثبت بعمل آمده به هیچ وجه به عنوان اراده سیاسی پکن برای تغییر وضعیت موجود، تعبیر نمی‌گردد.

شرایط نوین بین‌المللی و نرمهای رایج، مناسبات خود را با جهان خارج تنظیم کرده است. علاوه برآن، شرکتهای چینی طرفهای ایرانی خود را متهم می‌کنند که در تصمیم‌گیری‌های اساسی ثبات رأی ندارند. همچنین با توجه به غیرمتمرکز بودن برخی از تصمیم‌گیریها در تهران، جابجایی و تغییر سریع مدیران باعث می‌شود که همکاریهای دو کشور با مشکلات جدی روبرو شود.

این در حالی است که تهران تلاش می‌کند طرف چینی را متقاعد کند که از ثبات رأی کافی برای کارهای بزرگ و استاندارد امنیتی برای سرمایه‌گذاری درازمدت برخوردار است. ایران با تکیه بر جایگاه و موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خود، قادر است مقوله امنیت انرژی پکن را تأمین کند. اینکه تهران تا چه میزان توانسته است طرف چینی را متقاعد کند، جای تأمل و بررسی دارد.

عوامل شتاب دهنده و کاهنده همکاری

ظرفیتهای همکاری بین ایران و چین در دو بعد دوجانبه و منطقه‌ای — بین‌المللی و در قالب «عوامل شتاب‌دهنده» و «عوامل کاهنده» همکاری قابل بررسی است. نباید از نظر دور داشت که غالب عوامل، فاکتورها و ظرفیتها نقش دوبعدی دارند و بسته به نوع تعامل طرفین می‌توانند عامل شتاب دهنده یا کاهنده باشند. برای مثال جمعیت زیاد مسلمان چین می‌تواند ظرفیت مثبت تعریف شود. در عین حال، با توجه به کنترل دولت روی اقلیتهای قومی و نژادی و مذهبی، عدم دقت درتدوین مناسبات با جامعه مسلمانان چین، می‌تواند از عوامل کاهنده روابط باشد. بدیهی است که در این میان، دیپلماسی عمومی کارکرد بالایی در ظرفیت‌سازی مثبت برعهده دارد. در واقع می‌توان ازطریق ارتباط با بخش‌های رسانه ای، رادیو و تلویزیون و همچنین توسعه مناسبات فرهنگی، زمینه‌ای مساعد برای همکاریهای فی‌مابین خلق کرد.

مقوله انرژی، موقعیت منطقه‌ای و ژئوپلیتیک ایران، جایگاه ایران درجهان اسلام، بازار گسترده ایران، موقعیت بین‌المللی چین، پیشرفت‌های صنعتی چین، جایگاه چین به عنوان یکی از پنج عضو دائم شورای امنیت و ... به عنوان عوامل شتاب دهنده همکاری مورد توجه هستند. درمقابل، بورکراسی پیچیده و بی ثباتی مدیریتی، نگرانی‌های چین و غیرقابل پیش‌بینی بودن ایران، تفاوت نگرش تهران و پکن به برخی مسائل عمده منطقه‌ای و بین‌المللی (نگرش ایدئولوژیکی درمقابل نگرش توسعه محور)، تمایل سنتی ایران به سمت غرب، عدم شناخت کافی از واقعیتها و ظرفیتهای چین امروز و ایران امروز، بی‌ثباتی یا عدم انسجام در سیاستهای اقتصادی ایران، فشارهای غرب به چین برای تعدیل مناسبات با تهران، نگرانی ازگسترش اسلام و نفوذ ایران درمناطق شمال و شمال غربی چین و... ازجمله عوامل کاهنده همکاریهای دو کشور به شمار می‌آیند.

یکی از ویژگی‌های کشورهای در حال توسعه مدرن (ازجمله چین)، متمرکز بودن روند تصمیم گیری است. نظرات مسئولین و نخبگان سیاسی بیشترین تأثیر را در روابط خارجی کشور دارد، هرچند بازیگران دیگر نیز به اندازه خود در این زمینه مشارکت می‌ورزند. در ایران، در سالهای پس از پیروزی انقلاب و به ویژه جنگ تحمیلی، مسئولین نظام تقریباً تنها تصمیم‌گیرندگان در زمینه سیاست خارجی بودند ولی در دهه دوم انقلاب بنگاه‌های اقتصادی به ویژه بخش خصوصی و در آغاز دهه سوم رسانه‌های جمعی توانستند در این زمینه مشارکت داشته باشند.[۱]

بدیهی است که در هر برنامه‌ریزی کلان، ابتدا باید اهداف را مشخص کرد، سپس با توجه به ابزار و امکانات موجود، راههای دستیابی به هدف را تعیین کرد و با سپردن

---

۱. البته از همان سالهای نخست، علاوه بر وزارت امور خارجه به عنوان نهاد مسئول و پاسخگوی رفتار خارجی، بعضاً نهادهای غیرمسئول و نامرتبط نیز در پروسه سیاستگذاری و تصمیم‌گیری روابط خارجی اعمال نفوذ می‌کردند.

برنامه‌ها به نهادهای اجرایی کارآ، از نتایج برنامه بهره بـرد. شـاید یکـی از مـشکلات سیاست خارجی ایرانِ بعد از جنگ، عدم تطابق اهداف مدون با ابزارهای موجود بود. جنگ تحمیلی، تحریم‌های اقتصادی، رشد جمعیت و سایر مشکلات داخلی سبب شد منابع و ابزارهای کشور تحلیل رود و محدودیت‌هایی در زمینه برنامه‌ریزی ایجاد شود.

این در حالی است که در جهان امروز، محور برنامه‌ریزی‌های جدید، بر اقتصادی کردن سیاست خارجی استوار است و نگرش اقتصادی به تحولات بین‌المللی یکـی از ملزومات تدوین سیاست راهبردی به شمار می‌رود. براین اسـاس، سیاسـت خـارجی نیز باید با هماهنگی و مشارکت بخـشهای مختلـف اقتـصادی کـشور اعـم از بخـش خصوصی و بخش دولتی تعریف شود. بنابراین ضروری است کـه در حـوزه سیاسـت خـارجی، اهـداف و ملاحظـات اقتـصادی در اولویـت برنامـه‌ریـزی قـرار گیـرد و سیاست‌های کلان کشور براساس این رویکرد تدوین شود. درسیاست نگاه بـه شـرق جمهوری اسلامی ایران نیز برای همکاریهای اقتـصادی بـا کـشورهای دارای اقتـصاد مکمل با ایران (به ویژه چین) جایگاهی ویژه درنظر گرفته شده است. در حـالی کـه بخش دولتـی (و تاحـدودی بخـش خـصوصی) همچنـان تمایـل دارد بخـش اعظـم همکاری اقتصادی، فنی و تکنولوژیـک خـود را بـا غـرب مترتـب نمایـد[۱] ایـن عـدم هماهنگی در برنامه‌ریزی و اجرا، هزینه‌های زیادی را متوجه کشور می‌کند.

تدوین سند چشم‌انداز بیست ساله

همانطور که پـیش از ایـن اشـاره شـد مناسـبات دوجانبـه ایـران و چـین طـی چندسال گذشته (به ویژه با شروع به کار دولت نهم و طرح موضوع هـسته‌ای ایـران

---

۱. جدای از تمایل سنتی ایران به سمت غرب، تأکید و اشتیاق چین به همکاری و تعامل با غـرب بـه ویژه ایالات متحده و تلاش پکن برای تقویت پیوندهای استراتژیک با واشنگتن نیز می‌تواند به عنوان عاملی بازدانده و منفی در گرایش بیشتر بخش دولتی و خصوصی ایران به سمت همکاری‌های فی و تکنولوژیک با شرق مورد لحاظ قرار گیرد.

در مجامع بین‌المللی) مسیر پرتلاطمی را طی کرده است. تهران و پکن در غالب مسائل عمده بین‌المللی اشتراک نظر دارند. هر دو کشور مخالف یکجانبه‌گرایی، سلطه هژمون و کاربرد زور درروابط بین کشورها هستند. این رویکرد، سطح معقولی از همکاریهای پایه‌ای میان طرفین را ممکن کرده است. درعین حال، تجربه نشان داده است که ایجاد و نهادینه سازی تفاهم همه جانبه، با توجه به روحیه محافظه کارانه چینی‌ها کار آسانی نیست. درنگاه پکن، رویکرد سیاست خارجی و تأکید تهران بر سیاست‌های اصولی مورد نظرش را نمی‌توان توجیه کرد و متغیر اصلی اعمال فشار از طرف کشورهای غربی به پکن، برای تعبیر رفتار در مقابل ایران است. در سالهای اخیر این رویکرد، همکاریهای دوجانبه ایران و چین را با موانع جدی روبرو کرده است. در وضعیت حاضر و بنابر ملاحظاتی که در فصل‌های قبل به آن پرداخته شد، درتمامی امور فی مابین توافقی دو طرفه حاصل نیست.

این در حالی است که چین بازار بزرگ مصرف آینده انرژی دنیا است و ایران نیز یکی از بزرگترین تولیدکننده‌گان انرژی در جهان است. چین یک بازار قابل اتکاء برای ایران است و ایران نیز با توجه به ذخایر عظیم انرژی، تأمین کننده‌ای قابل اتکاء برای چین به شمار می‌رود. در حقیقت دو کشور ایران و چین در دو سوی آسیا از نظر اقتصادی مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند. کشور چین روز به روز نیاز بیشتری به مصرف انرژی دارد و ایران نیز به نوبه خود یکی از بزرگترین تولید کنندگان نفت و گاز است. همچنین چین برای توسعه خود نیاز به انرژی تمیز دارد و این انرژی تمیز تا حد زیادی در گرو مصرف گاز و LNG است که ایران از تولید کنندگان عمده آن است.

بنابراین، مشاهده می‌شود به‌رغم اشتراکات نظر و ویژگیهای اقتصادی مکمل فوق الذکر، متاسفانه روند همکاریهای دو کشور هیچ گاه بر معیارها و اصول راهبردی مبتنی نبوده است. این وضعیت، طی چندسال اخیر تشدید شده و نگاه

پکن به تهران صرفاً براساس عمل‌گرایی اقتصادی و در مقابل نگاه تهران به پکن بر محور مزیت‌گرایی و متعادل‌سازی سیاسی تعریف شده است. در مقطع حاضر، به موجب تحریم‌های بین‌المللی، تهران خواستار رفع بخش اعظم نیازهای داخلی و مراودات بین‌المللی خود از طریق تعامل با پکن است. در حالی که پکن بدلیل ملاحظات یک قدرت نوظهور بین‌المللی، مناسبات خود را با تهران پائین‌تر از سطح مورد انتظار شریک مقابل تعریف کرده است.

در چنین فضایی، الگوی «مدیریت راهبردی روابط ایران و چین» می‌تواند با پردازش فرصتها، چالشها، نقاط قوت و نقاط ضعف موجود، آینده مناسبات دو کشور را در ابعاد مختلف سیاسی (دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی)، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و... جهت بدهد. برای تحقق مدیریت راهبردی روابط، پی‌ریزی برنامه و چارچوب «سند چشم‌انداز بیست ساله مدیریت راهبردی روابط ایران و چین» ضروری است تا مطابق آن، کلیات و حد و ثغور کار تعریف و تبیین شود. پر واضح است که «مدیریت راهبردی روابط» با «مدیریت روابط راهبردی» تفاوت اساسی دارد. در واقع، هدف از اجرا و تحقق مدیریت راهبردی روابط دو کشور، دستیابی به افق روابط استراتژیک است که حصول آن، مستلزم «طراحی استراتژیک» روابط می‌باشد.

لازمه طراحی استراتژیک، پردازش و تعریف برنامه‌های عملیاتی پنج ساله توسعه‌ای است که درسه بخش «وضعیت موجود»، «دوره گذار» و «وضعیت مطلوب» پی‌ریزی می‌شود. سند چشم‌انداز بیست ساله متعلق به دوره گذار بوده و از چهار برنامه کاری پنج ساله تشکیل می‌شود که شروع هریک از آنها منوط به تحقق برنامه پنج ساله قبلی است. پس از طی دوره گذار، روابط استراتژیک دو کشور از «وضعیت موجود» وارد مرحله «وضعیت مطلوب» خواهد شد که سطح مورد انتظار را در بر دارد. برنامه‌های پنج ساله می‌بایست بر واقعیات و با ملاحظه نقاط قوت، ضعف، اهداف و اولویت‌ها ترسیم مبتنی گردد.

در برنامه‌های پنج ساله، مجموعه حوزه‌های همکاری دو کشور شامل همکاریهای دوجانبه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، همکاریهای منطقه‌ای درقالب سازمان‌های منطقه‌ای نظیر سازمان همکاری شانگهای، اکو و...، همکاری با مجامع و سازمانهای بین‌المللی و الگوی هویت واحد آسیایی را در بر می‌گیرد.

پیش از این اشاره شد که سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران نیز تلاش می‌کند مسیر گذار از وضع موجود (کشور درحال توسعه) را به وضعیت مطلوب (کشور توسعه یافته) هموار کند. باتوجه به اینکه درحال حاضر در اولین برنامه توسعه پنج ساله سند ۱۴۰۴ بسر می‌بریم، شاید مناسب باشد سند چشم‌انداز بیست ساله مدیریت راهبردی روابط ایران و چین نیز درهمین ظرف زمانی مورد توجه قرار گیرد. بدین ترتیب، برنامه‌ریزی‌های کلان کشور برای اجرای چشم‌انداز ۱۴۰۴ بستر عملی و زمینه مناسبی برای تحقق هرچه بهتر و مؤثرتر سند چشم‌انداز مدیریت راهبردی روابط ایران و چین خواهد بود.[1]

شایان ذکر است که عناصر کلیدی در سند چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران شامل چهار مورد به شرح ذیل است:

- تبدیل ایران از یک کشور در حال توسعه به یک کشور توسعه یافته طی ۲۰ سال
- دستیابی ایران به رتبه نخست اقتصادی، علمی و فناوری در منطقه
- تداوم الهام بخشی در جهان اسلام
- تعامل سازنده و مؤثر در نظام بین‌الملل

به موجب سند چشم‌انداز، ایران در مسیر گذار از وضع موجود (کشور درحال توسعه) به وضعیت مطلوب (کشور توسعه یافته) است و محورهای سند

---

۱. شایان ذکر است که اشاره به ظرف زمانی مشخص، صرفاً به منظور ایجاد چارچوب زمانی و موضوعی برای مباحث موجود است.

چشم‌انداز نشان می‌دهد که هدف اصلی این سند، توسعه ملی پایدار در یک افق بلندمدت و در تعامل با نظام بین الملل است. تلاش جهت دستیابی به موقعیت تعریف شده منطقه ای در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ نیازمند تعامل هوشمندانه و راهگشا با بازیگران دولتی و سازمانها و نهادهای بین‌المللی است. سند چشم‌انداز تلاش می‌کند تا با تأکید بر فراهم کردن ثبات و امنیت، به مفهوم محوری تعامل سازنده به عنوان راهبرد کلان جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی بپردازد.

در واقع، کشورها عمدتاً یکی از سه نقش «تغییر وضعیت موجود»، «پذیرش وضعیت موجود» و «اصلاح وضعیت موجود» را در سیاست بین‌الملل برای خود تعریف می‌کنند. در این میان، استراتژی «بازسازی وضعیت موجود» به مفهوم محوری تعامل سازنده بسیار نزدیک است. از دیدگاه این استراتژی، تلاش می‌شود در یک حرکت آهسته، پیوسته و تکاملی، بسترهای مناسب جهت ایجاد دگرگونی درون سامانه فراهم شود. بدین منظور، جایگزین سازی و اجماع سازی در سطح منطقه ای و بین المللی بوسیله حرکتهای هوشمند و هدفمند، با توسل به قواعد و هنجارهای موجود صورت می پذیرد و ابزارهای این استراتژی، ابزارهای دیپلماتیک و اقناعی هستند. براساس این استراتژی، ابزار زور از میان نمی‌رود اما کارویژه آن تغییر اساسی می‌کند. چنانکه استفاده از زور و تهدید صرفاً در حوزه‌های دفاعی و بازدارندگی اعتبار دارد.

همانگونه که سند چشم‌انداز بیست ساله در افق سال ۱۴۰۴ تأکید می‌کند، پیگیری اهداف ملی و رشد جایگاه کشور در سلسله مراتب بازیگران دولتی و بازسازی روابط قدرت در عرصه بین المللی جز در پرتو اجرای سیاست تعامل سازنده ممکن نخواهد بود. اجرای این استراتژی مانند هر استراتژی دیگری فرصتها و محدودیتهایی برای کشور به همراه دارد. مهمترین محدودیت آن پذیرش قواعد

بازی بین المللی و دگردیسی مورد نظر خود در پرتو رویکرد جمعی و با اتکا به قواعد و هنجارهای بازی بین‌المللی است که در عین حال به کاهش نگرانی سایر بازیگران از پیگیری اهداف ملی و ارتقای جایگاه کشورمان منجر می‌شود که در نهایت، به همکاری آنها در فراهم کردن این اهداف می‌نجامد. شایان ذکر است که پیگیری این اهداف بدون بهره‌مندی از منابع بین‌المللی امکان‌پذیر نیست و این همکاری سبب خواهد شد هزینه رسیدن به این اهداف به شدت کاهش پیدا کند.

بنابراین، به موجب سند چشم‌انداز بیست ساله، ایران درپایان برنامه قادر خواهد بود در سه بعد منطقه‌ای، دنیای اسلام و نظام بین‌المللی (براساس الگوی تعامل سازنده) نقش محوری داشته باشد.[۱]

راهبرد برنامه‌های پنج ساله

همانطور که اشاره شد، عملیاتی نمودن «سند چشم‌انداز بیست ساله مدیریت راهبردی مناسبات ایران و چین»، مستلزم تدوین برنامه‌های کاری پنج ساله است. برای تدوین برنامه پنج ساله، تشکیل دبیرخانه و ستاد اجرایی از کلیه نمایندگان بخشها، نهادها و سازمانهای درگیر کار با چین ضروری است. ستاد فوق براساس اولویت‌های سیاست خارجی و ضروریات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین امکان‌سنجی اجرایی و بررسی کلیه احتمالات رفتاری و راههای برون رفت از بحران‌های احتمالی تشکیل خواهد شد. این ستاد تهیه و تدوین برنامه اجرایی و راهکارهای عملی درظرف زمانی مورد نظر را برعهده خواهد گرفت.

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
محمود واعظی، راهبرد تعامل سازنده و الزامات سیاست خارجی توسعه گرا، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه گرا، (تهران: انتشارات پژوهشکده تحقیقات استراتژیک تشخیص مصلحت نظام، مردادماه ۱۳۸۷)

در عین حال، توافق مقامات عالی اجرایی کشور می‌بایست به عنوان پشتوانه راهکارهای پیشنهادی حاصل شود. قطعاً بدون ضمانت اجرای داخلی، تهیه و تدوین هر برنامه‌ای با شکست همراه خواهد بود. بدیهی است که تهیه برنامه پنج ساله، کاری تخصصی و حضور متخصصین امور چین و تصمیم‌گیرندگان حوزه سیاست خارجی، به همراه نخبگان آشنا به اولویت‌های داخلی و سند چشم‌انداز بیست ساله کشور(۱۴۰۴ – ۱۳۸۴) کاملاً ضروری است.

برای نمونه، برنامه کاری پنج ساله اول سند چشم‌انداز، درحوزه همکاریهای دوجانبه می‌تواند مجموع اقدامات عملیاتی ذیل را در بر داشته باشد:

- عبور از همکاری‌های تجاری ساده و گام برداشتن در مسیر همکاری‌های پروژه‌ای و در نهایت ورود به همکاری‌های مشارکتی
- اجرای پروژه مشترک برای ایجاد مراکز پتروشیمی در ایران با هدف صدور به بازارهای مصرف چین
- تأسیس مجتمع‌های پتروشیمی درچین با مشارکت ایران به صورت پروژه مشترک با تأمین مواد اولیه از سوی طرف ایرانی
- فروش محصولات کاندنسیت (فرآورده‌های گازی) به چین از طریق مشارکت آنها در پروژه‌های ایرانی و تأمین مواد اولیه مجتمع‌های چینی
- سرمایه‌گذاری طرف چینی در توسعه میادین گازی فازهای مختلف پارس جنوبی و سرمایه‌گذاری مشترک در صنایع بالادستی و پایین دستی گازی
- تأمین برخی نیازهای فنی- مهندسی ایران در احیای چاههای قدیمی که تولید آنها مقرون به صرفه نیست.
- توسعه همکاری در ساخت مشترک دکلهای حفاری در مناطق خشکی و دریا برای عمق‌های مختلف

- تأمین نیازهای فنی- مهندسی پروژه‌های اکتشاف، لرزه نگاری، حفاری و استخراج و بومی کردن دانش فنی و تکنولوژی مربوطه

- توسعه همکاری در احیای پالایشگاههای قدیمی با گرایش انتقال دانش فنی[1]

- گسترش همکاریهای تحقیقاتی و تبادل کارشناسی و برگزاری کارگاههای آموزشی

- تولید نفت‌کش‌های سوپرتانکر با مشارکت بخشهای کشتی‌سازی ایران

- تولید کشتی‌های حمل LNG در چین با مزیت قیمت و انتقال دانش فنی برای ساخت آن در اسکله‌های کشتی سازی جنوب ایران

- استفاده از ظرفیت چین برای بالا بردن تولید مواد معدنی و فلزات غیرآهنی و فولاد

- استفاده ویژه از دانش فنی و تواناییهای چین برای بالا بردن تولید آلومینیوم در ایران با توجه به برنامه‌های توسعه‌ای

- استفاده از ظرفیت چین برای احداث کارخانه‌های سیمان در ایران با توجه به نیاز داخلی

- جذب سرمایه‌گذاران چینی باتوجه به سیاست چین در سرمایه‌گذاری در خارج

- مشارکت دادن بیشتر شرکتهای چینی تولید کننده تجهیزات مخابراتی با توجه به پیشرفت فناوری و قیمت‌های مناسب آن

- تلاش برای برقراری و تقویت و کار مشترک با چین در زمینه‌های تحقیقاتی و توسعه‌ای به ویژه در حوزه الکترونیک و مخابرات

- تعمیق همکاری و انتقال حتی‌الامکان دانش و تجربیات چین در زمینه ماهواره‌ای

---

1. Revamping

- استفاده از ظرفیت چین در ساخت، تولید و پرتاب ماهواره‌های مختلف
- استفاده از توانایی چین در توسعه صنعت ماشین آلات کشاورزی
- استفاده از تجربیات چین در زمینه افزایش تولیدات کشاورزی و شیوه‌های جدید افزایش تولید محصولات راهبردی و نیز پیشرفت چشمگیر این کشور در زمینه جنگلداری
- استفاده حتی‌الامکان از توانایی چین در زمینه طراحی و توسعه مناطق آزاد تجاری و مناطق توسعه جدید
- تلاش جهت تأمین بخشی از مایحتاج و تجهیزات پزشکی مورد نیاز ایران از چین
- تقویت همکاری با نهادهای چینی جهت جلوگیری از ورود کالا و محصولات بی‌کیفیت
- تقویت همکاری با اداره نظارت بر بازرسی کالا و در عین حال تحکیم هر چه بیشتر جایگاه شرکت بازرسی صنعتی - مهندسی ایران در پکن و شانگهای جهت بازرسی کالاها به مقصد ایران
- تقویت همکاریهای پژوهشی بازرگانی با چین با توجه به تجربه طولانی پکن درمذاکره با WTO
- تقویت همکاریهای دو کشور در زمینه قرنطینه با توجه به توافقات موجود
- همکاری مشترک در احداث انواع کشتی، نفتکش، تله بر یا کشتی توریستی و تأمین قطعات و لوازم یدکی و حتی تعمیر
- احداث بندر و تجهیزات لازم بندری از طریق سرمایه گذاری مشترک
- برقراری خطوط هوایی جدید میان شهرهای مختلف دو کشور
- همکاری دراحداث راه‌آهن بین شهری
- همکاری مشترک در ساخت انواع واگن مسافری

- ایجاد کمیته مشترک همکاری تعاونی بین وزارت تعاون و فدراسیون عرصه و بازاریابی چین براساس یادداشت تفاهم موجود
- ایجاد مکانیسم همکاری با بخش خودروسازی چین در زمینه تولید انواع خودرو و تولید قطعات یدکی یا لوازم جانبی
- ایجاد ستادی در وزارت کشور به منظور ساماندهی جهت همکاری‌های استانی
- همکاری در بخش صنایع مرتبط به ویژه صنایع کوچک و متوسط
- سرمایه‌گذاری مشترک در طرحهای اقتصادی
- امضاء قرارداد خواهرخواندگی بین شهرهای مهم دو کشور
- افزایش تعداد دانشجویان بورسیه ایرانی دردانشگاههای چین و حضور بیشتر دانشجویان چینی در دانشگاههای ایران به منظور آشنایی بیشتر با فرهنگ و تمدن دو کشور
- بسط همکاریهای دو کشور در زمینه انبوه‌سازی، شهرسازی و ترمیم بافت‌های فرسوده از طریق تشکیل کمیته تخصصی مسکن
- تشویق و اجرای پروژه‌های نیروگاهی و تولید برق به روش توسط شرکتهای چینی در ایران
- تثبیت روابط رسمی فرهنگی دو کشور در عالیترین سطح
- ایجاد لایه‌های اجتماعی هوادار ایران درچین
- گسترش ایرانشناسی و فعال سازی مراکز ایرانشناسی در دانشگاه‌های چین
- معرفی هرچه بیشتر ایران امروز به مردم چین و بالعکس (ازطریق جراید، رادیو تلویزیون و سینما)
- ایجاد جاذبه‌های توریستی و گردشگری به منظور جذب گردشگران چینی

ملاحظاتی بر مدیریت روابط

همانطور که پیش از این اشاره شد، مناسبات دوجانبه ایران و چین در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی و نیز بخش دفاعی از ظرفیت‌های خوبی برخوردار است.

در بعد سیاسی، نمی‌توان از سیاست خارجی نسبتاً مستقل چین، ثبات سیاسی این کشور، عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل و حضور گسترده و تأثیرگذار در مجامع بین‌المللی چشم‌پوشی کرد.

در بعد اقتصادی، تمرکز بر حجم و اندازه بازار چین، بازار مصرف انرژی و نفت و گاز آن کشور و امکان تأمین بخش زیادی از نیازهای فنی و انتقال فناوری به ایران نکات مهمی است که جایگاه چین نو در اقتصاد روبه رشد ایران را بی‌بدیل می‌نماید.

از نگاه فرهنگی، ارتباط دیرینه فرهنگی و تمدنی و تنوع امکانات علمی، فرهنگی و دانشگاهی دستمایه‌های قابل اتکائی برای همکاری‌های فرهنگی، علمی و هنری قلمداد می‌شود.

از بعد دفاعی و نظامی نیز انگیزه‌های مستندی برای استمرار همکاری میان ایران و چین وجود دارد. توان زیاد چین در تولید تسلیحات و امکانات دفاعی، سیاست مستقل نظامی، امنیتی و تسلیحاتی چین[1]، امکان فراگیری، کپی‌سازی و آموزش فناوری‌های نظامی در چین از جمله مواردی است که می‌توان به آن اشاره کرد.

بر پایه ملاحظات و زمینه‌های برشمرده، مناسب است در محیط سیاسی - امنیتی موجود، ایران و چین با مرور پرونده همکاری‌ها در دهه‌های گذشته، به تعریف جایگاه خود درمناسبات منطقه‌ای و نظام بین‌المللی مبادرت ورزند. تهران و

---

۱. بودجه نظامی چین درسال ۲۰۰۹ بالغ بر ۶۹ میلیارد دلار شد و تعداد نیروهای نظامی آماده چین نیز بالغ بر ۲/۳ میلیون نفر است که این آمار و ارقام قدرت نظامی پکن را نشان می‌دهد.

پکن در این امر هم عقیده هستند که یکجانبه‌گرایی و سلطه قدرتهای صنعتی بر جهان، زمینه‌های هژمون غیرقابل قبولی را با سازوکارهای مدرن فراهم می‌کند و کشورهای درحال توسعه باید از استقلال، فرهنگ و هویت خود به طور صلح‌آمیز و با تکیه بر مقدرات جمعی دفاع کنند. این رویکرد، تاکنون به یک الگوی رفتاری و وحدت رویه تبدیل نشده است و وضعیت موجود «وحدت استراتژیک» میان دو طرف را نوید نمی‌دهد. اما سطح معقولی از همکاری‌های پایه‌ای و تعریف شده را ممکن کرده است.

بنابراین، سمت و سوی مناسبات باید بگونه‌ای باشد که تهران و پکن همدیگر را به مثابه کشور همسایه بنگرند و توجه رهبران دو کشور بر منافع پایدار مشترک دو ملت متمرکز باشد. به عبارت دیگر، می‌بایست راهبرد منافع مستمر دو کشور[1] مدنظر باشد و همکاری جمعی در قالب منافع آسیایی، در حاشیه منافع ملی تبلیغ و دنبال شود. تقویت زمینه‌های همکاری و به کارگیری ظرفیتهای مکمل کشورها برای توسعه مناسبات با یکدیگر، نیازمند سطح قابل قبولی از اعتماد و تضمین منافع مشترک است. رسیدن به این مهم در گرو ایجاد یک مکانیسم فعال و پویا و گفت و گوهای مستمر و ملموس است تا دو طرف قانع شوند که همکاری و هم قدمی، منافع دوطرفه را در بر دارد. در صورت آماده بودن بسترهای سیاسی، تعبیه یک «شاخص برای سنجش سطح اعتماد» یکی از ضرورتهای دیپلماتیک خواهد بود. این چرخه فعال می‌تواند رهبران سیاسی را قانع کند که برای رسیدن به منافع بهتر، ریسک همکاری درتمامی زمینه‌ها را بپذیرند.

در جامعه چینی، تقسیم جامعه به «خوب و بد»، «دوست و دشمن» و «سفید و سیاه» معنی ندارد و معمولاً تحولات در «محیط خاکستری» در

1. win-win

جریان است. درچین امروز، فضای سیاسی تحت تأثیر نخبگان جامعه است و توده به بهترین شکل نقش فرمانبر را ایفاء می‌کند. بنابراین نقش خبرگان و نخبگان و تشکل‌های سازمان یافته بسیار جدی است. در آن کشور، التهاب، افراطی‌گری و عواطف و احساسات سیاسی و اجتماعی کمتر به چشم می‌خورد و در عوض احساسات ملی، بیگانه‌پذیری و رشد شاخص‌های حرکت عقلایی و سودمحور همگانی است.

بدیهی است در جامعه‌ای که نخبه‌گرایی و دیوانسالاری حزبی، هدایت کننده توده‌های فرمانبر و مستعد است، زمینه مناسبی برای همکاری با بخش‌های نخبه‌پرور به وجود می‌آید. البته نخبه محوری و حتی جذب نخبگان اقوام و اقلیتها درحزب متمرکز است، اما این بدان معنا نیست که کارکرد اجتماعی حزب نظیر کارکرد امنیتی و دفاعی آن بیش از حد، ایدئولوژیک یا تندروانه باشد که نتوان در حاشیه آن زیست کرد.

نخبگان حزب مطابق ویژگی‌های قابل انتظار از جامعه نخبگان، از درایت و هوشمندی و شهامت و توانایی و نوآوری برخوردار هستند و سیاست خارجی را تابعی از جو توده‌ای نکرده‌اند. براین اساس، به طور همزمان شاهد نوعی از «آرمان‌خواهی موعود» و «واقع‌گرایی موجود» درجامعه چین هستیم که تداخل و تزاحم چندانی با یکدیگر ندارند و خط سیر سیاست داخلی و خارجی شفاف است. بنابراین، با وجود سازماندهی طولی و تصمیم‌گیری متمرکز حزبی، تصمیم‌سازی، فرصت‌آفرینی و بسترسازی در دست نخبگان و بر عقلانیت جمعی مبتنی است و تمامی دیدگاهها، ابتکارات و نوآوری‌ها درساخت و اجرای استراتژی‌ها مهم شمرده می‌شوند.

در جامعه‌ای با ویژگی‌های چین امروز که حرکت خود را بر مدار «سیاست توازن و همکاری با همه طرفها» قرار داده است، سنجش سطح اعتماد، کار ظریفی است.

تجربه کار با چین نشان می‌دهد که فراهم کردن زمینه‌های اعتماد در گرو ملموس کردن دستاوردهای میان مدت و بلندمدت است و چینی‌ها علاقه‌مند هستند بدون تبلیغات و سروصدای سیاسی مناسبات خود را گسترش دهند و نوعی از مناسبات محکم و مطمئن را پی‌ریزی کنند.

برای رسیدن به این مهم و عبور از همکاری‌های تجاری ساده و قدم نهادن در مسیر همکاری‌های پروژه‌ای و در نهایت ورود به همکاری‌های مشارکتی، می‌بایست سوءتفاهمات رفع و زمینه سودآوری مناسبات فراهم شود. مهمترین راهکار تحقق این رویکرد، علاقه‌مند کردن چینی‌ها به آینده همکاری‌ها و اطمینان دادن به مقامات پکن برای مستمر بودن و پایداری این همکاریها است. در این زمینه، سرمایه‌گذاری بیشتر چین در ایران می‌تواند زمینه‌های «مشارکت راهبردی» را فراهم کند.

با ملموس کردن زمینه‌های همکاری تهران با توکیو، مسکو، دهلی نو و سئول، باید به طرف چینی تفهیم شود که ایران تنها کشور خاورمیانه است که ظرفیتهای بالقوه‌ای اقتصادی، علمی و فنی را برای تبدیل شدن به یک همکار استراتژیک دارد. حضور نظامی آمریکا در شرق و جنوب شرق آسیا، راهبرد غرب در گسترش حوزه نفوذ ناتو به آسیا، اتحاد نظامی آمریکا با ژاپن و کره و سطح نه چندان قابل قبول روابط چین و استرالیا و ... می‌تواند دستمایه همکاری‌های جدی‌تر تهران و پکن قرار گیرد.

دو کشور به این نتیجه رسیده‌اند که مقوله‌های مهمی نظیر امنیت آسیایی، همکاری جمعی، امنیت تولید و عرضه انرژی و ثبات در غرب و شرق آسیا، پیوستگی جدی با امنیت ملی کشورهای منطقه از جمله ایران و چین دارد و نمی‌توان سرنوشت شرق و غرب آسیا را از هم جدا کرد. تهدیدات و چالشهایی نظیر فقر، تروریسم، مواد مخدر، درگیری‌های قومی و فرقه ای، آزادیهای اساسی و حقوق

بشر از جمله مسائلی هستند که دو کشور ایران و چین در اهمیت و ضرورت توجه جدی‌تر به آنها اتفاق نظر دارند.

نکته مهم این است که چین در روند توسعه اقتصادی خود نیاز روزافزونی به انرژی دارد و به دنبال مناطقی برای سرمایه‌گذاری و تضمین انرژی می‌گردد و یکی از این عرصه‌های مناسب برای تأمین نیازهای انرژی پکن، ایران است.[1] از طرف دیگر چین آرام آرام با رشد توان اقتصادی، تقویت زیرساختهای داخلی و توسعه فنآوری‌های دفاعی و امنیتی به عنوان یک قدرت نوظهور بین‌المللی ایفای نقش می‌کند. نتیجه قهری ظهور چین در عرصه بین‌المللی، فاصله گرفتن تدریجی این کشور از رفتارهای محافظه‌کارانه و دست پا کردن نقشی قابل اتکاء در منطقه و جهان است که این پنجره نو، می‌تواند فرصتی برای ایران باشد. در صورتی که ایران بتواند با در نظر داشتن اصل موازنه و تعدد منابع، چین را در روابط سازمان یافته و رقابت‌آمیز درگیر کند، در جایگاه شایسته‌تری از موازنه قدرت قرار خواهد گرفت. این نکته را نباید از نظر دور داشت که چین امروز درگیر چالشهای مهمی هم هست که نوع تعامل چین با این چالشها می‌تواند حاوی درسهای آموزنده‌ای برای جمهوری اسلامی ایران باشد.

رویکرد اجرایی

با توجه به ویژگیهای چین امروز و سپهر قدرت آن درمناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی، صحنه اجرایی کار با پکن می‌تواند در حوزه‌های ذیل متمرکز شود:

---

۱. طی چندسال اخیر، موضوع هسته‌ای ایران و افزایش ریسک سرمایه‌گذاری و همکاری با کشورمان باعث شد چین به طور مؤثرتر روی تنوع سازی در منابع تأمین انرژی سرمایه‌گذاری کند. همکاریهایی انرژی و خرید میادین نفتی با برخی کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، آفریقایی و آسیای مرکزی را در همین زمینه می‌توان تبیین کرد.

- مقامات حزبی، نظامی، دولتی و پارلمانی

حزب کمونیست، پرنفوذترین شاخه قدرت و «دولت سایه» در چین است. پیوندهای محکم و رفاقت نزدیک با بخشهای گوناگون حزب که قدرت اصلی و هدایت کننده سیاست‌های پشت پرده کشور است، اهمیت بالایی دارد که می‌توان از طریق ارتباطات حزبی، از آن بهره گرفت. سایر حوزه‌های قدرت در چین شامل دولت، بخش‌های نظامی و دفاعی و بخش پارلمانی نیز عملاً درخدمت حزب هستند و البته هریک می‌تواند مسیر ارتباطی و تأثیرگذاری موازی روی مقامات ارشد حزبی و دفتر سیاسی باشد.

- حوزه‌های امنیتی و اطلاعاتی

همکاری با بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی به عنوان سوپاپ اطمینان روابط و ضامن اجرایی همکاریهای بلندمدت قلمداد می‌شود. ارتباط در سطوح بالا و انجام ملاقاتهای دوره‌ای با مسئولین این بخش می‌تواند در تحقق برنامه مدیریت روابط مهم تلقی شود. هرچند بخش امنیتی و اطلاعاتی نیز از زیرشاخه‌های حزب کمونیست است و عملاً ارتباط با این حوزه، دسترسی آسانتر به سطوح بالاتر مقامات حزب را ممکن‌پذیر می‌کند.

- شرکت‌های چندملّیتی دولتی

چین نو و رشد اقتصادی این کشور که «توسعه اقتصادی بر محور دولت اقتدارگر» پایه اصلی آن است تا حدود زیادی به شرکتهای بزرگ دولتی و غولهای صاحب سرمایه و مناسبات سببی و نسبی حزب حاکم وابسته است که نقش کلیدی در اقتصاد کشور دارند. تجربه سالها همکاری با چین نشان داده است که توان، امکانات، ارتباطات و نفوذ این شرکتها و جذابیت بازار ایران به

دلیل ظرفیت بالای همکاریهای اقتصادی می‌تواند بهترین عامل تحرک برای همکاری فی مابین باشد.

- **مؤسسات تحقیقاتی، مراکز علمی و دانشگاهی**

در چین امروز، مراکز علمی و تحقیقاتی و پژوهشی به عنوان «مشاوران امین» حکومت ایفای نقش می‌کنند و روز به روز نقش آنان در مراحل تصمیم‌گیری پررنگ‌تر می‌شود. بدیهی است که تماسهای مستمر و سازمان یافته با این بخش نقش مهمی درتحقق مدیریت راهبردی روابط دارد.

- **بخش رسانه‌ای**

بخش دیپلماسی عمومی ضمن تأثیر بر افکار عمومی، روی نخبگان و تصمیم‌گیرندگان جامعه نیز تأثیر می‌گذارد. ارتباط نزدیک، مستمر و مداوم و ایجاد رفاقت و اطلاع رسانی بهنگام می‌تواند زمینه ساز موفقیت دیپلماسی عمومی ایران در چین باشد.

- **اقلیت مسلمانان**

این بخش از حساسیت زیادی برخوردار است و درعین ایجاد یک فرصت برای همکاری، می‌تواند تهدیدی برای دیپلماسی عمومی و فعالیتهای فرهنگی تهران در چین تلقی شود. شایان ذکر است که جمعیت مسلمانان چین توانائی‌های اقتصادی محلی و استانی مهمی دارد و می‌توان از حضور آنان برای تقویت مناسبات اقتصادی و استانی بهره جست. ایجاد پیوندهای صمیمی با مسلمانان، باتوجه به اهمیت و حساسیت استانهای مسلمان نشین برای مقامات حزبی و دولتی چین، می‌تواند به عنوان حوزه نفوذ ایران در چین تلقی شود.

گفتار دوم: تفکر و برنامه‌ریزی راهبردی

ایجاد نظام جامع توسعه روابط با چین

امروز وضعیت نظام بین‌الملل به گونه‌ای است که توسعه و بقای کشورهای واقع دریک منطقه، به میزان همکاری و مشارکت و همگرایی آنها گره خورده است. سطح و کیفیت همکاریها نیز به ویژگیهای جغرافیایی و ژئوپلیتیک و همچنین ظرفیتهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی کشورهای واقع در یک منطقه ارتباط مستقیم دارد.

صاحب نظران روابط بین‌الملل معتقدند همگرایی منطقه‌ای سیری تکاملی در روند جاری جهانی و مهمترین عامل ثبات و امنیت در عرصه بین‌المللی است. «آسیای نوین» نیز نیازمند ایجاد و تقویت احساس وجود یک «سرنوشت مشترک» آسیایی است. این سرنوشت مشترک را می‌توان در قالب مفهوم «ارزش‌های آسیایی» تبیین کرد. اگرچه همواره بر سر وجود ساختاری بنام «هویت آسیایی» میان کشورها و ملتهای این قاره اجماع نظر وجود داشته است، چنین هویتی هنوز وارد مرحلة ایجادیِ سرنوشت مشترک آسیایی نشده است.

همبستگی آسیایی و تلاش برای ایجاد و تقویت آن، زمینه‌ساز پیدایش سرنوشت مشترک و نیز مقوّم و هدایت کنندة آسیای نوین خواهد بود. از آنجا که هویت، سرنوشت مشترک و همبستگی آسیایی درمتن مجموعه‌ای از تعاملات شکل می گیرند، ایجاد مجامع و سازمانهای فراگیر قاره‌ای جهت تدوین و اِعمال اصول، هنجارها و قواعد حاکم و ناظر بر تعاملات آسیایی یک ضرورت به شمار می‌آید.[۱] برای نمونه، تضمین توسعه درشرق آسیا بدون بهره‌گیری از ظرفیتهای انرژی بخش غربی امکان‌پذیر نیست. درمقابل، تکنولوژی، دانش فنی و سرمایه بخش شرقی نیز برای رشد و توسعه بخش غربی حائز اهمیت است. در واقع، بخش شرقی و غربی آسیا به‌رغم تفاوتهای توسعه‌ای، مکمل اقتصادی یکدیگر به شمار می‌روند.

---

1. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=07&depid=44&semid=853

چنین به نظر می‌رسد که کشور ایران، ظرفیتهای لازم برای ایفای نقش پیشرو همگرایی منطقه‌ای در غرب آسیا را داراست. طی سالهای اخیر، سیاست منطقه‌گرایی به عنوان یکی از اصول ثابت سیاست خارجی ایران نمود عینی یافته است. به طوری که مناسبات تهران با کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، کشورهای آسیای مرکزی، کشورهای مهم جنوب شرق آسیا، پاکستان، ترکیه و افغانستان روند مقبولی دارد. مشیِ مستقل ایران در مدیریت منابع انرژی و علاقه این کشور به همکاری با کشورهای آسیایی (سیاست نگاه به شرق)، ظرفیتهای آن را جهت ایجاد و تحکیم همبستگی آسیایی بیشتر می‌کند. می توان گفت ایران با توجه به مزیتهای آشکار خود از نظر ذخایر نفت و به ویژه گاز و نیز به لحاظ موقعیت جغرافیایی، قادر است در تحقق منافع جمعی و کاهش آسیب‌پذیری در روابط دو سوی قاره آسیا نقش کلیدی داشته باشد.[1]

چین یکی از ارکان اصلی قدرت در ساختار نوین نظام بین‌الملل است. از منظر سیاسی، چین درحال تعریف و تثبیت موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی خویش است و از لحاظ اقتصادی نیز پیش‌بینی می‌شود که در دو دهه آینده، در حجم اقتصادی و تولید صنعتی قدرت اول جهان شود و از آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا پیشی گیرد. درعین حال، چین در روند تحقق رشد و توسعه اقتصادی، نیاز روز افزونی به انرژی دارد و به دنبال مناطقی برای سرمایه‌گذاری و تضمین امنیت انرژی می‌گردد و ایران نیز می‌تواند یکی از این عرصه‌های مناسب تأمین انرژی چین باشد.

بدین ترتیب، ظرفیتهای موجود همراه ویژگیهای تکمیلی، به همکاری مشترک در جهت تأمین منافع ملی ایران و چین مطلوبیت خاصی می‌بخشد. این رویکرد، «ایجاد نظام جامع توسعه روابط با چین» را ضروری می‌کند. بدیهی است که ایجاد نظام فوق می‌تواند در جهت تحقق مدیریت راهبردی روابط دو کشور مورد توجه قرار گیرد.

---

1. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=07&depid=44&semid=853

در واقع، ایجاد و پیاده سازی نظام جامع روابط با یک رویکرد تلفیقی و طی یک دوره زمانی معین (سند چشم‌انداز بیست ساله و برنامه‌های عملیاتی پنج ساله) می‌تواند به عنوان راهبرد اصلی تهران در تنظیم مناسبات با پکن به شمار آید. در این راهبرد، «توسعه فرهنگ عمومی روابط» و توانمندسازی با تأکید بر ارتقاء دانش و بینش و افزایش یادگیریهای سازمانی و مردمی مهمترین کارکرد را خواهند داشت.

به عبارت دیگر، نسخه قابل اتکاء برای «مدیریت راهبردی مناسبات ایران و چین»، تلفیق هر سه نوع مدیریتِ «موضع استراتژیک»، «غافلگیری‌های استراتژیک» و «راهبردی یا بلندمدت»[1] است، یعنی با تکیه بر دیدگاههای تخصصی و کارشناسی، سنجش وضعیت موجود و تحلیل توانمندی‌ها و ضعفهای کشور و در نهایت ایجاد یک شبکه ارتباطات اضطراری برای ارزیابی اطلاعات و تقسیم کار مدرن، می‌توان در جهت تدوین «نظام جامعه توسعه روابط با چین» گام برداشت.

مدیریت روابط

همانطور که پیشتر اشاره شد، پکن درتنظیم مناسبات و سیاستهای خود با تهران، ملاحظات منافع بلندمدت و همه جانبه خود را دارد. مقامات پکن براین باورند که نگاه ایدئولوژیک تهران به مسائل نظام بین‌الملل با واقعیتهای آن همخوانی ندارد. از نگاه پکن، سیاستهای ضدآمریکایی ایران می‌بایست متناسب با شرایط روز تغییر یابد. اگر واقع‌بینانه به روند مناسبات تهران - پکن نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که چین همواره در تنظیم مناسبات با تهران، اصل مزیت‌گرایی را دنبال کرده است. برخورد پکن تاحدود زیادی براساس شرایط کشورمان در صحنه بین‌المللی و نحوه تعامل سایر قدرتها با ایران تعریف شده است. از منظر کارشناسی می‌توان اذعان کرد که این سیاست پکن یک تصمیم اساسی و راهبردی و اراده بلندمدت سیاسی است.

---

1. انواع مدیریت راهبردی روابط ایران و چین پیش از این در فصل اول بررسی شد.

این روند، درکنار تأکید تهران بر گسترش مناسبات همه جانبه بـا شـرق، باعـث شده است طی سالهای اخیر (به ویژه پس از طرح موضوع هسته‌ای ایـران درمجـامع بین‌المللی) طرف چینی تا حدود زیادی ابتکار عمل را در شیوه «مدیریت روابط» دو کشور به دست گیرد. به طوری که امروز مناسـبات دوجانبـه براسـاس قواعـد بـازیِ چینی تنظیم و هدایت مـی‌شـود. براسـاس ایـن رویکـرد، پکـن بـا ظرافـت خاصـی جهت‌دهی مناسبات را به دست گرفته است تا تهران را در هر شرایطی و با هر شیوه رفتاری از سوی پکن، همچنان در کنار خود حفظ کند. چرا که تغییر رویکرد ایـران و احتمال تغییر وضعیت موجود روابط ایران و آمریکا، کلیه معـادلات و برنامـه‌هـای پکن را با چالش روبرو خواهد کرد.

چین به این امر واقف است که درحال حاضر سیاست نگاه به شرق ایران یک رویکرد جایگزینی است. بنابراین، با توجه به اولویت‌های سیاست خارجی خـود، از کارت تهران برای چانه زنی درمعادلات بین‌المللی استفاده و سـطح تمـاس و برخوردهای خود را براساس اوضاع روز تعریف می‌کنند. بـدین ترتیـب، مقامـات پکن با ملاحظه اصول محافظه‌کارانه خود، سطح روابط را پائین‌تر از سطح مورد انتظار ایران تعریف کرده‌اند. در حالی که ما خواستار رفع بخش اعظم نیازهـای داخلی و مراودات بین‌المللی خود از طریق تعامل بـا چـین هـستیم. در نتیجـه، طی این مدت شاهد کاهش رفت و آمدهای سیاسی، پیروی و حمایـت و گـاهی سبقت از قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت علیه جمهـوری اسـلامی ایـران و تعلیق تلویحی کلیه فعالیتهای اقتصادی شامل اعتبـارات، همکاریهـای بـانکی و افتتاح خطوط اعتباری بوده‌ایم. این در حالی است که به‌رغم چرخش محـسوس سیاست چین در قبال تهران، از نگاه مسئولین کـشورمان توسـعه مناسـبات دو کشور کما فی سابق با اولویت همکاریهای اقتـصادی - سیاسـی در دسـتور کـار است.

با علم به جایگاه چین در سیاست خارجی ایران، به نظر می‌رسد روند همکاری‌های دو کشور به نقطه نامطلوب نزدیک شده است و مدیریت روابط دوجانبه به بازنگری جدی و اصلاح و تنظیم نیاز دارد. بدین منظور می‌توان در چارچوب سند چشم‌انداز بیست ساله و برنامه‌های عملیاتی پنج ساله، ایجاد و استقرار کمیته‌های مستقل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی را طرح‌ریزی و در جهت تحقق اهداف بلندمدت نظام جامع توسعه روابط با چین، دیپلماسی عمومی را در دستگاههای مختلف تقویت کرد.

راهبرد منابع انسانی (رویکرد آموزشی)

در سالهای اخیر نقش نیروی انسانی در راهبرد مدیریت روابط خارجی کشورها تغییر کرده و به کارگیری نیروهای متخصص و کارآزموده، میزان موفقیت مدیران را به چند برابر افزایش داده است. جوامع نوین که بر پایه اطلاعات و اقتصاد پیشرفته بنا می‌شوند، کاری ظریف و خطیر پیش روی دارند که جز با نیروی انسانی آگاه و مسئولیت پذیر انجام دادن آن میسر نیست.

هرچه زمان به پیش می‌رود، اهمیت منابع انسانی روشنتر و آشکارتر می‌شود. به گونه‌ای که وقتی امروز از منابع راهبردی سخن به میان می‌آید، منابع راهبردی نیروی انسانی ارزشی به مراتب بالاتر از منابع مادی و سرمایه‌ای دیگر دارد. نگاهی به پرورش و بهره گیری از این نیروها در پاره‌ای کشورها اهمیت موضوع را بیشتر نمایان می‌کند.

تاریخچه مدیریت منابع انسانی به عنوان یک نگرش خاص نسبت به مدیریت نیروها، مبحث تازه‌ای به شمار می‌آید. درحوزه نظری، نقطه آغاز آن با زوال فلسفه روابط انسانی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و رواج نظریات جدید در زمینه نیروی کار توسط آرجریس[1]

1. Argyris

و مک گرگور[1] مصادف بود. برای تفاوت گذاشتن میان دیدگاه تازه با الگوی قدیمی روابط انسانی، ریموند مایلز[2] در سال ۱۹۶۵ اصطلاح منابع انسانی را وضع کرد. وی سپس با انتشار کتابی به تجزیه و تحلیل وجوه افتراق سه نوع الگوی مدیریت یعنی الگوی سنتی، الگوی روابط انسانی و مدیریت منابع انسانی پرداخت. نوشته‌های وی تا حدودی به روشن کردن اصطلاح مدیریت منابع انسانی کمک کرد.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، نظریات گوناگون دیگری شکل گرفت که در آنها موضوع مدیریت منابع انسانی در دامنه وسیعی از نظام‌های حسابداری سرمایه‌های انسانی گرفته تا نظریه‌هایی مانند نظریه «سرمایه انسانی» شولتز[3] و «تعیین شاخص‌های منابع انسانی» شوستر[4] دیده شده است. در همه این نظریه‌ها تأکید برآن است که با نیروی انسانی باید به عنوان سرمایه بزرگ در سازمان رفتار کرد نه به عنوان یک عامل هزینه. همچنین استدلال می‌کنند که حتی در دوران تکنولوژی برتر، هیچ سازمانی نمی تواند بدون داشتن نیروی انسانی یا تخصص‌های متفاوت به اهداف خود برسد. بنابراین، سازمانها باید برای پرورش و بهبود کارمندان خود سرمایه‌گذاری کنند. از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به بعد پژوهشگرانی مانند لاکام (۱۹۸۶) لات مان (۱۹۸۷) و نیز ستاهل از اصطلاح تازه مدیریت منابع انسانی استراتژیک استفاده و بر اهمیت نقش استراتژیک مدیریت نیروها تأکید کردند.[5]

از آنجا که مدیریت منابع انسانی عامل استراتژیک نیرومندی است که به شدت در تحقق منافع ملی تأثیرگذار است، می‌توان به نوعی آن را عامل استراتژیک

---

1. Mcgregore
2. Raymond Miles
3. Schultz. 1978
4. Schuster. 1986

۵. مدیریت استراتژیک (۲)، مجموعه ششم، به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس مرکز آموزش مدیریت دولتی، نوشته جمعی از اساتید مدیریت، (تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، سال ۱۳۷۸) چاپ اول، صص ۶۷ - ۶۵

موفقیت یک ملت نیز به شمار آورد. هنگامی که واژه استراتژیک را به کار می‌بریم، ممکن است چند معنی از آن استنباط شود.

- یکی از تعابیر، به مدیریت استراتژیک یک منبع اشاره می‌کند.
- مفهوم دیگر، به مدیریت یک منبع استراتژیک مربوط است.
- سومین استنباط، از مدیریت استراتژیک یک منبع استراتژیک حکایت می‌کند.

هر یک از این سه تعبیر فوق، مفهوم ویژه‌ای از واژه استراتژیک را در مدیریت انسانی بخش دولتی بیان می‌کند.[۱] آنچه این نگرش را از مدیریت سنتی و مدیریت روابط انسانی متمایز می‌کند، این است که انسان به عنوان منبعی که استعداد رشد و پرورده شدن را دارد و می‌تواند به اوج شکوفایی خود دست یابد، معرفی شده است. نیروی انسانی منبع بزرگ و پویایی از مهارتها، دانشها و آگاهی‌های گوناگون را تشکیل می‌دهد. دراین دیدگاه، وظیفه اصلی مدیریت منابع انسانی، کمک به نیروها در تحقق و پرورش استعدادهای خود مطابق با نیاز کشور است.[۲]

در چند سال گذشته نقش مدیریت منابع انسانی به عنوان مدیریت کاربردی به طور محسوسی مهم شده است. توجه به نقش استراتژیک منابع انسانی، در جوامع فراصنعتی و سازمانها اثری ژرف گذاشته و طریقه دستیابی به این منابع و نحوه به کارگیری آن در اثربخشی مدیریت راهبردی اهمیت یافته است. شمار مقالات علمی و کتابهایی که در این زمینه منتشر شده، به سرعت رو به افزایش است و نشریات تازه‌ای پایه‌ریزی شده است که به طور اختصاصی به موضوع مدیریت منابع انسانی می‌پردازند.

---

۱. مدیریت استراتژیک (۲)، مجموعه ششم، به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس مرکز آموزش مدیریت دولتی، نوشته جمعی از اساتید مدیریت، (تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، سال ۱۳۷۸) چاپ اول، صص ۶۱ و ۶۲

۲. مدیریت استراتژیک (۱)، مجموعه پنچم، به مناسبت سی‌امین سالگرد تأسیس مرکز آموزش مدیریت دولتی، نوشته جمعی از اساتید مدیریت، (تهران: مرکز آموزش مدریبت دولتی، سال ۱۳۷۸) چاپ اول، صص ۵۷ - ۵۸

در زمانی که همه کشورهای پیشرفته جهان به اهمیت نیروی انسانی پی برده‌اند و در پی تقویت روزافزون آن هستند، جا دارد در ایران نیز کوششهای همه جانبه‌ای برای استفاده بهتر از نیروی خلاق به عمل آید و با انتخاب بجا و آموزش دادن آنها در زمینه‌های مورد نیاز و برنامه‌ریزی صحیح، هرچه بیشتر از این منابع ارزنده استفاده شود. اگر استفاده از منابع با برنامه‌ریزی بهتر و مناسبتر همراه باشد، بی‌شک حاصل تلاش و کوشش افراد انسانی در بخش‌های دولتی و خصوصی با موفقیت بیشتر قرین خواهد بود.

متأسفانه مشاهده می‌شود که موضوع مدیریت منابع انسانی در مدیریت روابط دو کشور ایران و چین نیز (همانند سایر بخش‌ها) کمتر مورد توجه مقامات کشورمان قرار دارد. توانمندسازی مدیران حوزه دیپلماسی روابط با چین و کارشناسان و کارکنان حوزه‌ها و دستگاههای مختلف تخصصی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق آموزش، نقش بسیار مهمی درتحقق ایده مدیریت راهبردی روابط برعهده دارد.[۱]

همچنین ارتقاء کیفی کارگزاران نسبت به مؤلفه‌های اصلی روابط دوجانبه شامل؛ علم‌گرایی، قانونمندی، تلاش، کارآمدی، مسئولیت‌پذیری، وفاداری به اصول و قواعد اجتماعی و ارزش‌گرایی از طریق گنجاندن محتوای مناسب آموزشی در متن فعالیتهای دیپلماتیک می‌تواند در تحقق اهداف مورد نظر نقش محوری داشته باشد. علاوه بر آن، تغییر نگرش مدیران واحدهای اجرایی تخصصی فرهنگی و آموزشی

---

۱. خطمشی‌های ملی یعنی راه‌کارهایی که برای وصول به اهداف ملی معین و مشخص و تدوین می‌شود. نفع ملی عبارت است از آرزوها و آرمانهای مداومی که یک ملت به خاطر آن تلاش می‌کند. مصالح ملی عبارت است از تصمیمات عمومی خطمشی‌هایی است که مدیران استراتژیک جهت حفظ و حراست کیان و امنیت ملی مشخص می‌کنند تا هدفهای ملی حاصل شود. هدفهای ملی عبارت است از مقاصد معین بر پایه ارزشهای شناخته شده و جهان‌بینی خاص و معتقدات و مقدسات یک ملت که ضروری و لازم تشخیص داده شده و متکی به اصول نسبتاً باثبات و روشهای مداوم در جهت قبول تعهدات ملی است. تعهدات ملی عبارتند از تعهداتی که به منظور پشتیبانی یک سیاست ملی مخصوص پذیرفته می‌شود و سیاست خارجی یک ملت را در بر می‌گیرد.

نسبت به نقش آنها در توسعه مناسبات با چین، از طریق برگزاری سمینارها، اردوها، کارگاههای آموزشی و پژوهشی با رویکرد ترغیبی - تشویقی می‌تواند بعد علمی مقوله مدیریت راهبردی روابط را تقویت کند.

تقویت حوزه دیپلماسی عمومی و مردمی از طریق ارتقاء و توسعه نگرش مثبت در عامه مردم درباره همکاری با چین از طریق رسانه‌های جمعی و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های عمومی و همچنین طرح توسعه منابع انسانی نظام جامع و تدوین برنامه‌ها و دوره‌های آموزشی جهت توسعه نیروی انسانی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی درگیر کار با چین از دیگر اقدامات آموزشی - تربیتی در تأمین و مدیریت منابع انسانی مرتبط با مناسبات ایران و چین است.

راهبرد فرهنگی و اطلاع‌رسانی

راهبرد فرهنگی نیز مقوله‌ای تأثیرگذار در مدیریت روابط کشورها شمرده می‌شود. در این حوزه، برگزاری جشنواره‌های ملی در زمینه توسعه مناسبات دوجانبه برای معرفی برترین آثار محققین و نویسندگان و مدیران و فرهنگسازان عرصه خارجی، برگزاری همایش و هم‌اندیشی ملی در جهت توسعه مؤلفه‌های اصلی روابط با چین (وفاداری، قانونمندی، علم‌گرایی و معرفی برترین‌های هر حوزه)، حمایت از انتشار کتب، نشریات، مولفین، محققین، مدیران و ناشرینی که در جهت نشر و توسعه فرهنگ روابط تلاش می‌کنند و حمایت از هنرمندان و خالقان آثار پژوهشی که در جهت تقویت و توسعه مؤلفه‌های اصلی نظام جامع توسعه مناسبات خارجی فعالیت می‌کنند، ازجمله اقداماتی است که می‌تواند فضایی مناسب برای پی ریزی مدیریت راهبردی روابط را ایجاد کند.

شایان ذکر است که سرمایه‌گذاریهای فرهنگی معمولاً اهداف کلانی را دنبال می‌کند. بدیهی است هرگونه سرمایه‌گذاری در این حوزه می‌تواند به تنظیم

تعاملات محیطی در سطح ملی برای امور فرابخشی توسعه فرهنگ روابط آسیایی منجر شود.

راهبرد نظارتی

توجه به بعد نظارتی در مدیریت راهبردی روابط ایران و چین به معنی تمرکز بر فاکتور ضمانت اجرائی و اصلاحی است. دیدگاه جمهوری اسلامی ایران نسبت به جمهوری خلق چین باید بر شناخت و درک جامع از سیاستهای کلی، اولویتهای سیاست خارجی، برنامه‌های اجرائی و عملکرد آن کشور نسبت به دنیای خارج مبتنی باشد. این امر بدون توجه به راهبرد نظارتی محقق نمی‌شود.

اقدامات نظارتی ذیل می‌تواند راهبرد نظارتی را به پشتوانه قابل اتکائی برای تحقق مدیریت روابط دو کشور تبدیل کند:

- توجه به نظارت سیاسی، برای کنترل نظام جامع توسعه دیپلماسی
- ایجاد نظام نظارتی کلان نظام جامع توسعه روابط با چین و در مرحله بعد آسیا
- توجه به فرهنگ عمومی برای تحقق اجرائی نظام نظارتی
- تدوین مدل بومی و شاخص‌های توسعه دیپلماسی کشور جهت سنجش و اندازه‌گیری ارزش‌ها و نگرش‌های کارگزاران و مردم به صورت دوره‌ای و در فواصل زمانی مشخص
- بازنگری وظایف دستگاههای ملی در انطباق با نظام جامع توسعه دیپلماسی عمومی کشور
- طرح بازنگری و تدوین نظام مالی –اعتباری نظام جامع توسعه روابط کشور درکلیه حوزه‌ها و نهادها
- بازتعریف و اصلاح کلیه قوانین و مقررات مربوط به حوزه روابط خارجی درانطباق با نظام جامع توسعه دیپلماسی کشور

- بازنگری و ایجاد زیرساختهای اطلاعاتی و ارتباطاتی در جهت تحقق اهداف نظام جامع توسعه دیپلماسی

در پایان ذکر این نکته ضروری است که راهبردی نظارتی دربخش اقتصادی و بازرگانی (اعم از دولتی و خصوصی) اهمیت ویژه‌ای دارد. همانطور که پیشتر عنوان شد، چین در حال حاضر بیش از ۴٪ اقتصاد جهان را در اختیار دارد. متوسط رشد اقتصادی چین طی ۳۰ سال گذشته ۹/۴ درصد بوده است. براساس پیش‌بینی بانک جهانی، چین در پایان سال ۲۰۱۰ به بزرگترین کشور صادر کننده در جهان تبدیل خواهد شد. سرعت بالای رشد اقتصادی در چین و محدودیتهای منابع انرژی باعث شده است دومین کشور وارد کننده نفت خام جهان، تداوم رشد و توسعه اقتصادی خود را در گرو مقوله امنیت انرژی مورد نیاز خود بداند. این در حالی است که با توجه به حضور و تسلط قدرتهای خارجی براکثر منابع و ذخایر نفتی دنیا، چین به عنوان یک قدرت نوظهور بین‌المللی از قدرت مانور کمی برخوردار است. به سبب رشد سریع اقتصادی، نیاز چین به انرژی روز به روز افزایش می‌یابد. باتوجه به رشد سریع اقتصاد پویای چین، ظرفیت‌های طبیعی ایران نظیر منابع انرژی، بازار مصرف برای کالاهای چینی، منابع غنی معدنی و طبیعی و... مورد توجه پکن قرار دارد.

علاوه برآن، افزایش قیمت نفت خام موضوع انرژی را درکانون توجه جدی دولتمردان پکن قرار داده است. بدیهی است که در چنین وضعیتی، بخش‌های مختلف چین به دنبال ارتباط تجاری با جهان خارج هستند و این فرصت مغتنمی است که ایران برای مدیریت راهبردی روابط به آن توسل جوید. نکته کلیدی، توجه به راهبرد نظارتی در بخشهای مختلف دولتی و خصوصی و همچنین هماهنگی دستگاههای مختلف کشور در حوزه کار با چین است. متأسفانه این اصل تاکنون درروابط دوجانبه ایران و چین کمتر مورد توجه قرار گرفته که نتیجه آن اشباع بازار

ایران از کالاهای نامرغوب چینی و عدم امکان بهره‌گیری از فرصتها و ظرفیتهای کشور برای پیشبرد مدیریت راهبردی روابط است.

ایجاد نظام جامع توسعه روابط اقتصادی با چین مستلزم امکان سنجی و بررسی زمینه‌های مشترک همکاری است. در صورتی که بخش اقتصادی با نظام جامع توسعه دیپلماسی هدف‌مند می‌شود، با توجه به استراتژی توسعه اقتصادی چین، فرصتها و مزیتهای اقتصادی و ظرفیتهای انرژی ایران می‌تواند تحقق مدیریت راهبردی روابط دو کشور را هموار کند.

مأخذشناسی

الف) کتابهای فارسی

۱. امیدوارنیا محمدجواد، ***سیر تحول در اندیشه نظامی و سیاست تسلیحاتی چین***، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.

۲. توکلی احمد، ***چند تجربه ناگفتنی از چین***، تهران: بی‌نا، مهرماه ۱۳۷۰.

۳. دفتری مریم، ***نقش ارتش آزادی بخش خلق در نظام سیاسی چین***، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۲.

۴. طارم سری مسعود و دیگران، ***چین: سیاست خارجی و روابط با ایران ۱۳۵۷ -۱۳۲۸***، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۴.

۵. فرد آر. دیوید، ***مدیریت استراتژیک***، ترجمه دکتر علی پارسائیان و سید محمد اعرابی، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰.

۶. عزتی عزت الله، ***ژئوپلیتیک***، تهران: سمت، ۱۳۷۰.

۷. مینایی مهدی، ***مقدمه‌ای بر جغرافیایی سیاسی ایران***، تهران: دفتر مطالعات سیاسی ایران، ۱۳۸۱.

۸. منصوری جواد، ***نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۹. محمّدی منوچهر، ***اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۱۰.هیوز آون، ***مدیریت دولتی نوین***، ترجمه سیدمهدی الوانی و دیگران، تهران: مروارید، ۱۳۸۳.

۱۱.امیرکبیری علی رضا، ***مدیریت استراتژیک***، تهران: نگاه دانش، ۱۳۸۱.

۱۲.انسف ایگور و دیگران، ***استقرار مدیریت استراتژیک***، ترجمه عبدالله زندیه، تهران: سمت، ۱۳۷۵.

۱۳. قوام عبدالعلی، ***اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل***، تهران: سمت، ۱۳۷۲.

۱۴.سیف‌زاده حسین، ***اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)***، میزان، تهران: ۱۳۸۲.

۱۵. داوری دردانه و دیگران، ***مدیریت استراتژیک از تئوری تا عمل***، تهران: آتنا، ۱۳۸۰.

۱۶. رحمان سرشت حسین، ***مدیریت راهبردی(استراتژیک) در اندیشه نظریه‌پردازان***، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۳.

۱۷.فرد آر. دیوید، ***مدیریت استراتژیک***، ترجمه دکتر علی پارسائیان و دیگران، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰.

۱۸.سرتو ساموئل و دیگران، ***مدیریت استراتژیک***، ترجمه علی شمخانی، تهران: پژمان، ۱۳۸۰.

۱۹. کیانی غلامرضا، ***رویکردهای نوین در مدیریت***، تهران: نشر هزاران، ۱۳۷۹.

۲۰.وردی نژاد فریدون، ***مدیریت سیاست خارجی در تراز سند چشم‌انداز ملی***، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه گرا، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۷.

۲۱.واعظی محمود، ***راهبرد تعامل سازنده و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا***، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گرا، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۷.

۲۲.زنگنه بیژن، چشم‌انداز ***بیست ساله و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا از منظر اقتصادی***، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گرا، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۷.

۲۳. ثقفی عامری ناصر و دیگران، ***نقش ایرانیان خارج از کشور در توسعه ملی؛ از دیدگاه سیاست خارجی***، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گرا، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۷..

ب) مقالات و نشریات

۱.آذری پور، «چالش‌های مقابل چین در آغاز قرن جدید»، ***ماهنامه دیدگاهها و تحلیل‌ها***، سال پانزدهم، شماره ۱۴۹، تیر ۱۳۸۰.

۲.اکبرپور علی، «چین در آستانه ورود به سازمان تجارت جهانی»، **ترجمان سیاسی**، شماره ۹، ۱۳۸۰.

۳.طاولی فخر، «بازی مثلثی واشنگتن – مسکو – پکن»، ***ترجمان سیاسی***، شماره ۸، ۱۳۸۰.

۴.فرهمند فر، «حکایت خشم و غضب چین و آمریکا»، ***ترجمان سیاسی***، شماره ۱۶، ۱۳۸۰.

۵.رضایی نصیر، «مثلث روسیه، چین و آمریکا»، ***ترجمان سیاسی***، شماره ۹، ۱۳۸۰.

۶.ف. دری، «چین در آستانه تغییرات»، ***ترجمان سیاسی***، شماره ۳۰، ۱۳۸۰.

۷.لی گوفو، «درسهایی از گذشته – چشم‌اندازهایی برای آینده (دیدگاهی از چین)»، ***فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز***، شماره ۳۱، پائیز ۱۳۷۹.

۸.ارشدی حمیدرضا، «اقتصاد در چین و شرق آسیا در دوران جهانی شدن»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، شماره ۳، سال ۱۳۸۰.

۹.اسکندری، «فروش هواپیماهای جاسوسی رژیم صهیونیستی به چین»، ***ماهنامه دیدگاهها و تحلیل‌ها***، سال چهاردهم، شماره ۱۳۸، خرداد ۱۳۷۹.

۱۰. منتظران احمد، «گزارش دومین میز گرد ایران و چین»، ***ماهنامه دیدگاهها و تحلیل‌ها***، شماره ۱۵۷، اسفندماه ۱۳۸۰.

۱۱. مهرعلیان عباس و دیگران، «میزگرد ایران و چین»، ***ماهنامه دیدگاهها و تحلیل‌ها***، سال پانزدهم، شماره ۱۵۰، مردادماه ۱۳۸۰.

۱۲. ووسانگ کیم و دیگران، «وضعیت استراتژیک آسیای شرقی در سال ۲۰۲۰ – سناریوها و چشم‌اندازها»، ترجمه عباس طالبی‌فر، کنفرانس روابط کره – آمریکا در هزاره جدید، هاوایی، اردیبهشت ماه ۱۳۷۹.

۱۳. «دستاوردها و بازتاب سفر آقای جیانگ زمین رئیس جمهور چین به ایران»، ***سیاست روز***، ۳۰ فروردین ماه ۱۳۸۱ و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۸۱ .

۱۴. «دستاوردها و بازتاب سفر آقای جیانگ زمین رئیس جمهور چین به ایران»، ***سیاست روز***، ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۸۱.

۱۵. «سیاست خارجی ایران در آسیای خاوری و اقیانوسیه در دوران ۵۰ ساله شاهنشاهی پهلوی»، تهران: وزارت امور خارجه، اداره هفتم سیاسی، ۲۰ شهریور ۱۳۵۴.

۱۶. اکبر پورعلی، «چین در آستانه ورود به سازمان تجارت جهانی»، ***ترجمان سیاسی***، شماره ۹، ۱۳۸۰.

Books

1. Abidi A.H.N, ***China, Iran and the Persian Gulf***, (New Delhi: Radiant Publisher, 1982).

2. Bill James, "the Politics of Hegemony: the United States and Iran", ***the Middle Policy***, September 2001, Vol. 8, No. 3.

3. Yong Deng, "Hegemony on the Offensive: Chinese Perspectives on the U.S. Global Strategy, Political to Reality", ***Foreign Science Quarterly***, 2001, Vol. 116, No. 3.

4. Ge Su, "U.S. Global strategy and the Taiwan issue", ***foreign affairs journal***, sep. 2001, No.61.

5. Hays Gries, "Correspondence: Power and Resolve in U.S.- China Policy", ***International Security***, fall 2001, Vol. 26, No.2.

6. Pastor Robert, "The paradox of the double triangle: preempting the next crises in Taiwan", ***world policy journal***, spring 2000, vol. 17, No.1.

7. ***People's Republic of China's Year Book, 1997-1998*** (Beijing: PRC Year Book LTD, Jan. 1998).

8. Ross Robert, "The Stability of Deterrence in the Taiwan Strait", ***The National Interest***, fall 2001, No. 65.

9. Shaotun Li, "the Peaceful Orientation of Chinese Civilization: from Tradition to Reality", ***Foreign Affairs Journal***, June 2001, No. 60.

10. Su Je, ***On Sino - US- Russian Relations***, translated by zhang lihen (China: china institute of international studies, 2002, Quarterly, no.7- 9).

11. Vent Ann, "States Monitoring States, the U.S., Australia and China's Human Rights – 2001", ***Human Rights Quarterly***, August 2001, Vol. 23, No. 8.

12. Nkomo Stell M., ***Strategic Planning of Human Rights, Lets get started long range planning***, Vol 21, Feb 1988.

13. Roberts Lawrence, "Can America compete?" Washington, ***the Brookings Institution***, 1986.

14. Herzberg Fred, "Work and the nature of the Man", Calve and oh: ***world publishing company***, 1986.

15. Ackermann, K.F., ***Contingency in Management***, Forum 1986.

16. Lattman, G.,***Personnel and Strategies***, Heidelberg, 1989.

17. Gray Colin S., ***strategic studies and public policy***, by the university press of Kentucky, Lexington, 1982.

18. Mahnke Volker and Pedersen Torben, ***Knowledge Flows, Governance and the Multinational Enterprise***, printed by antonym Rowe Ltd, Chippenham and Eastbourne, in Great Britain, 2004.

19. Hutchings Kate and Mohannak Kavoos, ***Knowledge Management in Developing Economies A Cross-Cultural and Institutional Approach***, Published by Edward Elgar Publishing Limited Glensanda House Montpellier Parade Cheltenham Glos, UK, 2007.

20. ***People's Republic Of China's Year Book, 1997-1998***, Beijing: PRC Year Book LTD, Jan. 1998.

21. Collier Paul, Anke Hoeffler and Catherine A Pattillo, ***Flight capital as a portfolio choice***, World Bank Policy Research Working Paper No 2066, February 1999.

22. James A. Bill, "The Politics of Hegemony: the United states and Iran" , ***The Middle Policy***, Spetember 2001, Vol. 8, No. 3.

Documents & Articles

1. "Monthly Statistical Report on Telecommunication Development in China", ***Ministry of the Information Industry***, People's Republic of China, March 2007.

2. Ge Su, "U.S. Global strategy and the taiwon issue", ***foreign affairs journal***, sep. 2001, No.61.

3. Je Su, "Sino-US-Rusian Relations", translated by zhang lihen, ***china: china institute of international studies***, 2002, Quarterly, No. 7.

4. Ross Robert s., "The Stability of Deterence in the Taiwan Strait – "***The National Intenest***", Fall 2001, No. 65.

5. Vent, Ann., "States Monitoring States; the U.S., Australia and China's Human Rights", 1990-2001, ***Human Rights Quarterty***, August 2001, Vol. 23, No. 8

6. Yong Deng, "Hegemon on the Offensive: Chinese Perspetives on the U.S. Global Strategy, Political to Reality", **Foreign Science Quarterly**, 2001, Vol. 116, No. 3

7. Thornton John L.,"Changes in China's Political Landscape: The 17th Party Congress and Beyond," ***China Center at the Brookings Institution***, 12 – 13 April, 2007

8. Annual Report to Congress, "The Military Power of the People's Republic of China", 2007

9. Xinhua News Agency, "China's Urbanization Rate to Grow to 60 Percent in 20 Years," May 21, 2001

10. Xinhua, December 29, 2006

11. People's Daily, November 17, 2006

12. People's Daily, November 21, 2006

13. People's Daily, September 25, 2007

14. People's Daily,August 2, 2007

15. Beijing review, Vol 47, No. 16, April 2004

16. Beijing review, Vol 47, No. 40, Oct. 7, 2004

17. China Economic Weekly, December 11, 2006

18. Xinhua News Agency, December 19, 2007

19. Legal Daily, November 26, 2005

20. Reuters, October 17, 2006

21. Xinhua, Dec. 13, 2004

22. People's Daily, January 6, 2007

23. China News Agency, Jan. 10, 2005

24. Times, Asia edition, Nov. 15, 2004

25. China Brief, December 6, 2006

26. Asian Survey, July/August 2002

27. Xinhua News Agency, December 19, 2007

28. People's Daily, August 2, 2006

29. People's Daily, January 6, 2006

30. Xinhua, Dec. 13, 2004

31. Henan Daily, Nov. 30, 2004

32. Henan Daily, April 22, 2004

33. China News Agency, Jan. 10, 2005

34. New York Times, December 10, 2005

35. Xinhua, February 27, 2008

36. Xinhua, October 21, ۲۰۰۸

37. Bloomberg, October 21, 2007

38. Forbes, October 21, 2008

39. AFP, October 27, 2008

40. China Brief, January 24, 200۸

41. China Brief, April 18, 2007

42. China Brief, January 24, 2007

43. Xinhua, March 12, 2007

44. Financial Times, May 23, 2007

45. Washington Post, May 26, 2007

46. Xinhua, April 8, 2007

47. Xinhua, January 14, 2006

48. BBC, July 4, 2007

49. Beijing Review, December 14, 2007

50. Financial Times, February 27, 2006

51. BBC, September 13, 2002

52. Xinhua, December 29, 2006

Websites

1. http:// www.nautilus.org.com

2. http://www.jametown.org/publications_details.php?volume_id=422&issue_id=2372028

3. http://www.china-embassy.org/eng/xw/t313446.htm

4. http://english.people.com.cn/200611/12/eng20061112_320726.htm

5. http://asiapolicy.nbr.org

6. http://www.brookings.edu/china.aspx

7. http://www.brookings.edu/articles/2007/09china.aspx

8. http://www.zeenews.com

9. http://www.mii.gov

10. http://www.chinadaily.com.cn/english/doc

11. http://www.hartford-hwp.com/archives/55/360.html

12. http://english.people.com.cn/200312/03/eng20031203_129618.shtm

13. http://www.rediff.com/news/2001/jan/13guest.htm

14. http://www.iapscass.cn/English/Publications/showcontent.asp?id=81

15. http://www.tibet.ca/en/wtnarchive/2004/8/3_6.html

16. http://www.iapscass.cn/english/Journals/nyyj/bak/0202-1.htm

17. http://inhome.rediff.com/news/2001/jan/12guest.htm

18. http://indiamonitor.com/news/readCatFullNews.jsp?ni=3739&ct=India-China

19. http://www.jammu.kashmir.com/archives/archives2004/kashmir20040911b.html

20. http://inhome.rediff.com/news/2001/jan/12guest.htm

21. http://www.jamestown.org/china_brief/analysts.phpauthorid

22. http://www.brookings.edu/

23. http://www.jamestown.org/publications_details.php?volume_id=415&issue_id=3605&article_id=2370731

24. http://en.wikipedia.org/wiki/Generations_of_Chinese_leadership

25. http://www.china.org.cn/e-white/grainissue/index.htm. See chapter 3 in particular.

26. http://www.jamestown.org/publications_details.php?volume_id=415&issue_id=3571&article_id=2370617

27. http://www.hoover.org/publications/clm/issues/2906306.html

28. http://www.irdiplomacy.ir

29. http://www.wyzxsx.com, April 28

30. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

31. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

32. http://www.brookings.edu/china.aspx

33. http://www.brookings.edu/articles/2007/09china.aspx

34. http://asiapolicy.nbr.org

35. http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

36. http://www.jamesown.org/publications_details.php?volume_id=422&issue_id =3997&article_id=2371884

37. http://asiapolicy.nbr.org

38. http://strategicreview.blogspot.com/2009/04/blog-post_4580.html

39. http://cns.miis.edu/research/china/chiexp/regmpe.htm.

40. http://web.amnesty.org/library/Index/ENGASA170302006

41. http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/IG13Df03.html

42. http://www.africa-union.org/root/AU/Conferences/Past/2006/ infrastructure/doc/

http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=302

43. http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=569197

44. http://www.verdinejad.com/novin.htm

45. http://www.aftabnews.ir/vdcfxcdj.w6djxagiiw.html

46. http://www.irdiplomacy.ir

47. http://tec.mporg.ir/T/arshive_html/StrategicManagement.htm

تصویر ابو عبدالرحمن الكردي

۱۲۳
روابط بین‌الملل - ۴



شرایط امروز نظام بین‌الملل به گونه‌ای است که توسعه و بقای کشورهای واقع در یک منطقه، به میزان همکاری، مشارکت و همگرایی آنها وابسته است. از سوی دیگر، سطح و کیفیت همکاری‌ها نیز به ویژگی‌های جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای واقع در یک بلوک، ارتباط مستقیم دارد.

دو کشور ایران و چین در دو سوی قاره کهن آسیا، از منظر اقتصادی مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند. با وجود این، هیچ گاه روند همکاری‌های دو کشور مبتنی بر معیارها و اصول راهبردی نبوده است. در سال‌های اخیر، نگاه پکن به تهران صرفاً بر اصل عمل‌گرایی اقتصادی استوار بوده و در مقابل، نگرش تهران به پکن بر محور مزیت‌گرایی و متعادل‌سازی سیاسی بازتعریف شده است.

در چنین فضایی، تدوین الگوی «مدیریت راهبردی روابط ایران و چین» می‌تواند با پردازش فرصت‌ها، چالش‌ها، نقاط قوت و ضعف موجود، آینده مناسبات دو کشور را جهت‌دهی نماید. واضح است که «مدیریت راهبردی روابط» با «مدیریت روابط راهبردی» تفاوت ماهوی دارد. هدف از اجراء و تحقق راهبردی مناسبات، دستیابی به افق «روابط استراتژیک» است که حصول آن، «طراحی استراتژیک» روابط را طلب می‌کند.

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال
9 786005 282351

پژوهشکده مطالعات راهبردی